

پاسداران در کرمانشاه، مردم را به گلوله بستند

● در سرکوب خونین عده‌ای کشته و ده‌ها تن زخمی شدند

● عده‌ای از تظاهرکنندگان برای بازجویی و محاکمه به تهران اعزام شدند

پاسداران و بسیجیان مسلح به تظاهرات مردم در کرمانشاه، پاوه، جوانرود و روانسر یورش بردند و به سوی آنان تیراندازی کردند. در تهاجم مسلحانه پاسداران چند تن کشته، تعدادی زخمی و عده‌ای بی‌شماری دستگیر شدند. این تظاهرات که چهار روز ادامه داشت و خبرگزاری فرانسه از آن به عنوان «شدیدترین درگیری میان رژیم شیعه و اهل سنت» یاد کرد، در پی یافتن جسد بی‌حاله ملا محمد ربیعی و تلاش رژیم اسلامی برای جلوگیری از برمالا شدن راز مرگ او صورت گرفت.

ملا محمد ربیعی، مردم خشمگین و به‌جان آمده از ستم قومی، مذهبی و سرکوبگری رژیم به خیابان‌ها ریخته و دست به تظاهرات زدند. تظاهرات از کرمانشاه و روانسر آغاز شد و مردم از سنجند برای پیوستن به تظاهرات به سوی کرمانشاه به راه افتادند. در کرمانشاه اهالی مناطق مختلف، بسویزه محلات سنی‌نشین کوهساری، میدان جوانشیر، پل هوایی در میدان آزادی (گاراژ) اطراف مسجد شافعی اجتماع کردند و علیه رژیم شعار دادند.

تظاهرات که نخست به صورت نسبتاً آرام آغاز شده بود با شلیک نخستین گلوله و هجوم پاسداران و بسیجی‌ها به طرف مردم به خشونت گرائید. مردم پاوه و جوانرود روز سه‌شنبه به جمعیت معترض کرمانشاه و روانسر پیوستند و شورش علیه رژیم ابعاد گسترده‌ای گرفت. به دستور رژیم برای سرکوب ضربتی تظاهرات و جلوگیری از سرایت خیزش مردم به سایر شهرها، از مناطق مختلف نیروی تقویتی به کرمانشاه، روانسر، جوانرود و پاوه اعزام شد و ارتباط این شهرها از زمین و هوا با سایر مناطق قطع گردید.

مردم از سر خشم فرمانداری جوانرود را تخریب کردند و در این

جمهوری اسلامی مدعی است که ملا محمد ربیعی بر اثر حمله قلبی درگذشته و مأموران امنیتی در مرگ او دخالتی نداشته‌اند. اما مردم مرگ ناگهانی امام جمعه مسجد اهل سنت شافعی کرمانشاه را توطئه رژیم می‌دانند و انگشت اتهام را به سوی او گرفته‌اند. مردم معتقدند مرگ ملا محمد ربیعی چهره سرشناس اهل سنت کرمانشاه طبیعی نبوده و عوامل حکومت او را مانند سایر مخالفان سر به نیست کرده‌اند.

روز دوشنبه ۱۲ آذر خبر مرگ ناگهانی ملا محمد ربیعی به سرعت در کرمانشاه و سایر شهرهای کردستان پیچید. ساعتی پس از کشف جسد

حرکتهای سراسری اعتراضی علیه آدم‌ربائی و تروریسم جمهوری اسلامی

● در سالگرد روز جهانی حقوق بشر به دعوت کانون‌های دموکراتیک و پشتیبانی سازمان‌های سیاسی

در شهرها و کشورهای مختلف تظاهرات و حرکتهای اعتراضی متعددی صورت گرفت

در صفحه ۱۰

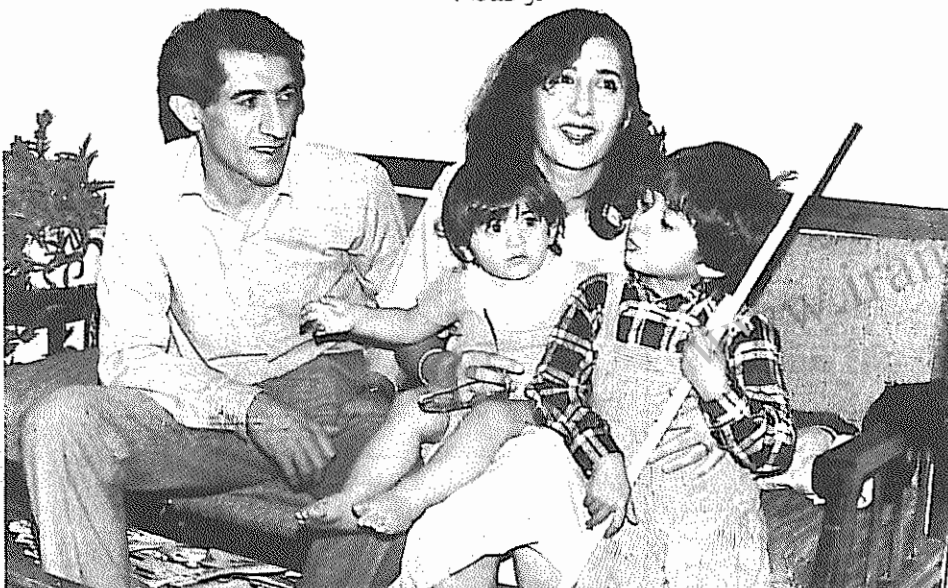
فریده زیرجد همسر فرج سرکوهی در نامه به صدراعظم آلمان:

نگران هستم که همسرم وجه‌المصالحه

دادگاه میکونوس شود

فرج سرکوهی در نامه‌ای به همسرش از احتمال توطئه حکومت علیه خود خبر داده بود

در صفحه ۳



اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

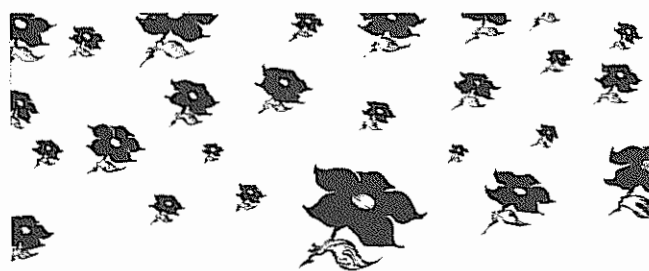
پیرامون اعتراض‌ها و درگیری‌ها در غرب کشور

در صفحه ۲

خریدهای تسلیحاتی غیرقانونی جمهوری اسلامی در آلمان فاش شد

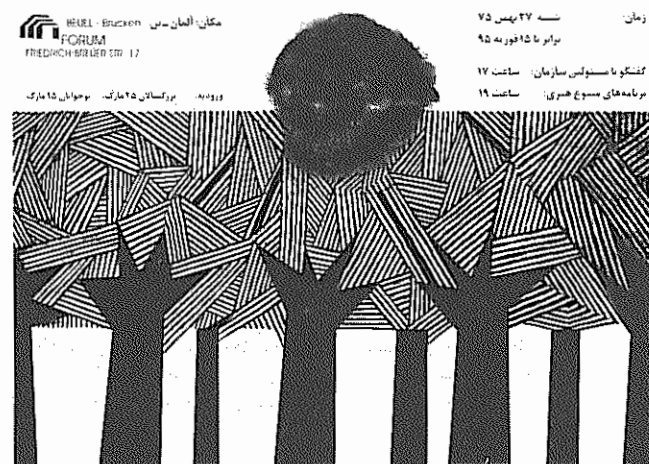
شرکت‌های آلمانی با نقض قوانین آلمان که فروش اسلحه به مناطق بحران را منع می‌کند، در طول جنگ ایران و عراق و پس از آن از طریق دفتر نامبرده در دوسلدورف به ایران سلاح می‌فروخته‌اند. این دفتر به دنبال انتشار اخبار هفته گذشته، تخلیه شده است. سفارت جمهوری اسلامی در آلمان به پیگرد قضایی نمایندگان سازمان صنایع دفاعی در آلمان اعتراض دارد و این اعتراض را به مقامات آلمانی ابلاغ کرده است. فاش شدن خریدهای تسلیحاتی غیرقانونی جمهوری اسلامی از آلمان در این زمان بی‌ارتباط با پرونده دادگاه میکونوس نیست.

هفته گذشته، روابط جمهوری اسلامی و آلمان بار دیگر موضوع گزارش‌های مهم رسانه‌های گروهی آلمانی بود. این بار، موضوع اخبار درج شده در اشپیکل و برخی دیگر از مطبوعات آلمان، برمالا شدن خریدهای تسلیحاتی غیرقانونی جمهوری اسلامی در آلمان است. به گزارش این مطبوعات، دادستانی شهر کل آلمان سرگرم تحقیقات در مورد فعالیت «سازمان صنایع دفاعی» جمهوری اسلامی در آلمان است. به موجب این گزارش‌ها، یک شعبه «سازمان صنایع دفاعی» در شهر دوسلدورف آلمان سال‌ها سازماندهی خریدهای تسلیحاتی را بر عهده داشته است.



بیست و شش سال پیکار فدائیان خلق

در راه صلح، آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم را گرامی بداریم!



سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

درباره یک تجربه موفق

در روز ۱۷ آذرماه (۷ دسامبر)، چندین شهر اروپا شاهد تظاهرات و گردهمایی‌های کم‌سابقه‌ای در اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی بود. شرکت‌کنندگان در این گردهمایی‌ها، توجه افکار عمومی را به ویژه به تلاش‌های حکومت اسلامی برای لاپوشانی دخالتش در ترور میکونوس و ربودن فرج سرکوهی جلب کردند. این تظاهرات در رسانه‌های گروهی کشورهای اروپایی بازتاب گسترده‌ای یافت. استقبال هوسولطان آزادخواه ما و سایر کسانی که به دعوت گروه‌های دموکراتیک و حمایت سازمانهای سیاسی برای شرکت در گردهمایی‌های ۷ دسامبر پاسخ مثبت دادند، به ویژه از آن رو گسترده بود که عملاً همه نیروهای اپوزیسیون دموکرات، از نیروهای چپ گرفته تا سازمان‌ها و جمعیت‌های ملی، از انجمن‌های دموکراتیک تا احزاب و سازمان‌های سیاسی، در این دعوت سهیم بودند. گردهمایی‌های ۷ دسامبر، نه اقدام منفرد این یا آن گروه و حزب، که تجلی اراده مشترک همه کسانی بود که مخالفت با سرکوبگری و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر در مین ما، آنان را به هم پیوند می‌دهد. این تجربه موفق نشان داد که اگر جانبداری از اتحاد عمل برای آزادی، از حد حرف و مقالات منتشر در نشریات گروه‌ها فراتر رود، می‌تواند نیروی مادی قابل توجهی را بسیج کند که اپوزیسیون دموکرات ایرانی را در افکار عمومی جهان در جایگاهی قرار دهد که شایسته او است. در شرایطی که جمهوری اسلامی و قیچانه می‌کوشد هر آن کس را که مخالف او است یا بازمانده رژیم پهلوی، یا جاسوس کشورهای دیگر و یا تروریست جلوه دهد، حضور یک‌پارچه همه نیروهایی که هیچ یک از این وصله‌ها به آنان نمی‌چسبند، برای طرح خواست‌های آزادخواهانه مردم ایران و مسانعت از به فراموشی سپردن حقوق انسانی هم‌میهنان ما، اهمیت حیاتی دارد.

پیش از این نیز موارد دیگر نشان داده بود که هرگاه تنگ‌نظری‌ها به کنار نهاده شود و منافع مبارزه متحد برای اهداف مشترک در اولویت قرار گیرد، صدای اعتراض به پایمال شدن حقوق بشر در کشور ما بسیار رساتر به گوش جهانیان خواهد رسید. در جریان محاکمه میکونوس، فعالیت مشترک در چارچوب کمیته ضدترور نقش تعیین‌کننده‌ای در جلوگیری از به ثمر رسیدن اعمال فشارهای مشترک جمهوری اسلامی و دولت هلموت کهل برای پایمال شدن حقیقت داشته است. اکنون تلاش‌های ایرانیان دموکرات می‌رود تا

بقیه در صفحه ۲

سال نو میلادی مبارک باد

آغاز سال نو میلادی را به همه هم‌میهنان مسیحی و مسیحیان سراسر جهان تبریک می‌گوییم. امید ما این است که سال ۱۹۹۷، سال موفقیت‌های هرچه بیشتر در مبارزه بشریت ترقی‌خواه برای آرمان‌های نیک و شریف باشد. صلح و دوستی میان ملل، تلاش همسته جهانی برای تخفیف آلام بشری، غلبه بر گرسنگی و فقر و بی‌عدالتی و جنگ، و نیل به آزادی و دموکراسی، رشد و عدالت اجتماعی اهدافی هستند که در سال جدید پیشرفت بیشتر در راه آنها را آرزو مندیم. ما خود را در شادی شما شریک می‌دانیم.

یادداشت

به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو

بیداری دوباره

در حکومت اسلامی مردم ایران مجاز نیستند تا تاریخ خود برخوردی شایسته و سزاوار و آزادانه داشته باشند و آن را همان گونه بیاموزند که هست. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی امکان بزرگداشت تقریباً همه یادمان‌های تاریخی را از مردم ایران سلب کرده، برای آنان یک «جانشین اسلامی» تراشیده و نقطه آغاز این تاریخ را نیز ۱۵ خرداد ۴۲ و آغاز حرکت هواداران خمینی قرار داده است. دشمنی حکومت اسلامی با پیشینه مبارزاتی مردم، تلاشی است برای گسستن پیوند میان مردم و به ویژه جوانان با گذشته خویش و تجارب مفید و قابل استفاده‌ای که در آن وجود دارد. حکومت می‌کوشد پیشینه تاریخی این ملت را که با تلخی‌ها و شیرینی‌ها و مبارزات بزرگ در راه استقلال و آزادی و عدالت به ویژه از سوی نیروهای چپ و ملی همراه بوده است، منکر شود. شانزدهم آذر، روز دانشجو، شاید یکی از معدود یادمان‌هایی باشد که حکومت اسلامی نتوانسته است برای آن «جانشینی اسلامی» بیابد. ۱۶ آذر در طول سالیان پرشمار چنان در میان دانشجویان ایران ریشه دوانید و دست رژیم در تراشیدن تاریخ «اسلامی» در مبارزات دانشجویی چنان خالی بود که نتوانست به جای ۱۶ آذر روز دیگری را به عنوان روز دانشجو، بر دانشجویان تحمیل کند.

۱۶ آذر، محصول مقاومت مشترک دانشجویان چپ و ملی ایران بود که در سال کودتایی ۱۳۳۲ رقم خورد. در سالی که با برنامه‌ریزی و عملیات مستقیم سازمان جاسوسی سیا آمریکا، دولت ملی دکتر محمد مصدق را سرکوب کردند، دیکتاتوری دوبار و ساواک را بر جامعه ما تحمیل کردند و در اولین گام به تقسیم و غارت نفت، بزرگترین ثروت ملی ما، نشستند. در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، دانشجویان وابسته به حزب توده ایران و جبهه ملی، در اعتراض به سفر ریچارد نیکسون معاون وقت رئیس جمهوری آمریکا، که به عنوان نشانه پیروزی آمریکا و ارتجاع بر جنبش ملی ایران، به تهران آمده بود، به اعتراض برخاستند و توسط مأموران حکومت نظامی تهران به گلوله بسته شدند. در این تظاهرات مصطفی بزرگ نیا و احمد تندچی وابسته به حزب توده ایران و مهندس شریعت رضوی، از فعالین جبهه ملی کشته شدند. از آن پس ۱۶ آذر به روز مقاومت دانشجویان در برابر ارتجاع تبدیل شد.

چگونگی گرامی‌داشت ۱۶ آذر در میان دانشجویان و حتی در جامعه، همواره میزانی بوده است برای سنجش این واقعیت که دانشجویان تا چه اندازه به وظایف ملی و دموکراتیک خود پای‌بندند و در راه آن می‌روند و دانشگاه تا چه اندازه «سنگر آزادی» در برابر ارتجاع است. در دوران حکومت شاه، علیرغم همه کوشش ساواک و گارد دانشگاه، نیروی ویژه‌ای که شاه برای سرکوب دانشجویان تشکیل داده و مستقیماً در دانشگاه‌ها مستقر کرده بود، ۱۶ آذر، به نقطه اوج اعتراض دانشجویان علیه دیکتاتوری و سیاست ضد ملی شاه تبدیل می‌شد. دانشجویان در اعتراض علیه خودسری‌ها و فساد دربار، در دفاع از سازمان‌های سیاسی پیشرو، در اعتراض به کشتار مبارزین، در حمایت از زندانیان سیاسی، در پشتیبانی از مبارزات کارگران و توده‌های مردم، درگیر مبارزه‌های همیشگی و دایمی بودند. در این پیکار، دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، از دانشگاه اخراج شدند، به زندان افتادند و مورد شکنجه قرار گرفتند، اما پرچم ۱۶ آذر را بر آفرشته نگاه داشتند. در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، دانشگاه به «سنگر انقلاب» تبدیل شد، و این واکنش طبیعی جامعه در قدردانی، پشتیبانی و حمایت از مبارزه فرزندان خویش در سال‌های سیاه استبداد و خفقان بود.

به دلیل چنین موقعیتی رژیم اسلامی پس از کسب قدرت، سرکوب دانشگاه‌ها را یکی از اهداف مقدم خود قرار داد و با دانشجویان، استادان و دانشگاهیان با چنان خشونت و قساوتی رفتار کرد که کمتر نمونه‌ای مانند آن را می‌توان به یاد آورد. نتیجه این قساوت و بیرحمی، تنها عمیق کردن دشمنی و فاصله میان حکومت و دانشگاه‌ها بود. موفقیت رژیم در مطیع کردن دانشگاه به ارتجاع از آن که حتی خود حکومتیان نیز می‌اندیشیدند کوتاه‌تر بود. این واقعیت که رهبران حکومت بار دیگر ضرورت موج دوم اسلامی کردن دانشگاه‌ها را حس کرده‌اند و از آن سخن می‌گویند، و این واقعیت که دانشگاه‌ها بار دیگر به مرکز اعتراض به خودکامگی برمی‌خیزند، خود نشانه این است که رژیم در تحقق اهداف خود موفق نشده است. رشد آرام اما مداوم مبارزات دانشجویان به سوی یک جنبش ضد ارتجاع در یک ساله اخیر نمود بیشتری یافته است. نقطه برجسته این مبارزات، مقاومت دلیرانه دانشجویان در برابر هجوم چماق‌بدستان انتصار حزب‌الله به دانشگاه با شعار «مرگ بر فاشیسم» و «اتحاد، مبارزه، پیروزی» (شعار ماندنی و همیشگی جنبش دانشجویی در دوران حکومت شاه) بود.

ویژگی مهم حرکت دانشجویان در سال‌های اخیر و به ویژه در یک ساله گذشته آن بوده است که مخالفت با سیاست‌های ارتجاعي حکومت، از دایره گروه‌ها و افکار مخالف حکومت خارج شده و بخشی از نیروهایی را که خود در سرکوب جنبش دانشجویی پس از انقلاب دست داشته‌اند، به موضع مخالفت با ارتجاع حاکم رانده است. این بخش از دانشجویان به دلیل امکاناتی که در اختیار دارند، توانسته‌اند تحریک تازه‌ای به فعالیت‌های دانشجویی بدهند و دانشگاه‌ها بار دیگر شاهد گردهمایی‌ها، حرکات و فعالیت‌های سیاسی شده‌اند که سمت غالب آن‌ها را اعتراض به سیاست انحصارگرایانه روحانیون حاکم تشکیل می‌دهد. در این جهت، بهره جویی از سنت‌های درخشان ۱۶ آذر نیز به کمک گرفته شده است و امسال دانشگاه‌ها بار دیگر در روز ۱۶ آذر شاهد نمایشات دانشجویی بودند با مضمون مخالفت با ارتجاع حاکم بودند. در عین حال ما شاهد آن هستیم که تاکید و تلاش مستمری صورت می‌گیرد تا مبارزات دانشجویان در چارچوب اهداف و منافع معین گروهی محدود بماند و وسیله‌ای برای رقابت‌های درون حکومت شود.

ما از حق تشکیل دانشجویان برای مبارزه در راه اهداف سیاسی شان دفاع می‌کنیم و به همین جهت حکومت اسلامی و نمایندگان و هواداران آن در دانشگاه‌ها را، که اجازه نمی‌دهند دانشجویان آزادانه در گروه‌های سیاسی مورد علاقه خود متشکل شوند، محکوم می‌کنیم. احزاب و گروه‌های سیاسی باید بتوانند دانشجویی در جامعه و از جمله فعالیت‌های فعالیتهای کنند و دانشجویان هوادار خود را نیز متشکل سازند. حق فعالیت آزادانه سیاسی برای همه دانشجویان به رشد و آگاهی در دانشگاه‌ها و مبارزه در جهت آزادی یاری می‌رساند. اما جنبش دانشجویی در غالب هیچ حزب و گروه و انجمنی نمی‌گنجد و به سازمان و تشکیلات خاص خود نیاز دارد که نباید در انحصار گروه و ایدئولوژی خاصی قرار گیرد. مبارزه برای ایجاد اتحادیه‌ها و انجمن‌های دموکراتیکی که همه دانشجویان بتوانند بدون هیچ گونه مانع ایدئولوژیک و سیاسی در آن‌ها شرکت کنند و هدف آن‌ها کسب آزادی‌های سیاسی در جامعه و دفاع از حقوق صنفی دانشجویان باشد، وظیفه همه دانشجویانی است که می‌خواهند شان و حرمت درخور را بار دیگر به دانشگاه و دانشجویان کشور ما بازگردانند و دانشگاه را به سنگری چنان آزادی همه کشور تبدیل کنند.

پاسداران در کرمانشاه

مردم را به گلوله بستند

بقیه از صفحه اول

هنگامی که زرنندی امام جمعه کرمانشاه قصد داشت وارد مجلس ترجم ملا محمد ربیعی شود، مورد حمله قرار گرفت و علی‌اکبر نجفی در حمایت از زرنندی با اسلحه کمری به سوی تظاهرکنندگان تیراندازی کرد و چند نفر را کشت و خود وی نیز در این درگیری کشته شد. از شمار کشته‌ها و زخمی‌ها هنوز گزارشی دقیقی در دست نیست. بر اساس آنچه تاکنون انتشار یافته، ۷ نفر در کرمانشاه، ۱۲ نفر در روانسر و جوانرود و پاره کشته شده‌اند. شمار زخمی‌ها بیش از ۶۵ نفر گزارش شده است. از میان دستگیرشدگان عده‌ای را برای بازجویی و محاکمه به تهران فرستاده‌اند. چند نفر از روحانیون اهل سنن جزو بازداشت‌شدگان هستند.

درباره یک تجربه موفق

بقیه از صفحه اول

مشترک نیروهای دموکراتیک ایرانی، بازتاب وسیع نقض حقوق بشر در کشورها و حوادثی نظیر دستگیری نوج سرکوبی و مرگ مشکوک غفار حسینی در رسانه‌های گروهی است. انجمن‌های نویسندگان و روزنامه‌نگاران و جمعیت‌ها و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، در اعتراض به دستگیری سرکوبی بیانه‌های متعددی صادر کرده و خواهان آزادی سرکوبی و نیز تحقیقات مستقل درباره مرگ غفار حسینی شده‌اند. در شرایطی که جمهوری اسلامی در داخل کشور، سرکوب را تشدید کرده است، تداوم مبارزه مشترک در دفاع از حقوق انسانی و دموکراتیک مردم ایران، ضروری است.

انتخابات ریاست جمهوری رژیم و تحرکات «چهار جناح» حکومتی

مسائل مربوط به انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری رژیم در هفته‌های اخیر نیز کماکان از عمده‌ترین مباحث محافل درون و پیرامون حکومت و نشریات مجاز داخل کشور بود. با اعلام کاندیداتوری ری شهری دبیرکل جمعیت «دفاع از ارزش‌های انقلاب» از جانب جمعیت و اعلام کاندیداتوری ناطق‌نوری از سوی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه‌ی روحانیت مبارز و گروه‌های هم‌سو از یک‌سو و اعلام انصراف موسوی که می‌توانست به عنوان کاندیدای مشترک مجمع روحانیون مبارز و «کارگزاران سازندگی» مطرح باشد، از پذیرش نامزدی در انتخابات از سوی دیگر، کارزار انتخاباتی نیروهایی که موفق به معرفی کاندیدای خود شده‌اند با استفاده از آن دسته از ابزارهای تبلیغاتی که در اختیار دارند، عملاً آغاز شده است. استفاده‌ی حامیان ناطق‌نوری در صدا و سیما جمهوری اسلامی به‌حدی بود که صدای ری شهری درآمد. وی گفت که صدا و سیما تبلیغات یکسویه نفع‌گرایانه‌ی خاصی دارد و اگر همین روند ادامه یابد، وی انصراف خود را از نامزدی ریاست جمهوری مورد بررسی قرار می‌دهد. با این‌که صدا و سیما چنین ادعایی را تکذیب کرده و گفته است که انعکاس «اقدامات برخی از افراد که در سمت‌های اجرایی و یا تقنینی هستند و احتمالاً کاندیدای ریاست جمهوری می‌باشند، به مقتضای شغل» آنها صورت می‌گیرد، اما میزان و شکل مطرح شدن ناطق‌نوری در این رسانه‌ها به‌حدی است که اعتراض همه‌ی کسانی را که وابسته به جناح حامی وی نیستند، برانگیخته است. مرعشی نماینده‌ی

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

اعتراض‌ها و درگیری‌ها در چندین شهر غرب کشور

از روز دوشنبه ۱۲ آذر چندین شهر غرب کشور از جمله کرمانشاه، روانسر، جوان رود صحنه اعتراض‌ها و تظاهرات هم‌میهنان سنی ما علیه نهادها و ارگان‌های جمهوری اسلامی بوده است. این اعتراض‌ها با کشته شدن ملا محمد ربیعی یکی از روحانیون صاحب احترام در میان هم‌میهنان کرد سنی آغاز شد. روز سه‌شنبه نیز یک روحانی سنی دیگر در کرمانشاه به قتل رسید. برخی گزارش‌ها تعداد کسانی را که در دو سه روز اخیر در غرب کشور به شکل اسرارآمیزی به قتل رسیده‌اند تا ۶ نفر ذکر کرده‌اند، رادیو دولتی در کرمانشاه ضمن اعلام خبر مزبور، نسبت به عاملین این قتل‌ها اظهار بی‌اطلاعی کرده است.

تظاهرات اعتراضی به این رویدادها دیروز و امروز در میدان آزادی و منطقه سنی نشین جوانشیر شهر کرمانشاه ادامه یافت. نیروهای امنیتی رژیم با سلاح‌های گرم به مقابله با این اعتراض‌ها پرداخته شمار زیادی از تظاهرکنندگان را مجروح کرده و چند تن را از پای درآورده‌اند، تعداد کشته‌شدگان تا ده تن گزارش شده است. تعداد زیادی از میان جوانان تظاهرکننده دستگیر شده‌اند.

اعتراض‌های مزبور ظاهراً از کشته‌شدن ملا محمد ربیعی نشات گرفته است، لیکن ریشه در تبعیض‌ها، تضییقات و محدودیت‌هایی دارد که جمهوری اسلامی علیه اقلیت‌های مذهبی از جمله هم‌میهنان سنی ما اعمال می‌کند. این تبعیض‌ها در سال‌های اخیر در شرق کشور نیز تنش‌های حادی را سبب شده است. ما اعمال این گونه محدودیت‌ها و تبعیضات علیه هم‌وطنان سنی و سرکوب خونبار اعتراضات مردم توسط جمهوری اسلامی را محکوم می‌کنیم. هم‌وطنان، آزادخواهان، اعضا و هواداران سازمان مردم‌گزاران، بار دیگر این بار در کرمانشاهان، برای دفاع از حقوق خود و اعتراض به حکومت جمهوری اسلامی، به مبارزه نابرابر با مزدوران حکومتی برخاستند. دستان مزدوران رژیم، بار دیگر، به خون مردم کشور ما آلوده شد. نباید در این روزهای دشوار، مردم مبارز کرمانشاهان را در برابر رژیم تنها گذاشت.

آزادخواهان کشور، اعضا و هواداران سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

مردم کرمانشاهان و دفاع از جان دستگیرشدگان برخوردارند. با مراجعه به نهادهای بین‌المللی ذیصلاح، با دادن اعلامیه‌های مشترک، با گذاشتن تظاهرات مشترک در کشورها و شهرهای خارج کشور، فریاد آزادی‌خواهانه و اعتراض علیه جمهوری اسلامی را به گوش هم‌میهنان و مردم جهان برسانید.

شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ آذر ۱۳۷۵

صدور رای دادگاه می‌کونوس به تعویق افتاد

فردی به نام «شاهد C» یا همان ابوالقاسم مصباحی که بنی‌صدر وی را به عنوان مقام عالی‌رتبه امنیتی برای ادای شهادت به دادگاه معرفی کرد، فاش است. او در برابر دادستان و قضات فاش ساخت که دستور ترور رهبر حزب دمکرات کردستان ایران و یارانش توسط علی خامنه‌ای و رفسنجانی صادر شده است. امضای قرارداد خرید مجتمع صنعتی اسکت به دنبال ارسال نامه جمهوری اسلامی به دستگاه قضایی آلمان و دیدار به سویان سفیر جمهوری اسلامی با هلموت کیل، محمد حسین محلوچی وزیر صنایع و فلزات به منظور امضای چند قرارداد اقتصادی وارد آلمان شد و در دیدار با «رکس رود» وزیر اقتصاد این کشور، آمادگی جمهوری اسلامی برای خرید مجتمع صنعتی «اسکت» را اعلام کرد. در این مجمع صنعتی پیش از آن که ورشکسته شود، هزاران کارگر اشتغال داشتند. پس از الحاق آلمان شرقی به غربی و فروپاشی بازار صنایع صادراتی آن، مجتمع فرسوده و بخش عظیمی از آن از خط تولید خارج شد. ۱۳ هزار کارگر آن در شهر ماگدبورگ به ۱۸۵ نفر تقلیل یافت و میزان بدهی‌های معوقه مجتمع به حدی رسید که سه ماه پیش ورشکستگی آن رسماً اعلام شد. مسئولان اقتصادی آلمان تاکنون نتوانسته بودند برای این مجتمع خریدار مناسبی بیابند. جمهوری اسلامی هم‌چنین قصد دارد سهام کارخانجات موتورسازی (دیپلی DW5) و قطعه زمینی به مساحت ۲۰۰ هزار متر مربع برای احداث «در پلاستیکی بطری» در منطقه «ماگدبورگ» بخرد.

اطلاعیه

ستاد برگزاری جشن بیست‌وششمین سالگرد بنیانگذاری سازمان در نظر دارد امسال در محل جشن نمایشگاهی از انتقادات سازمان برگزار کند. از دوستان و رفقا درخواست می‌شود اگر اسناد یا آثاری در این رابطه در اختیار دارند به امات در دسترس این ستاد قرار دهند. با تشکر ستاد برگزاری جشن بیست و ششمین سالگرد بنیانگذاری سازمان

توضیح

به علت تعطیلات سال نو میلادی شماره ۱۴۹ نشریه کار با یک هفته تأخیر در روز چهارشنبه ۱۹ دی (۸ ژانویه) منتشر خواهد شد.

تغییرات در

شورای عالی انقلاب

فرهنگی برای پیشبرد

یورش فرهنگی

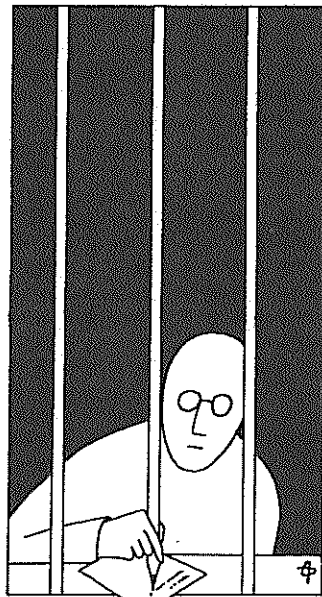
«کارایی دیار به جایی رسیده است که یک معلم برای حضور در یک کلاس یا یک محفل دانشگاهی باید از جان خود بگذرد و دل به هلاکت بسپارد و غسل برآورد و شهادتین بر زبان بگذارد؟ آیا این نظام هم به گالیله‌ها و چوردانو پرونها حاجت دارد؟» این سخنان را عبدالکریم سروش چند ماه پیش به فرسنگانی نوشته بود و به او نسبت به تیهکارهایی که به دست انصار حزب‌الله به رهبری آیت‌الله جنتی علیه نویسندگان، هنرمندان و فرهنگیان کشور صورت می‌گیرد، هشدار داده بود. اکنون از زمان انتشار نامه سروش و هشدار وی بیش از ۶ ماه گذشته است. در این فاصله جنتی و انصار حزب‌الله هارتر از ایش پیش به کتایف‌روشی‌ها یورش برده و برای دستگیری نویسندگان توطئه چیده است اما از طرف رفسنجانی سخنی حتی به کنایه در دفاع از سروش که زمانی اندیشه‌پرداز رژیم بود، برنخاست. سروش خانه‌نشین شد اما جنتی رهبر حزب‌الله در جمهوری اسلامی رونق بیشتری گرفت و اکنون به دستور خامنه‌ای به عضویت شورای عالی انقلاب فرهنگی انتخاب شده است تا بر اختناق فرهنگی در جامعه قانونیت بخشد. در کنار جنتی، افراد دیگری نیز به عضویت این شورا انتخاب شده‌اند. اما بعد به نظر می‌رسد که این افراد در مقابل جنتی بایستند و مانع تداوم سرکوبگری‌اش شوند، همانگونه که رفسنجانی نکرد.

به این ترتیب خامنه‌ای و جناح رسالت در جنگ قدرت، خاکریز دیگری را بعد از به دست گرفتن مجلس تسخیر می‌کند. این خاکریز برای جمهوری اسلامی که یک نظام ایدئولوژیک است و از خصایص ذاتی چنین نظامی، یکسان‌سازی فرهنگی حکومت و جامعه است از اهمیت زیادی برخوردار است. مردم در چنین نظامی آن گونه باید بیاندیشند که از زادخانه‌های تبلیغاتی آن درمی‌آید. برای رسیدن به چنین هدفی است که شورای عالی انقلاب فرهنگی در حکم خامنه‌ای تمام «مکمل دولت و مجلس» ارتقا یافته و اجرای تصمیمات آن از سوی دولت، مورد تاکید خامنه‌ای قرار گرفته است. بر اساس این حکم مجریان نیز حتی در اجرای فرامین، «آزاد» نیستند. خطوط آن در حکم خامنه‌ای چنین ترسیم شده است: «بخشین وظیفه شورایی عالی در دوره تازه تدوین شرح وظایف و ترسیم خطوط کلی فرهنگ کشور است که در آن متن حکم حضرت امام قدس سره واحکام اینجانب و توصیه‌های شفاهی در دیدارهای مکرر اعضای شورا مورد توجه و انتقاد قرار خواهد گرفت». در چنین چارچوبی اگر خاتمی و موسوی هم به بازی گرفته شوند، تکلیف آنان روشن است. خاتمی یکبار بی تابی خود را نشان داد و از وزارت ارشاد کنار گرفت. او تحمل نیابرد و کوردلی و فرهنگ ستیزی رژیم را برنتابید و ریاست کتابخانه ملی را بر وزارت ارشاد ترجیح داد.

هدف نخست شورای برگزیده خامنه‌ای تهاجم مجدد به دانشگاه‌هاست. اعضای شورا باید با اخراج دانشجویان و استادان دگراندیش و «هدایت فکر و عمل» سایر دانشجویان که به تغییر خامنه‌ای جزو دسته «عوام» اند، خود را برای رویارویی در «عرصه وسیع‌تر» که به بیان خامنه‌ای «از رسانه‌های گفتاری و تصویری و نوشتاری و انبوهی از نویسندگان و پژوهشگران و گویندگان و هنرمندان و شته سر انسان سیاست‌بازان تشکیل شده است، آماده سازند. هدفی که مدتهاست یورش به آن آغاز شده است. سرکوهی، غفار حسینی، طهماسبی‌پور، مهدی پرهام تازه‌ترین قربانیان این تهاجم هستند.

فریده زبرجد همسر فرج سرکوهی در نامه به صدراعظم آلمان: نگران هستیم که همسر و وجه المصالحه دادگاه میگونوسی شود

سیاسی با دو فرزند در برلین زندگی می‌کنم. روز سوم نوامبر ۱۹۹۶ همسر من، فرج سرکوهی، همراه با سه تن از نمایندگان سرشناس مجلس فدرال آلمان و بهمن نیرومند به عنوان مترجم در مصاحبه‌ای با خبرنگاران و رسانه‌های گروهی شرکت جست و جزئیات فاش‌نشده‌ای از زمینه‌های ناپدید شدن همسرش را با آنها در میان گذاشت. وی از جمله از نامه‌ای که سرکوهی در تاریخ ۲۴ سپتامبر برای او فرستاده بود، خبر داد و بخش‌هایی از آن را که به چگونگی دستگیری سرکوهی و ۵ نویسنده دیگر حاضر در مهمانی (۲۵ ژوئیه) وابسته فرهنگی سفارت آلمان در تهران اختصاص داشت برای خبرنگاران قرائت کرد.



سرکوهی در این نامه از جمله می‌نویسد: «آنها (ماموران وزارت اطلاعات) آمدند، ما را دستگیر کردند و از میز شام فیلم گرفتند. البته رفتن به چنین مهمانی کار درستی نبود. ما ساده‌لوحانه به دام افتادیم، دامی که گرچه به ما مربوط نمی‌شود، اما ما قربانی آن خواهیم شد. مساله به دادگاه میگونوس برمی‌گردد.»

«حکومت می‌خواهد با استناد به فیلم آن شب ما را بر علیه دادگاه میگونوس به کار گیرد و به اصطلاح در دادگاهی مشابه دادگاه میگونوس که برای ما تشکیل می‌دهد آلمان رابه محاکمه کند.»

سرکوهی در بخش دیگری از نامه گویی که از رویدادهای آتی باخبر باشد با جمله‌هایی چنین تلخ می‌نویسد: «هر اتهامی که به من بپندند و هر چه که بر سر من بیاید تو باید بدانی که من بدون تقصیر قربانی شدم، قربانی دعوا و موضوعی که هیچ ربطی به من ندارد.»

همسر سرکوهی در مصاحبه مزبور، نامه سرگشاده خود به هلموت کیهل صدراعظم آلمان را نیز در اختیار خبرنگاران گذاشت. برگردان این نامه را که روزنامه آلمانی تاتس صفحه نخست روز شنبه ۱۴ دسامبر خود را به گونه‌ای نادر و ستودنی به طور کامل به آن و کسب از خانواده سرکوهی اختصاص داده بود، در زیر می‌خوانید:

جناب آقای صدر اعظم!
من از یک سال پیش در آلمان هستم و به عنوان پناهنده

از جمله به وسیله کامران بزرگ‌نیا، شاعر ایرانی که در حال حاضر در آلمان به سر می‌برد نیز مورد تایید قرار گرفته است. هوشنگ گلشیری، نویسنده نام آشنای بین‌المللی و از مدعوین میهمانی وابسته فرهنگی آلمان نیز تاکنون دوبار از خروج از کشور بازداشته شده است.

من از زمان دستگیری همسر من به سازمان‌های مختلف حقوق بشر رجوع کرده‌ام، اما مادام که دولت ایران (از پذیرش) مسئولیت دستگیری او سر باز زند به سختی می‌توانم امیدوار باشم که خواست سازمان‌های حقوق بشر در مورد آزادی وی جامه عمل پوشد. از این رو من به شما رو می‌کنم!

شما به همراه رهبران سایر کشورهای اروپایی خواهان «گفتگوی انتقادی» با ایران شده‌اید. استدلال شما از جمله آن است که می‌توانید از طریق چنین گفتگویی دولت ایران را به احترام به حقوق بشر تشویق کنید. نقض حقوق بشر در مورد همسر من کاملاً بارز و آشکار است. من نگران آن هستم که وی در ایران به عنوان گروگان و به عنوان وجه المصالحه نگهداری می‌شود تا دادگاه میگونوس آن‌چنان که مطلوب دولت ایران است خاتمه یابد. همسر من این نگرانی را دو ماه پیش در نامه‌ای که برای من ارسال داشت و ترجمه‌اش ضمیمه این نامه است ابراز نمود.

من از اعلان علنی این اطلاعات خودداری کردم به این امید که همسر من از طریق فشارهای بین‌المللی آزاد شود. من نمی‌خواستم که زندگی او را در معرض خطرات بیشتری قرار دهم. اینک اما به رغم میل درونی‌ام بر آن شدم تا علناً رسانه‌های بین‌المللی را از دلایل واقعی «ناپدید شدن» همسر من باخبر سازم. من می‌خواهم حساسیت رسانه‌ها را (نسبت به وضعیت همسر) برانگیزم و با شایعات مبنی بر اقامت فرج سرکوهی در اروپا مقابله کنم. از شما به عنوان صدراعظم آلمان تمنا دارم که برای نجات جان همسر من به هر اقدامی که می‌توانید متوسل شوید. پیشاپیش از تلاش و اهتمام شما سپاسگزارم

با احترامات فائقه
فریده زبرجد

نامه سرگشاده انجمن جهانی قلم به هاشمی رفسنجانی

دوستان و همکاران سرکوهی از ناپدید شدن او بسیار بیمناک هستند و بویژه پس از کشف جسد غفار حسینی این بیم بیشتر شده است.

مقام‌های دولتی ایران ادعا می‌کنند که غفار حسینی به دلیل حمله قلبی درگذشته است، در حالی که او هرگز سابقه بیماری قلبی نداشته است.

غفار حسینی نخستین نفر از امضاکنندگان نامه ۱۳۴ تنیست که کشته می‌شود. در اکتبر ۱۹۹۵ جسد احمد میرعلایی در کوچه‌ای پس از آنکه توسط ماموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی بازجویی شده بود پیدا شد. اما علت مرگ او نیز حمله قلبی اعلام شد. شواهد بسیار دیگری هست که ثابت می‌کند این اعمال به وسیله افرادی که گفته می‌شود ماموران دولت هستند انجام می‌پذیرد و ما در انجمن جهانی قلم به شدت نگران سرنوشت همکارانمان در ایران هستیم و از شما می‌خواهیم که در این ارتباط اقدامات مقتضی را انجام داد، و حوادث اسفناگیزی را که هم‌روزه بر سر نویسندگان ایران می‌آید پی‌گیری و تعقیب کنید.

برای ما غیرممکن است که به راهمان ادامه دهیم در شرایطی که همکاران ارزشمند ما در ایران برای بقای خود با سخت‌ترین شرایطی که هر روز بدتر هم می‌شود دست و پنجه نرم می‌کنند. ما خواستار انتشار تمام اطلاعات مربوط به سرنوشت فرج سرکوهی هستیم و اگر او در زندان شما است، خواستار آزادی

ما برای ابراز نگرانی عمیق خود نسبت به شرایط دشواری که نویسندگان در ایران با آن رو در رویند، شرایطی که بگونه فجیعی گریبانگیر همکاران سرشناس ما، نویسنده و سردبیر فرج سرکوهی و نویسنده و شاعر غفار حسینی شده است، این نامه را می‌نویسیم.

فرج سرکوهی و غفار حسینی هر دو از امضاکنندگان بیانیه ۱۳۴ نویسنده ایران در سال ۱۹۹۴ بودند. سندی که در سراسر جهان منتشر شد و خواستار پایان بخشیدن به هرگونه سانسور در ایران بود، سانسوری که گریبانگیر ادبیات کشور شماست.

در تاریخ ۸ سپتامبر ۹۶ فرج سرکوهی و غفار حسینی از جمله ۱۲ نویسنده‌ای بودند که برای مدت کوتاهی و به هنگام نشست برای تدوین آیین‌نامه کانون نویسندگان ایران دستگیر شدند، و در همان زمان مدارک و اسناد کانون و آیین‌نامه پیشنهادی آن توسط ماموران اطلاعاتی شما ضبط شد. در پی این حوادث سرکوهی در تاریخ ۳ نوامبر هنگامی که قصد داشت برای دیدار افراد خانواده‌اش به آلمان سفر کند در فرودگاه ناپدید شد.

گزارش دیگری حکایت از دستگیری و زندانی شدن او در زندان اوین دارد، در همین احوال خبرگزاری جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۲ نوامبر اصرار ورزیده است که ثابت کند سرکوهی ایران را ترک کرده، در حالی که او هرگز به آلمان نرسیده است.

«حقوق بشر» ذاتی و همزاد انسان است

ده دسامبر روز جهانی حقوق بشر است. از زمان تصویب منشور جهانی حقوق بشر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) ۴۸ سال می‌گذرد.

بنیان این منشور بر این اصل مستکی است که همه انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، جنسیت، مذهب، زبان، منشأ ملی، رنگ، اعتقادات فلسفی، عقاید سیاسی و یا موقعیت اجتماعی دارای حقوق برابر هستند و باید بتوانند از آزادی‌های مصرحه در منشور حقوق بشر برخوردار باشند.

از جمله این حقوق و آزادی‌ها عبارتند از: آزادی بیان و نشر، آزادی عقیده و وجدان، برابری در برابر قانون، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها و حق مشارکت یا عدم مشارکت هر فرد در آنها، حق انتخاب محل سکونت، حق کار، حق انتخاب آزادانه شغل، حق برخورداری از امنیت، حق پناهندگی به خاطر تحت پیگرد بودن و ...

این حقوق ذاتی و همزاد هر انسان است. چه این انسان از پدر و مادری مسلمان و یا مسیحی و یا ادیان دیگر زاده شده باشد، چه در کشوری آسیایی و یا اروپایی و آفریقایی و با هر فرهنگ و هر شرایط اقلیمی به دنیا آمده باشد و چه یک رژیم دیکتاتور، توتالیتر و یا دموکرات بر کشورش حاکم باشد. حقوق بشر ارزشی جهانی و همه جایی است. هیچ استثنا و شرایط ویژه‌ای نیز نمی‌تواند توجیه‌گر عدم پایبندی به حقوق جهان شمول بشر باشد و نکته اصلی هم درست همین جا است.

همه حکومت‌هایی که حقوق بشر را در کشورشان پایمال می‌کنند و نیز دولت‌هایی که قصد دارند پایمال شدن حقوق بشر در کشور دیگری را نادیده بگیرند، تفاوت فرهنگ‌ها، درک متفاوت از حقوق بشر و ویژگی شرایط را بهانه می‌کنند. در ایران سران جمهوری اسلامی، حقوق بشر اسلامی را در مقابل ارزشهای جهانشمول حقوق بشر قرار می‌دهند و با این پوشش حقوق ذاتی انسان ایرانی را پایمال می‌کنند.

لی پسنینگ نخست‌وزیر چین اعلام می‌کند: «در دنیا کشورهای مختلف دارای دریافت‌های مختلف از مساله حقوق بشر هستند». ناسیونالیست‌های ترکیه مصالح ملی را بهانه قرار می‌دهند و دادگاه عالی اسرائیل رسماً به دلیل ویژگی شرایط، شکنجه فلسطینیان را قانونی اعلام می‌کند.

در کشورهای غربی نیز هر زمان منافع ایجاد کند نسبت به درک‌های متفاوت از حقوق بشر و ویژگی‌های مذهبی و فرهنگی «ابراز تفاهم» می‌شود. شیراک رئیس‌جمهور فرانسه در یک سخنرانی ابراز کرد: «دلبستگی ما به ارزش‌های جهانی حقوق بشر نباید مانع از این شود که این ارزش‌ها در آشکال مختلفی بیان شود».

این اظهار نظرها در هر شکلی به بیان آید، چه از سوی سیاستمداران کشورهای پیشرفته صنعتی و چه از سوی رژیم‌های مستبد و دیکتاتور، خود در برابر جو ترور و خفقان کنونی ایران سر تعظیم فرود می‌آوریم و به شما اخطار می‌کنیم که هرگونه عملی که برای ساکت کردن آنان به کار رود، باعث خواهد شد که صدای رسای آنان در همه جهان شنیده شود.

گوتتر گراس، ادوارد آبی، آرتور میلر، ادوارد سعید، سوزان سانتاگ، اریک هابسبام

یک فاجعه جانگداز

با ناباوری و تعجب از پایان زندگی رفیق عزیز گلناز اعظمی باخبر شدیم. گلناز در اوایل انقلاب به صفوف سازمان ما پیوست و در سالهای ۶۰-۵۹ در تشکیلات کارگری تهران مشغول فعالیت سیاسی شد. او در دهه ۶۰ هفتاد دهها هزار فعالین سیاسی کشور مجبور به مهاجرت گردید.

گلناز در صبحگاه پنجشنبه ۱۲ دسامبر به زندگی خود پایان داد. ما این فاجعه جانگداز را به همه بازماندگان او بویژه همسرش احمد قادیان، دخترانش شقایق و شیوا، خواهرش فرخنده (فروغ) اعظمی و رفیق صادق (یوسف) علی‌اصغری صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

کارکنان نشریه کار و دوستان گلناز

اعتراض گسترده به احداث آزادراه تهران - شمال

محمدباقر صدوق مدیرکل حفاظت محیط زیست استان تهران هفته‌ی گذشته اعلام کرد از آنجا که بخشی از آزادراه تهران - شمال از نواحی کن و سولقان تا گاجسر از میان منطقه حفاظت شده البرز مرکزی می‌گذرد و حفاظت آن به عهده‌ی اداره‌ی کل حفظ محیط زیست استان تهران است، این اداره قانوناً موظف است که مانع واگذاری زمین و احداث واحدهای مسکونی و خدماتی در این منطقه شود.

وی گفت با آن‌که بر مبنای قانون برنامه‌ی دوم توسعه‌ی اقتصادی جمهوری اسلامی کلیه طرح‌ها می‌بایست با رعایت استانداردهای زیست محیطی صورت گیرد، در مراحل طراحی و امکان‌سنجی این پروژه، هیچ تماسی با سازمان حفاظت محیط زیست برقرار نشده و

مسئولان این سازمان از طریق مطبوعات از وجود چنین طرحی که قرار است در حوزة تحت وظایفشان صورت گیرد، مطلع شده‌اند. وی با ذکر گوشه‌هایی از گزارش کارشناسان اداره‌ی کل متبوعش تأکید کرد که احداث آزادراه شمال دست‌کم ۳۰ اثر تخریبی غیر قابل جبران در منطقه به‌جا خواهد گذاشت که برای نمونه می‌توان از تخریب منابع خاک، تخریب زیستگاه‌های حیات وحش، قطع ارتباط زیستگاه‌های جانوری، دگرگونی مناسبات زیست بومی، نابودی ذخایر ژنتیکی، گسترش آلودگی‌های مختلف و... به‌عنوان برخی از اثرات منفی واگذاری زمین در جوار بزرگراه یاد کرد.

وی همچنین پیش‌بینی کرد با اجرای این طرح، کلیه رودخانه‌های فرعی

منتهی به رودخانه‌ی کرج نابود شود. از سوی دیگر انجمن متخصصان محیط‌زیست ایران نیز با صدور بیانیه‌ی به طرح شهرک‌سازی و واگذاری زمین برای احداث مجتمع‌های مسکونی در جوار آزادراه شمال، اعتراض نمود.

در این بیانیه تأکید شده است که طرح فوق فاقد ارزیابی‌های زیست‌محیطی بوده و برای اجرای آن هیچ‌گونه تبادل نظری با مسئولان سازمان‌های ذیربط و حتی سازمان حفاظت محیط زیست انجام نشده است. این بیانیه با اشاره به ادعاهای رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان (مجرى طرح فوق) که گفته است برای احداث آزادراه و مجتمع‌های کنار آن تنها ده کیلومتر از مسیر جنگل تخریب شده و به جای آن در نقطه دیگری

خبرهای کوتاه

کاپیتورن به ایران سفر می‌کند؟

به‌دنبال محکوم شدن جمهوری اسلامی در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بر اساس گزارش مورس دانبی کاپیتورن، محمد محمدی سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی رژیم نسبت به پاسخ به خواست کمیته‌ی سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر پذیرش مجدد نماینده‌ی ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر در کشور ابراز تردید کرد. محمود محمدی بی‌شرمانه ادعا کرد که جمهوری اسلامی ایران از روزنه‌ی وسیع‌تر از آنچه کمیته‌ی سوم مجمع عمومی به حقوق بشر می‌نگرد، به این امر توجه دارد.

هشدار ناطق نوری به نمایندگان

به‌دنبال انتقاد تعدادی از نمایندگان مجلس رژیم در سخنرانی‌های پیش از دستور خود نسبت به بعضی از اقدامات مقامات اجرایی حکومتی مانند سفرهای خارجی مسئولین، پخش سریال‌هایی که به وحدت شیعه و سنی در کشور لطمه وارد می‌کند و سیاست خارجی وزارت امور خارجه در نزدیکی به کشورهای کم‌اهمیت دنیا، ناطق نوری رئیس مجلس و کاندیدای منتقد ریاست جمهوری رژیم در تذکری به این نمایندگان گفت: من لازم می‌دانم که به سخنرانان پیش از دستور تذکراتی بدهم، از آنجایی که توجه دارید تریبون مجلس باز است و سخنرانی‌های شما مستقیماً پخش می‌شود لذا از شما می‌خواهم که سخنان خود را یک‌بار بخوانید و آن را تجزیه و تحلیل کنید.

ساخت پالایشگاه خصوصی در کشور

سیاوش سمیعی مدیرعامل منطقه‌ی آزاد چابهار اعلام کرد که با تصویب آیین‌نامه‌ی پولی و بانکی توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام در ماه گذشته، شرایط جذب سرمایه‌گذاری‌ها در مناطق آزاد بیش از پیش فراهم شده است. وی گفت که کشورهای اروپایی برای سرمایه‌گذاری در ساخت یک پالایشگاه نفت در منطقه‌ی آزاد چابهار با مشارکت یک شرکت از بخش خصوصی ایران با سرمایه‌ی ۲/۵ میلیارد دلار اعلام آمادگی کرده‌اند.

ادعای تازه سفیر رژیم در سازمان ملل

در حالی که از مدت‌ها پیش از همکاری رژیم‌های حاکم بر ایران و عراق در زمینه صدور غیرقانونی نفت توسط عراق سخن گفته می‌شود، کمال خرازی نماینده‌ی دائم جمهوری اسلامی در سازمان ملل ادعا کرد که مجموعه‌ی مدارک موجود بر کمک به قاچاق نفت عراق واهی و جعلی است. وی در این ارتباط گفت که دولت متبوعش به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ی بی‌کسی اجازه نخواهد داد که با استفاده‌ی غیرمجاز از پرچم ایران و تهیه‌ی اسناد جعلی مقررات بین‌المللی را نقض کند. ادعای تازه‌ی خرازی به‌دنبال ارائه‌ی نامه‌ی به‌همراه تعدادی اسناد ضبط شده از قاچاقچیان که از سوی آمریکا در اختیار کمیته تحریم سازمان ملل قرار داده شده است، مطرح گردیده است.

ممنوعیت کار کارگران خارجی در کشور

وزارت کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی با این بهانه که ایجاد هر فرصت شغلی در کشور معادل ۱/۵ میلیون تومان هزینه دربردارد و به کارگماری اتباع خارجی سرمایه‌های ملی را از بین می‌برد، تمام کارفرمایان سراسر کشور را موظف کرد که تا ۱۵ دی ماه امسال نسبت به جایگزین کردن کارگران خارجی با کارگران ایرانی اقدام کنند. از ۱۵ دی ماه به بعد کارفرمایانی که از اتباع بیگانه‌ی فاقد پروانه کار استفاده کنند مجرم محسوب می‌شوند و مجازاتی به میزان ۹۱ تا ۱۸۰ روز زندان در انتظارشان خواهد بود.

بخش بزرگی از آب کشور هدر می‌رود

باقر حسینی مجری طرح تحقیق، توسعه و بهسازی تأسیسات آب شهری کشور در یک مصاحبه مطبوعاتی که هفته‌ی گذشته انجام داد فاش ساخت که در حال حاضر سالانه ۳۰ درصد از آب استحصالی کشور که رقم بسیار قابل ملاحظه‌ی محسوب می‌شود به هدر می‌رود. در بعضی از استان‌های کشور مثل خوزستان و سیستان و بلوچستان میزان هدرروی آب استحصال شده حتی به حدود ۴۵ درصد نیز می‌رسد.

میزان ولادت در کشور کاهش یافت

به گزارش سازمان ثبت احوال جمهوری اسلامی، میزان ولادت در شش ماه نخست سال جاری به ۵۸۲ هزار و ۲۳۱ مورد رسید که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۸/۹ درصد کاهش نشان می‌دهد. بر اساس این گزارش، میزان ازدواج در شش ماهه نخست امسال ۱۲ درصد و میزان ثبت طلاق نیز ۱۷/۹ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل افزایش یافت.

مرگ صدها هزار ماهی در زربنده رود

مدیرکل حفاظت محیط‌زیست آذربایجان غربی اعلام کرد که به‌علت پایین رفتن سطح آب رودخانه‌ی زربنده رود و ورود فاضلاب کارخانه‌ی قند میاندوآب به این رودخانه، صدها هزار قطعه ماهی از بین رفته‌اند. وی گفت که بر اساس تحقیقات انجام شده در ماه‌های اخیر، حجم گسترده‌ی آلودگی در آب رودخانه انباشته شده است که ناشی از ورود فاضلاب کارخانه‌ی قند میاندوآب می‌باشد. وی گفت که در یک مورد مشابه در سال ۱۳۶۳ نیز ورود فاضلاب کارخانه‌ی قند میاندوآب موجب مرگ دسته‌جمعی ماهیان زربنده رود شد.

فروش سنگ به ۲۰٪ قیمت واقعی

تولیدکنندگان سنگ‌های ساختمانی و تزئینی در کشور اظهار می‌کنند که به علت عدم وجود ضوابط و مقررات مدون در ارتباط با استاندارد سنگ مجبور هستند سنگ صادراتی ایران را به یک پنجم قیمت واقعی به فروش برسانند تا بتوانند وارد بازارهای خارجی شوند و رقابت کنند؛ در حالی که سنگ ساختمانی و تزئینی ایران در رده بهترین سنگ‌های دنیا قرار دارد.

هر دم از این باغ ببری می‌رسد

یکی از بزرگ فقهای رژیم جمهوری اسلامی که در ماه‌های اخیر «دُرُفشان»‌های فراوان از او دیده شده است، حائری شیرازی امام جمعه‌ی شیراز است، وی که چند ماه پیش پیشنهاد ایجاد کانال تلویزیونی خاصی را داده بود که در آن پخش تصاویر برهنه‌ی زنان مجاز باشد به شرط آنکه تنها زنان آن را مشاهده کنند و مردان داوطلبانه برنامه‌های آن را ببینند، اخیراً گفته است که زن‌ها نباید در تلویزیون ورزشکاران مرد را که لباس ورزشی به تن دارند تماشا می‌کنند و «قاپی شدن» دختران و پسران در دانشگاه باعث فساد می‌شود و باید دانشگاه‌های جداگانه برای زن‌ها درست شود و صیغه باعث می‌شود که مردها و زن‌ها «خراب» نشوند البته به

یکی از بزرگ فقهای رژیم جمهوری اسلامی که در ماه‌های اخیر «دُرُفشان»‌های فراوان از او دیده شده است، حائری شیرازی امام جمعه‌ی شیراز است، وی که چند ماه پیش پیشنهاد ایجاد کانال تلویزیونی خاصی را داده بود که در آن پخش تصاویر برهنه‌ی زنان مجاز باشد به شرط آنکه تنها زنان آن را مشاهده کنند و مردان داوطلبانه برنامه‌های آن را ببینند، اخیراً گفته است که زن‌ها نباید در تلویزیون ورزشکاران مرد را که لباس ورزشی به تن دارند تماشا می‌کنند و «قاپی شدن» دختران و پسران در دانشگاه باعث فساد می‌شود و باید دانشگاه‌های جداگانه برای زن‌ها درست شود و صیغه باعث می‌شود که مردها و زن‌ها «خراب» نشوند البته به

سقف تولید اوپک ثابت ماند

صد و یکمین اجلاس عادی وزیران نفت اوپک اوایل ماه جاری در وین برگزار گردید. نمایندگان کشورهای عضو در این اجلاس ضمن ابراز رضایت نسبت به وضعیت کنونی بازار نفت و افزایش قیمت‌ها، تصمیم گرفتند که سقف تولید سازمان را برای شش ماهه اول سال ۱۹۹۷ بدون تغییر در سطح ۲۵/۰۳۳ میلیون بشکه در روز حفظ کنند.

یکی از مباحث اساسی در این اجلاس بررسی میزان تأثیر ورود نفت عراق به بازار بر روی قیمت نفت، اثر اجرای قطعنامه‌ی موسوم به نفت برای غذا بود. بر مبنای این قطعنامه‌ی سازمان ملل، عراق مجاز است ظرف ۶ ماه، دو میلیارد دلار درآمد نفتی داشته

باشد که از طریق صدور حدود پانصدهزار بشکه نفت در روز تأمین می‌گردد. کارشناسان سازمان اوپک معتقدند که این میزان نفت نمی‌تواند تعادل بازار را برهم زند چرا که بازار در بهترین شرایط برای جذب نفت عراق قرار دارد.

متوسط بهای نفت در سال جاری تاکنون، ۲۰ دلار برای هر بشکه بوده است که ۳ دلار بیشتر از سال ۱۹۹۵ است. بنابراین پیش‌بینی می‌شود که درآمد اوپک در پایان سال جاری میلادی یا ۳۰ میلیارد دلار افزایش به ۱۶۳ میلیارد دلار برسد. درآمد نفتی اوپک در سال ۱۹۹۵، ۱۳۲ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۴، ۱۲۰ میلیارد دلار بود.

ممنوعیت خرید و اجاره هواپیمای اختصاصی

زیاده‌روی در سوءاستفاده از اموال عمومی توسط رؤساء و کارکنان ارشد ادارات و دستگاه‌های دولتی رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی که کشور در بحران اقتصادی عمیقی به‌سر می‌برد، به حدی رسیده است که هیئت وزیران رژیم سرانجام خود را مجبور دید که به وضع مقررات تازه‌ی به منظور جلوگیری از سوءاستفاده‌های بیشتر عوام‌ش دست‌زند.

از جمله‌ی این مقررات ممنوعیت خرید و یا اجاره هواپیمای اختصاصی

بیماران اورژانس پذیرفته می‌شوند!!

بر اساس بخشنامه‌ی جدیدی که از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی جمهوری اسلامی صادر گردیده است، بیمارستان‌های خصوصی و عمومی موظف شدند که بیماران اورژانس را بپذیرند و درمان کنند. مطابق این بخشنامه مأموران اورژانس نیز مجاز نیستند با آوردن هر بهانه‌ی، بیماران را به مراکز درمانی منتقل نکنند و یا بابت ارائه خدمات، از آنان پول دریافت کنند.

این بخشنامه ظاهراً برای مقابله با پدیده‌ی شدت غیرانسانی که تاکنون

پرخاش نماینده‌ی مجلس به نماینده‌ی دولت

هفته‌ی گذشته در جریان بررسی طرح مهریه در مجلس شورای اسلامی، پس از آنکه آخوندی به نام منتظری که معاونت پارلمانی وزارت دادگستری را به‌عهده دارد، به‌عنوان توضیح‌دهنده‌ی نظرات دولت اظهار داشت که «بند شب گذشته با دفتر مقام معظم رهبری تماس گرفتم و نظر ایشان را در ارتباط با این مسئله (طرح مهریه) جویا شدم، دفتر رهبر انقلاب نظر خود را اعلام کرد ولی چونکه این نظر رسماً اعلام نشده، من نمی‌توانم الان آن را اعلام کنم»، آخوندی

روزنامه‌ی سلام در یکی از شماره‌های اخیر خود بخش‌هایی از نامه‌ی خشم‌آلود یکی از خوانندگان روی بر تافته‌ی خویش را درج کرده و در «پاسخ» محتوای آن را تأیید کرده است. این نامه و «پاسخ» سلام از نظراتی می‌گذرد.

گرانشان زندگی جنبندگی است
خار در صحرا، سراسر زندگی است
دوست می‌داری حقیقت را ببین
فرق بین زندگی تا زندگی است

سر دبیر تسوی روزنامه‌ی باطله‌ی سلام

با سلامی گرم و ضمن خسته نباشید از اینکه دقایقی از وقت خود را به این تکه کاغذ مذبذول داشته‌اید سپاسگزارم، امیدوارم حداقل از این القاب بی‌بجایی که به صورت جملاتی پیش چشم شماست نرسید. گرچه مدت‌هاست ترس از بیان حقایق تمام روزنامه‌ی شما را فرا گرفته و آن روزنامه‌ی چند سال پیش را به شکلی درآورده‌اید که جایگاه شکایت از مسؤولان تخلیه‌ی چاه و چاله‌پرکنی و لوله‌های شکسته و جوی‌های آب گرفته و درخت‌های بریده و صدها خبر ریز و درشت که ۲۴ ساعت تکرار اندر تکرار از رادیو و تلویزیون ...

شما آقای سردبیر!
در مرز بین مرگ و زندگی کجا واقع شده‌اید که یکبارہ آن روزنامه‌ی مردمی را به کاغذ باطله‌ی تبدیل کرده‌اید! و ...
هنوز ۸ ماه مانده به انتخابات، رئیس جمهور منتخب می‌شود! و ... گزارش‌های حیف و میل بیت‌المال در مجلس خوانده می‌شود، ولی بقال سر میدان روستای ما مجرم شناخته می‌شود! و ... سریال امام علی از تلویزیون پخش می‌شود تا مقایسه کنیم که فرمانداران علی (ع) کجا و فرمانداران ما کجا؟! سیستم اقتصادی علی کجا و اقتصاد ما کجا؟

... دوپست و هفتاد نفر نماینده داریم ۲۷۰ گونه حزب و دسته و مجمع و گروه و همگی هم حزب! ...
خدا خیرشان دهد دیگر کسی نمی‌ماند که بگوید گرانی از ... نیز سوزاننده‌تر شده است و بیکاری کمر هزاران جوان را خم کرده و ...
شما را چه می‌شود؟ که چون کبک سر زیر پرف برده‌اید!
چرا نمی‌نویسید؟ می‌تسید؟ از زندان زندگی یا از زندگی در زندان!
افسوس آقای سردبیر! از این جهت که می‌دانم شما هر روز صدها نوع از این نامه‌ها را می‌خوانید و به زعم شما دیگر این حرف‌ها کهنه شده، که این از محتوای روزنامه‌ی شما مشخص است ... پس به شما نوشتم و امید به چاپ آن نیز ندارم که دیگر امری است طبیعی از نظر شما!
از اینکه نامه‌ام بد خط و بد کاغذ است مرا ببخشید.

۳۲ ساله، بیکار، سیگارفروش، کنار خیابان نشسته و این کاغذ را از پیاده‌رو پیدا کردم و نوشتم. کاش می‌توانستم همه‌ی عقده‌هایم را خالی کنم. از جبهه و جانبازی تا خیابان مولوی و ...

سر دبیری:

ای کاش آنان که زمام روزنامه‌ها را به دست گرفته‌اند و با یک تصمیم روزنامه‌ی را تعطیل می‌کنند، می‌دانستند که حداقل کارکرد یک روزنامه این است که عقده‌های دل جوانی را خالی می‌کند که کنار خیابان نشسته و از بیکاری تن به سیگار فروشی داده و از مقابله‌ی اتومبیل‌هایی رژه می‌روند که تنها سر نشین آن، آقا پسری است با ظاهری آنچنانی یا دختر خانمی که قیمت اتومبیل زیر پایش ده تا بیست یا بیشتر میلیون تومان است.

بله خواننده‌ی محترم!
از اینکه نتوانستیم تمام متن نامه‌ی شما را چاپ کنیم پوزش می‌خواهیم.

آمار سری

پنجمین سرشماری عمومی نفوس و مسکن پایان گرفت. مسئولین مربوطه در ماههای قبل از سرشماری از مردم می‌خواستند که به سئوالهای پرسشگران پاسخ‌های درست و دقیق بدهند تا نتایج آمارهای اخذ شده از اعتبار لازم برخوردار گردد و کار برنامه ریزی بر پایه واقعیت‌های موجود بی‌ریزی شود.

حکومتگران همواره از مردم می‌خواهند حقایق را کتمان نکنند و از ارائه ارقام و اعداد واقعی و احمه نداشته باشند. اما آنها نتایج آمارهایی را که از مردم اخذ می‌کنند محرمانه تلقی کرده و مردم را از دسترسی به آنها محروم می‌کنند. این «سریت» در تمام آمارگیریها و نظرسنجیها مشاهده می‌شود بگونه‌ای که تا مدتی پیش حتی بر روی سالنامه‌های آماری کشور که از سوی مرکز آمار ایران منتشر می‌شود، مهری دیده می‌شد که عبارت «محرمانه» بر روی آنها حک شده بود. مسئولین حکومتی تنها آمارهای دست چین شده را بصورت علنی منتشر می‌کنند. سازمان‌های دولتی هم تاکنون فقط به انتشار بخش‌هایی از آمار فعالیت‌های خود اکتفا می‌کنند که یا به سودشان است و یا خود مصلحت می‌دانند.

مسئولین حکومتی حتی از ارائه آمارها به نهادهای بین‌المللی اجتناب می‌کنند. در اغلب گزارش‌های بین‌المللی و آمار نهادهای وابسته به سازمان ملل، ستون‌های مربوط به ایران خالی است و با جمله «دسترسی نداشتن به اطلاعات جدید» پر شده است.

آنجا که گرداندگان رژیم اسلامی مجبور می‌شوند تحت فشار بین‌المللی و یا داخلی اطلاعات آماری را منتشر کنند، به شیوه «اطلاع رسانی قطره‌چکانی» متوسل می‌شوند و تنها آمارهای محدود و ناقصی را در اختیار مطبوعات می‌گذارند. این پرخوردها باعث شده است که فرهنگ آمارگیری، ارائه اعداد و ارقام واقعی از جانب مردم، برنامه‌ریزی بر اساس آمارها و فاکتورها در سطح نازل قرار گیرد و هر کار پژوهشی جدی با کمبود آمارها و فاکتورها مواجه شود. علت سری نگه‌داشتن آمارها، و احمه حکومتگران از آشکار شدن عملکرد رژیم اسلامی و واقعیت‌های کشور است. آنها نمی‌خواهند مردم ایران و سازمان‌های بین‌المللی به حقایق دست یابند. سران حکومت می‌خواهند سیمای حکومت اسلامی در ذهنیت مردم ایران و سازمانهای بین‌المللی تنها بر اساس تبلیغات و داده‌های آنها شکل بگیرد و آمارهای دستچین شده و دستکاری شده مبنای قضاوتها قرار گیرد.

دلالت‌ها:

رهن یا اجاره، بایودجه‌کارمندی نداریم

«رهن یا اجاره، خانه‌یی برای بودجه کارمندی نداریم» این جمله، آخرین جمله‌یی است که در یک جستجویی گسترده در مناطق مختلف شهر تهران از زبان واسطه‌های امر مسکن خواهید شنید:

تعداد فرزندان، میزان رفت و آمد فامیلی و رقم‌های نجومی به هسراه مدت یکساله قراردادها معاملات گرم بازار املاک را داغ‌تر کرده و هر بار مستأجران را به سمت مناطق جنوبی‌تر تهران و حتی حاشیه‌های شهر می‌کشاند جایی که زندگی در آن محیط با سلیقه و میل آن‌ها سازگار نیست و حتی بر نگرانی‌شان نیز می‌افزاید.

در بازار مسکن تهران «خانه به دوشان» از نقش واسطه‌ها در صعود نرخ‌های مسکن می‌گویند، صاحبان منازل از رشد روزافزون تورم گله دارند و بنگاهداران از عطش سریی ناپذیر صاحب‌خانه‌ها و در نهایت دلالت از این آشفته‌بازار حق واسطه‌گری کلانی را طلب می‌کنند.

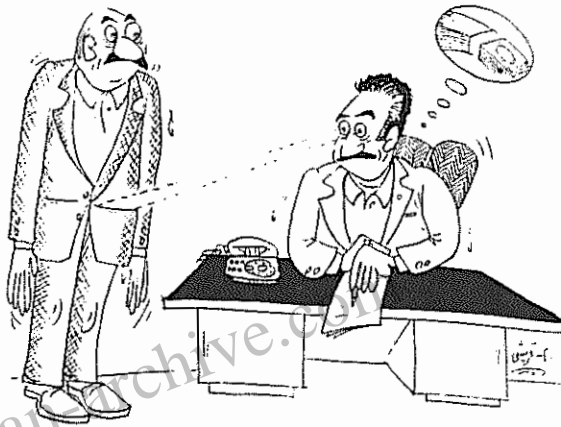
از بنگاهداری در خیابان مجیدیه سئوال کردیم که خانه‌یی با ۳۰۰ هزار تومان ودیعه و ۲۰ هزار تومان کرایه دارید؟ فقط سرش را تکان داد و به مناطق جنوبی تهران اشاره کرد. او مشاور املاکی در قیطریه سئوال کردیم او با ۴۰ میلیون ودیعه و ۲۰۰ هزار تومان اجاره یک خانه ویلایی با ۲۰۰ متر زیربنا و استخر و سونا و جکوزی را پیش‌نهاد می‌دهد.

در منطقه مجیدیه آپارتمانی دو خوابه را با ودیعه ۲/۵ میلیون تومانی به ماهیانه ۵۰ هزار تومان اجاره می‌دهند و در نظام‌آباد ۲ خوابه با شرط ۳ نفر به ۱ میلیون تومان ودیعه و ۳۰ هزار تومان اجاره می‌دهند. در الهیه برای یک آپارتمان ۳ خوابه ۵ میلیون تومان ودیعه و ۴۵ هزار تومان اجاره طلب می‌کنند.

بررسی اجمالی از نرخ کرایه منزل در شمال و مرکز شهر تهران نشان می‌دهد نرخ کرایه خانه در این مناطق بودجه‌یی بالاتر از حقوق کارمندی و کارگری را می‌طلبد و از طرف دیگر بالا رفتن اجاره در مناطق مرکزی باعث شده اقشار کم‌آمد به مناطق جنوبی‌تر تهران بروند.

این بررسی نشان می‌دهد هجوم اقشار کم‌آمد به حاشیه‌ها و جنوب شهر تهران موجب بالا رفتن قیمت‌ها در این مناطق نیز شده است. به نظر می‌رسد میزان بالای «ودیعه» در املاک استیجاری و رهنی شمال شهر با توجه به قدرت مالی بالای صاحبان این املاک برای سرمایه‌گذاری‌های دیگر اخذ می‌شود حال آنکه قیمت بالای «اجاره‌بها» در مناطق جنوبی به سبب رفع نیازهای جاری صاحبان املاک کسب می‌گردد. در نازی‌آباد خانه‌یی با ۲ اتاق و امکانات مشترک را ۵۰۰ هزار تومان ودیعه می‌گیرند و ۲۰ هزار تومان کرایه و ... از همین روست که زندگی و داشتن سستی و سرپناهی برای حقوق‌بگیران هر سال دشوارتر می‌گردد. داوود عیادی معلم یکی از دبیرستان‌های تهران گفت قریب به یک ماه است که موعد منزل استیجاری‌اش که دارای حداقل

در جستجوی خانه اجاره‌ای



امکانات است به سر آمده و صاحب‌خانه برای تداوم سکونت ۵۰۰ هزار تومان افزایش ودیعه و ۲۰ هزار تومان افزایش اجاره را طلب کرده است. وی می‌گوید: با این حساب من باید اکنون ۷۰۰ هزار تومان ودیعه و ۳۵ هزار تومان اجاره ماهانه بپردازم و این برای من و امثال من غیر ممکن است و به معنی بی‌پناهی و عقب‌نشینی تا منتهی‌الیه تهران است.

او می‌گوید: از طرف دیگر یک ماه است که اغلب مناطقی که احتمال می‌دادم ملک استیجاری مناسبی یافت شود جستجو کرده‌ام و به این نتیجه رسیدم که اگر قرار باشد خانه‌یی یافت شود همین خانه‌یی است که در آن سکونت دارم ولی واقعاً وجهی برای افزایش ودیعه و کرایه بیشتر ندارم و

اکنون برآستی مستأصل شده‌ام. حمیدرضا ستوده‌مقدم، کارشناس یکی از سازمان‌های دولتی در خصوص اجاره‌هایی که در حال حاضر صاحب‌خانه‌ها از مستأجران می‌گیرند گفت: پرداخت اجاره‌های موجود خارج از توان حقوق‌بگیران است و این مسأله خود باعث وارد آمدن فشارهای روحی و روانی زیاد بر اقشار آسیب‌پذیر می‌شود. وی با اشاره به اجاره منزل مسکونی خود گفت: با حقوق ماهانه ۳۷ هزار تومان و در حالی که همسرم نیز شاغل است توانستم سال گذشته منزلی در حوالی میدان منیریه با ودیعه ۶۰۰ هزار تومان و اجاره ماهیانه ۱۲ هزار تومان تهیه کنم ولی امسال با وضعیت فعلی به هیچ‌وجه توانایی پرداخت بیشتر ودیعه و کرایه را ندارم. مسجد تهرانی یکی دیگر از کارمندان دولت گفت: مشکل مسکن معضل بسیار بزرگی است که بخش وسیعی از آحاد این ملت به سبب درآمدهای ثابت با آن دست به گریبانند. در این میان صاحبان منازل استیجاری نیز خود را مضر نمی‌دانند و افزایش کرایه‌ها و ودیعه‌های منازل استیجاری را به گردن رشد سرسام‌آور تورم می‌گذارند.

رضا تیموری صاحب‌خانه‌یی که دارای ۲ مستأجر است می‌گوید: بالا بردن اجاره‌خانه اجتناب ناپذیر است، چون وقتی تمام اجناس روز به روز بالا می‌رود ما نیز مجبوریم میزان اجاره‌بها و ودیعه را بالا ببریم چراکه ارزش پول کم می‌شود. مسجد کرامت‌خواه صاحب‌خانه دیگری می‌گوید: من منزل خود را از ماهی ۲ هزار تومان در سال ۵۷ تا ماهی ۵۰ هزار تومان در سال جاری اجاره داده‌ام. وی ادامه می‌دهد: افزایش نرخ کرایه خانه در سال‌های اخیر تصاعدی شده است و این خود یک حالت روانی برای افزایش بیشتر را ایجاد می‌کند.

این صاحب‌خانه می‌افزاید: وضعیت فعلی همه را شرمند کرده است از ما گرفته تا مستأجرین همه شرمندیم و در این میان تنها دلالت و واسطه‌ها هستند که از این افزایش قیمت‌ها سودهای بادآورده می‌برند.

اخبار اقتصادی

کوپن ویژه برای فقرا

بر اساس لایحه «فقرزدایی» که اخیراً به تصویب کابینه دولت رفسنجانی رسیده است، قرار است به خانواده‌های نیازمند کوپن‌های ویژه‌ای برای دریافت کالاها ضروری ارائه شود. دولت رفسنجانی قصد دارد لایحه موسوم به فقرزدایی را پس از تصویب مجلس شورای اسلامی با اعتباری معادل ۲۶۰۰ میلیارد ریال از طریق دولت و حدود ۱۰۰۰ میلیارد ریال از طریق سیستم بانکی در سال ۷۶ اجرا کند. به گفته میرزاده رئیس سازمان برنامه و بودجه، مبنای حمایت‌های دولت از خانواده‌های نیازمند در سال اول اجرا، حداقل دستمزد کارکنان دولت که مبلغ ۱۸۵ هزار ریال در ماه می‌باشد، خواهد بود.

رفسنجانی نیز در ارتباط با این لایحه اظهار داشت که یک سوم بودجه سال آینده به مناطق محروم اختصاص خواهد یافت و لایحه فقر زدایی از نوع خود بهترین چاره‌اندیشی برای رفع محرومیت در جهان است و ایجاد اشتغال، تامین مسکن و حداقل دستمزد و معاش برای تمام افراد جامعه از محورهای اساسی آن به شمار می‌آید.

مشکلات برنج‌کاران و پنبه‌کاران

تولید انبوه برنج و پنبه و رکود بازار معاملات، کشاورزان استان مازندران را دچار مشکل جدی کرده است. قیمت برنج ۴۰ درصد نسبت به مدت مشابه در سال گذشته کاهش یافته است. قیمت برنج اعلی محلی در مازندران در حال حاضر کیلویی ۳ هزار ریال و قیمت انواع برنج به کیلویی ۲ هزار ریال کاهش یافته است.

باقی مانده ۲۰۰ هزار تن برنج تولیدی از سال گذشته و انتشار خیر واردات برنج در رسانه‌های کشور موجب کاهش قیمت برنج شده است. محصول پنبه نیز در سال جاری با نوسانات قیمت و رکود معاملات مواجه است. بنابر آمارهای رسمی سازمان کشاورزی گرگان و گنبد، ۲ هزار تن پنبه از سال گذشته در انبارهای این منطقه مانده است و هنوز به فروش نرفته است.

۱۸۰۰ هکتار مزرعه در شرف نابودی

با قطع آب برخی از مزارع نیشکر از سوی شبکه آبیاری گتونه، یک هزار و ۸۰۰ هکتار از مزارع شرکت کشت و صنعت نیشکر کارون در حال نابودی است.

بگفته مدیر عامل شرکت آبیاری گتونه پلهای آبیاری این شبکه به دلیل نیاز به تعمیر، از سوی این شبکه خاموش شده است و در حال حاضر بخاطر مشکلات مالی توانایی تعمیر این پل‌ها وجود ندارد.

شرکت کشت و صنعت نیشکر کارون شوشتر با حدود ۱۶ هزار هکتار مزارع نیشکر، یکی از شرکت‌های بزرگ تولید شکر است که سالانه بیش از ۱۰۰ تن شکر مورد نیاز کشور را تامین می‌کند.

گسترش روابط اقتصادی ایران

وازیبکستان

حجم مبادلات تجاری بخش‌های خصوصی ایران و ازبکستان در سال گذشته به ۱۵۰ میلیون دلار رسید که نمایانگر رشدی چشمگیر در روابط اقتصادی دو کشور است.

در تابستان امسال کارخانه‌های تولیدی مازندران نمایشگاهی از کالاهای خود در تاشکند برگزار کردند که بدنبال آن قراردادهای جدیدی به ارزش ۵۰ میلیون دلار برای صدور کالاهای ایرانی به ازبکستان میان تجار دو کشور منعقد شد که در رشد مناسبات اقتصادی تاثیر شایانی خواهد داشت.

عمده روابط تجاری ایران و ازبکستان در دست بخش خصوصی و بنیاد مستضعفان و جانبازان است.

کنفرانس اقتصادی ایران در لندن

کنفرانس صنایع بریتانیا (سی. بی. اس) کنفرانسی را به منظور بررسی اوضاع اقتصادی برگزار کردند. در کنفرانس «ایران، بررسی معاصر» بیش از یک صد تن از صاحبان صنایع و شرکت‌های انگلیسی در ساختمان مرکزی کنفدراسیون صنایع بریتانیا در لندن شرکت کردند.

در این گردهمایی تعدادی از مقامات حکومت اسلامی نیز حضور داشتند. سخنران افتتاحیه این کنفرانس غلامرضا انصاری کاردار ایران در لندن و هستای انگلیسی وی جفری جیمز بود. واهه پتروسیان از نشریه اقتصادی مید و گالین فورد از شرکت «میتسونی بابوکوک انرژزی» پیرامون اوضاع فعلی اقتصادی و انرژی ایران سخن گفتند. این نخستین بار است که کنفدراسیون صنایع در مدت ۶ سال اخیر اقدام به برگزاری چنین گردهمایی اقتصادی در مورد ایران می‌کند.

کمیته‌های انگلیسی در نمایشگاه امسال تهران فعال‌ترین حضور خود را در طی ۵ سال گذشته داشتند. حجم مبادلات تجاری ایران و انگلیس در سال گذشته به ۳۳۲ میلیون پوند (قریب به ۵۰۰ میلیون دلار) رسید که نسبت به سال قبل آن ۵ درصد افزایش داشت.

بیرقیبی زعفران ایران در بازار اروپا

اسپانیایی‌ها کاشت «طلای سرخ» را کنار گذاشتند

اسپانیایی‌ها به زودی غذاهای ملی خود را با زعفرانی که در ایران به عمل آمده صرف خواهند کرد. چرا که کشت‌کنندگان این گران‌ترین ادویه دنیا در این کشور توان رقابت با واردات ارزانتر را ندارند.

بر اساس گزارش خبرگزاری فرانسه از شهر کانسویگرا در اسپانیا، با وجود فرارسیدن فصل برداشت «طلای سرخ» در این منطقه که بطور سنتی تولید کننده زعفران بوده است، نشانی از هزاران کارگر روزمزدی که تا سال‌های اخیر در برداشت این محصول شرکت داشتند، به چشم نمی‌خورد.

اکنون زعفران ایران بخاطر پائین بودن قیمت آن و کنار گذاشتن کاشت آن، در بازار اروپا بی‌رقیب شده است.

بساز و بفروش‌ها امنیت جان و مال مردم را به خطر انداخته‌اند

هر ده روز یک ساختمان در تهران فرو می‌ریزد!

مهندسی می‌روند که چشم خود را در برابر تخلفات آنان ببندند و کاری به کارشان نداشته باشند. در واقع شهرداری نظارت خود را به مهندسی ناظر (بخش خصوصی) منتقل کرده است.

بساز و بفروش‌ها پس از تخریب خانه‌های قدیمی گاهی اوقات تیر آهن‌های ضعیف نمره دوازده و چهارده زنگ زده و کهنه متعلق به بیست سی سال قبل را که از ساختمان تخریب شده در آورده‌اند ستون ساختمان جدید چهار پنج طبقه قرار می‌دهند! عدم نظارت بر «ساخت و ساز» بساز و بفروش‌ها باعث شده است تا پس از یک سال که از بهره‌برداری یک مجتمع می‌گذرد چاه آن پر شود؛ و یا طبق نمونه‌ای که چند هفته قبل در تهران و وقوع پیوسته است سقف ساختمان جدیداً احداث روی ساختمان بغلی فرو بریزد!

مقاومت خاک زیر پی ساختمان‌های هم‌جوار اقدام به خاک‌برداری کنند. اما انجام این مقدمات مقداری هزینه بر ساختمان‌سازها تحمیل می‌کند و به خاطر صرفه‌جویی این‌کار را انجام نمی‌دهند. از طرف دیگر با تمام شدن زمین در تهران اکثر بساز و بفروش‌ها خانه‌های قدیمی و حتی خانه‌های ساخته شده در هفت - هشت سال قبل را خریداری کرده و به مجتمع و آپارتمان تبدیل می‌کنند. معمولاً خانه‌های قدیمی و فاقد ستون‌بندی فلزی و یا بتونی مسلح هستند و به روش سنتی ساخته شده و به یکدیگر تکیه دارند. وقتی ساختمانی حد فاصل دو ساختمان تخریب می‌شود در واقع تکیه‌گاه ساختمان‌های کناری برداشته می‌شود. بعد هم که به عمق ۲ تا ۳ متر خاک‌برداری انجام می‌شود ساختمان‌های کناری با یک ضربه کوچک و با یک لرزش خفیف که حتی

در حادثه هولناکی که چندی پیش در خیابان پیروزی تهران روی داد منزلی واقع در منطقه نیروی هوایی به دلیل خاک‌برداری انجام شده در مجاورت آن و عدم رعایت اصول ایمنی و شمع‌بندی مناسب توسط بساز و بفروش فرو ریخت و علاوه بر صدها میلیون ریال خسارت مالی ۵ نفر نیز کشته و تعدادی مجروح بجا گذاشت چند روز پیش نیز در تازه‌ترین حادثه از این نوع یک ساختمان مسکونی در منطقه نارمک خیابان گلبرگ فرو ریخت و تعدادی مجروح و مصدوم و بیش از دو بیست میلیون ریال خسارت مالی به بار آورد. رونق بساز و بفروشی و سود بادآورده‌ای که در این نوع فعالیت‌های ساختمانی وجود دارد از یک سو و گرانی وسایل و لوازم ساختمانی از سوی دیگر باعث بروز چنین حوادثی می‌شود. بساز و بفروش‌ها باید در موقع خاک‌برداری با خریدن تیرهای بزرگ چوبی و الوارهای قطور و شمع‌های غیر قابل ارتجاع خانه‌های اطراف را شمع‌بندی کنند و با آزمایش خاک و مطالعه میزان

علی حاتمی درگذشت

سینمایی در حسرت گذشته‌ها



تناقض معرفی می‌کند، از ناصرالدین شاه نه چهره‌ی ابله و عیاش، بلکه سیمایی عاطفی و انسانی ارائه می‌دهد، کمال‌الملک را تا حد مغز متفکر جنبش مشروطیت برمی‌کشد و حیدرعمواغلی را به کنایه همچون بازیچه‌ی سیاسی عصر خویش معرفی می‌کند و ...

حاتمی در فیلم‌های غیرتاریخی‌اش هم چون طوقی، خواستگار و سوت‌دهان، به جای تاریخی‌کدیزسه شده و یا دیالوگ‌هایی فاخر و ادیبانه فانتزی و تخیل سینمایی خویش را به نمایش می‌گذارد و همین میان او و بیننده رابطنه‌ی کم و بیش نزدیک‌تر و واقعی‌تر برقرار می‌کند، در زمینه‌ی تولید آثار تاریخی حاتمی به هر روی از پیشگامان بزرگ این عرصه به حساب می‌آید و کارگردانان بعدی در ساختن این نوع فیلم‌ها با ایستادن بر شانه‌ی او و با نظر داشت نقد و بررسی‌هایی که از آثار او به عمل آمده می‌کوشند تا به تجارب و چشم‌اندازهای نوین دست یابند.

پرداختن به آدم‌ها، صورت‌ها، به جزئیات و به تزئینات است. (ماهنامه‌ی فیلم/شماره‌ی ۶۹) در پس این دکورها و تزئینات واقعی‌نما، اما مناسبات اجتماعی آن دوران کم و بیش تحریف می‌شود. حاتمی در جایی گفته است: «من اصلاً منکر تاریخ هستم. با واقعیت هم اصلاً کاری ندارم، مسئله‌ی من نیست.» (همانجا) و در جای دیگر به تاریخ ابراز علاقه می‌کند، اما آن را از سیاست جدا می‌داند: «من اصلاً موجودی سیاسی نیستم... آن چه مورد علاقه‌ی من است تاریخ است.» (آدینه/شماره‌ی ۲۳/ص ۳۴). صدالپنه میان تاریخ و سیاست نمی‌توان علامت تساوی کامل گذاشت، اما انکار نیز نمی‌توان کرد که محور و ستون اصلی تاریخ را سیاست می‌سازد و در فیلم‌های حاتمی نیز به رغم گفته‌اش این واقعیت نمودی چشمگیر دارد. همین که در این فیلم‌ها روایتی خاص، شخصی و عمدتاً غیرواقعی از شخصیت‌ها و رویدادها ارائه می‌شود و توالی و زمان وقوع رویدادهای تاریخی به راحتی مورد دستکاری قرار می‌گیرند خود حکایت از یک بینش خاص سیاسی دارد، بینشی که به مناسبات فرهنگ‌نژادگرای پیشین متعلقان و غیرنژادگرایان می‌نگرد، جامعه‌ی اواخر دوران قاجار را جامعه‌ی اصلی، پسمان و فاقد تضاد و

گذشته‌هاست و پا به تصویر کشیدن ماجراهایی عمدتاً واژگونه از سال‌های پسین سده‌ی گذشته و آغاز سده‌ی جاری، از آن دوران مدینه‌ی فاضله‌ی می‌سازد و بیننده را نیز قوامی‌خواند که بر آن «دوران طلایی» حسرت آورد. حاتمی در آثارش توانایی نسبتاً چشمگیری خود را در دیالوگ‌نویسی و تسلط بر ذخایر ادبی پیش چشم بیننده می‌نهد، اما از این توانایی‌ها که عنوان «سعدی سینمایی ایران» را نصیب او ساخته، بهره‌ی غیرسینمایی و محافظه‌کارانه می‌گیرد. دیالوگ‌ها عمدتاً به خدمت آفرینش ظرف زمان در می‌آیند و هویت بسیاری از افراد و شخصیت‌ها به جای آن که در رفتار و مناسبات آن‌ها نمایانده شود، در گفتارهای دور و دراز و مطنطن آن‌ها معرفی می‌گردد. در بسیاری از آثار حاتمی شخصیت‌ها همه به‌رغم خاستگاه اجتماعی متفاوت‌شان بیان لحنی نسبتاً مشابه دارند و همگی کم و بیش با نثر مسجع و یا نثر کلاسیک و منبیهانه‌ی دربارهای قدیم سخن می‌گویند.

رویکرد حاتمی به تاریخ در گستره‌ی جزئیات امین و وفادارانه است و چهره‌ها و لباس‌ها، معماری خانه‌ها، اشیاء و ادوات همه تا حد ممکن و به گونه‌ی واقعی بازسازی شده‌اند. به قول خود حاتمی کار او

علی حاتمی، کارگردانی که فرهنگ سنتی و عامیانه‌ی قدیم و تاریخ نه چندان گذشته‌ی ایران را مایه‌ی فیلم‌های خود می‌ساخت روز سه‌شنبه ۱۳ آذر در تهران درگذشت. او که زاده‌ی سال ۱۳۲۳ بود، هم‌زمان با تحصیل در دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک چندین نمایشنامه نوشت و آن‌ها را برای نمایش تلویزیونی به صحنه برد. سال ۱۳۴۸ با نوشتن سناریو و کارگردانی فیلم «حسن کچل» وارد فعالیت سینمایی شد و با همین فیلم بود که پرویز صیاد پا به عرصه سینما نهاد. حاتمی با این فیلم و نیز فیلم «بابا شمل» شیفتگی خود را به بازسازی مضامین افسانه‌های موزیکال و گشت و گذار در حال و هوای دوران گذشته و به خصوص عصر قاجاریه به نمایش گذاشت و سپس با ساختن «ستارخان» حسرت گذشته‌ی خود را در فضای آغشته به باروت و خون جنبش مشروطیت جستجو کرد. آن‌چه که در «ستارخان» حاتمی بروز برجسته‌ی می‌یابد، نه بحران تاریخی عصر مشروطیت و آرمان پیشگامان این جنبش، بلکه تجملات و زرق و برق آن دوره است. در سریال‌های «سلطان صاحبقران»، «هزارستان» و نیز در فیلم‌های «کمال‌الملک»، «دلشادگان» و «حاجی واشنگتن» حاتمی کماکان حسرت‌خور

- با خواجه شیراز در گذر از شب یلدا
- اگر چه باره فرح‌بخش و بارگل‌بیز است،
- به بانگ چنگ مفور می، که مقتسب تیز است
- مشرافی‌تی و عریضی‌گرت به چنگ افتر
- به عقل نوش، که ایام فتنه‌انگیز است
- در آستین مَرْتَعِ پیاله پنوان کن
- که هم‌چو چشم صراعی، زمانه فنون‌ریز است
- به آپِ ریزه بشوئیم خرّقه‌ها از می،
- که موسم وَرَع و روزگارِ پرهیز است
- مجوی عیش شوش از دُور بازگون سپهر
- که صافِ این سَرَفَم، جمله زُری‌آمیز است
- سپهر بر شده پرویزتی‌ست خون‌افشان
- که ریزه‌اش سرِ کسرا و تاج پرویز است
- عراق و فارس گرفتنی به شعرِ خوش، حافظ
- بیاکه نوبت بغراد و وقت تبریز است

«جوانه» چند زبانه منتشر می‌شود

جدول، نقاشی و سرگرمی و ... به چشم می‌خورند.

در بخش آلمانی جوانه که میرزا آقا عسکری مسئولیت آن را به عهده دارد اطلاعاتی درباره‌ی کیهان، کهنشان‌ها و ستاره‌ها، شعر، داستان، مصاحبه با دخترپهتی که تازه از ایران بازگشته و سرگرمی‌ها و چستان‌های تصویری را شامل می‌شود.

جوانه به مسئولیت حسین صفا انتشار می‌یابد و کسانی که بخواهند آن را مشترک شوند و یا با آن همکاری کنند می‌توانند با آدرس‌های زیر در دانمارک و یا آلمان تماس بگیرند:

Javaneh
Nalemagerstein 5
2300 KBH.S
Denmark

Javaneh
Postfach:25010,
44739 Bochum
Germany

فصل‌نامه‌ی خوب و پربرار جوانه که برای کودکان و نوجوانان انتشار می‌یابد از شماره‌ی جدید خود (۲۷)، صفحاتی را نیز به مطالبی به زبان آلمانی اختصاص داده است. به این ترتیب فصل‌نامه‌ی یاد شده که تاکنون به زبان فارسی و دانمارکی منتشر می‌شد برای آن دسته از نوجوانان و کودکان ایرانی که در آلمان به سر می‌برند فاقد صفحات دانمارکی و در عوض شامل ۱۲ صفحه به زبان آلمانی است. جوانه قرار است که در آینده در سوئد به فارسی و سوئدی و در بقیه‌ی کشورها به فارسی و انگلیسی منتشر شود. در بخش فارسی شماره‌ی جدید فصل‌نامه‌ی جوانه «داستان‌های من و بابام»، یادداشت، شعر و داستان‌های مختلف از کودکان و نوجوانان و آموزگاران ایرانی، مطلبی درباره‌ی روز جهانی کودک، آموزش زبان فارسی، مطالبی ساده درباره‌ی تاریخ و فرهنگ ایران، گفتگو با اشکان آویشن (تدوین‌کننده‌ی چندین کتاب برای آموزش زبان فارسی)، معرفی کتاب،

درخشش دو فیلم ایرانی در دو جشنواره

دانشکده‌ی سینمایی ایتالیا دریافت کرد و از سوی فدراسیون بین‌المللی سینمای ایتالیا شایسته‌ی جایزه‌ی بهترین فیلم شناخته شد.

یکی از رویدادهای مهم جشنواره‌ی امسال تورین نمایش و بررسی مجموعه آثار محسن مخملباف بود که برای اولین بار صورت می‌گرفت. به همین مناسبت هم‌زمان یک کتاب ۱۵۶ صفحه‌ی درباره‌ی زندگی و آثار مخملباف نیز توسط جشنواره‌ی مزبور چاپ و منتشر گردید. چنین اقدامی پیش از این در مورد نام‌آوران همچون فدریکو لینی، ویم وندرس، اینگمار برگمن، و آکیرا کوروساوا و ... انجام شده بود. مخملباف که خود نیز در جشنواره حضور داشت در گفتگو با تماشاگران سهراب شهید ثالث کارگردان نامی و صاحب سبک سینمای ایران را ستود و گفت که به لحاظ سبک و سیاق سینمایی تحت تأثیر او بوده است.

سینمای ایران یکی از پاهای نسبتاً ثابت این جشنواره بوده است. سال ۱۹۸۵ فیلم «دوئله» ساخته‌ی امیر نادری به دریافت «پالن طلایی» نائل آمد و سه سال بعد «آب، باد، خاک» همین کارگردان از جمله فیلم‌های قابل اعتنای جشنواره بود. ۱۹۹۰ در خلال جشنواره‌ی مزبور «چشم‌انداز سینمای ایران» برگزار شد که به نمایش ۴۰ فیلم ایرانی از سال‌های پیش و پس از انقلاب اختصاص داشت.

در جشنواره‌ی سینمایی تورین (ایتالیا) که چند روز پیش از جشنواره نانت برگزار شد نیز سینمای هنری ایران با فیلم «پدر» درخششی چشمگیر داشت. این فیلم که مجید مجیدی آن را ساخته و صمیمیت و همستگی میان انسان‌ها را به تصویر می‌کشد، سه جایزه‌ی مهم این جشنواره را از آن خود کرد. در بخش مسابقه جایزه‌ی دوم را با فیلم ایتالیایی «زمین فیامین» سهیم شد؛ جایزه‌ی بهترین فیلم‌نامه را از آکادمی و

فیلم «یک داستان واقعی» ساخته‌ی ابوالفضل جلیلی در جشنواره‌ی فیلم سه قاره (در نانت فرانسه) برترین جایزه را که «پالن طلایی» نام دارد از آن خود کرد. این فیلم که پیش از این نیز در جشنواره‌های تسالونیک یونان (در بخش جنبی)، توکیو (موروری بر آثار سینمای ایران) و ونیز (در بخش مسابقه) به نمایش درآمده بود سرگذشت پسرپهتی است که جلیلی او را برای بازی در فیلم «پسر ساعت» انتخاب می‌کند. اما در همان ابتدا در می‌یابد که پای وی به مرض سخت دچار است و در صورت عدم جراحی چه‌بسا مرگ او را به کام خود بکشد. جلیلی فیلم خود را رها می‌کند و با بودجه‌ی آن به مداوای پسرپهتی می‌پردازد. روند این مداوا درونمایه‌ی فیلم مستندی می‌شود که «یک داستان واقعی» نام گرفته است. جلیلی در مصاحبه‌ی با رادیو بین‌المللی فرانسه درباره‌ی چگونگی کمک به پسرپهتی به بیمار گفت: «مامی‌خواستیم

به بچه کمک کنیم، ولی با چه امکان و چه پولی؟ تنها راه این بود که همین واقعه را به صورت فیلم در بیاوریم که هم فیلمی تحویل شبکه‌ی دوم تلویزیون یعنی تهیه‌کننده‌ی فیلم (پسر ساعت) بدیم و هم به این وسیله با پولی که بابت ساخت فیلم گرفته بودیم بچه را درمان کنیم.»

جلیلی که ۳۸ سال سن دارد از چهره‌های مطرح سینمای پس از انقلاب به شمار می‌رود و تاکنون ۸ فیلم را کارگردانی کرده است که اکثر آن‌ها در داخل کشور اجاره‌ی اکران عمومی نیافته‌اند. در کنار «یک داستان واقعی»، «گال» و «دیت یعنی دختر» از برجسته‌ترین آثار جلیلی به شمار می‌روند.

از عمر جشنواره‌ی سه قاره که امسال در هفته‌ی دوم آذر (هفته‌ی پایانی نوامبر) برگزار شد، اینک ۱۸ سال می‌گذرد. در نخستین جشنواره (۱۹۷۹) فیلم کلاغ اثر بهرام بیضایی به نمایش درآمده. از آن پس نیز

مضحک‌های محاکمه‌ی روشنفکران در ترکیه

قاضی‌ها هم به خنده افتاده‌اند

صنار یورداتاپان(۱)

که به عنوان همبستگی با ۹۸ نفر مزبور نام خود را در فهرست ناشران کتاب «اندیشه‌ی آزاد» نوشته‌اند با مشکل بزرگی مواجه شده بود؛ یا می‌بایست چشم خود را بر این «چنانیت غیرقابل قانون برای هریک از «متهمان» حداقل کثیر پیش‌بینی شده یعنی ۲۰ ماه حبس را تقاضا کنند.

دادستان سرانجام راه حل دوم را برگزید. اگر دادگاه به تقاضای دادستان پاسخ مثبت دهد و «متهمان» را به حبس محکوم کند؛ - دست‌کم ۱۰ برنامه‌ی تلویزیونی متوقف خواهند شد؛ - برای ۵ سریال تلویزیونی باید داستان‌ها و بازیگران جدید جستجو شوند؛ - ۳۰ روزنامه‌نگار از انتظار عمومی غیب خواهند شد و ۱۵ ستون پرطرفدار در روزنامه‌ها نانوشت خواهند ماند؛ - ۸ کرسی پرفسوری خالی خواهند ماند و دانشگاه‌ها می‌باید به جای ۳۰ نویسنده، بازیگر، موسیقی‌دان و آهنگ‌ساز، کارگردان و روزنامه‌نگاری

نام؟ لاله منصور. شغل؟ بازیگر و ناشر کتاب «آزادی اندیشه».

نام؟ بلندن تانور. شغل؟ پروفیسور حقوق و ناشر کتاب «آزادی اندیشه».

نام؟ احمد آلتان. شغل؟ روزنامه‌نگار، نویسنده و ناشر کتاب «آزادی اندیشه».

نام؟ احمد ساوازوغلو. شغل؟ بازرگان و ناشر کتاب «آزادی اندیشه».

اواخر سپتامبر گذشته، هنگامی که ۵۰ تن از مجموعه‌ی ۹۸ نفر ناشران کتاب «آزادی اندیشه» (۲) باید براساس ماده‌ی ۸ قانون ضدترور و ماده‌ی ۳۱۲ قانون جزایی ترکیه خود را به دادگاه امنیتی استانبول معرفی می‌کردند، کمتر کسی از روزنامه‌نگاران و تماشایان و حتی خود قاضی‌ها توانست بپروند خود را پنهان کند. واقعیت این است که در محاکمه‌ی که به «محاکمه‌ی روشنفکران» معروف شده این متهمان هستند که دادگاه را به محاکمه می‌کشند و نه برعکس. دادستان استانبول در برابر ۱۰۸۰ نویسنده، بازیگر، موسیقی‌دان و آهنگ‌ساز، کارگردان و روزنامه‌نگاری

است که در برابر هیچ چیز، از خیانت شوهر و لیچارگویی‌های مادر شوهر تا تربیت نادرست و آوارگی کودکش در کوچه و خیابان واکنشی نشان نمی‌دهد و تنها مرگ فرزند می‌تواند این باور را در جان او بشاند که باید مادر شوهر را به باد کتک بگیرد، قهر کند و به خانه‌ی پدر برود.

در روزگاری که زنان میهن ما و بسیار زنان دیگر در گوشه و کنار جهان برای روز و روزگاری بهتر با چنگ و دندان‌شان در نبردی برای زندگی بهتر در ستیزند، در جهانی که زنان به گرسنگی، خونت، سوءاستفاده‌های جنسی، نابرابری حقوقی و ... هزاران درد بی‌درمان دیگر دچارند، آرزو داشتیم که نویسنده‌ی زن هم‌مهم، استعداد و توان ستودنی‌اش را به بیراهه نمی‌کشاند، که با شیوایی کلامش، زنان را به بازنگری و تفکر و امیداشت. امید داشتیم که در ده‌های بازگو شده‌مان فراتر از درد هو و مادر شوهر، درد پسر نداشتن و غصه خوردن از فروختن طلاهای سر عقد و چه و چه و ... می‌بود، و دل ببقارم هم چنین می‌خواست که شب‌بیداری‌ام که تا به سحر به کتاب‌خواندن گذشت، بامدادی چنین خمار نداشت.

طنین

نگاهی به زمان «بامداد خمار»

موج که نه، توی ذوق می‌زد. از این دیدگاه، هر آن کس به طبقه‌ی مرفه جامعه تعلق دارد، مهربان، باشعور، زیبا و انسان‌دوست است و هر که از حال دنیا نصیبی ندارد، لاجرم تبیل، احمق، نامهربان، بی‌وفا و سنگ‌دل است. بی‌اختیار بیاید سریال معروف ژاپنی «اوشین» افتاده بودم که در سال‌های ۶۷-۱۳۶۶ از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شد. شاید این بار قالب تاریخی اجتماعی وقایع را به خود نزدیک‌تر می‌دیدم اما محتوای پی‌مایه و پیش‌پانفاده‌ی داستان یادآور همان خاطره‌ی بد بود.

دردآور است که یک نویسنده‌ی زن ایرانی، هر «زن» دیگری را که از طبقه‌ی پایین جامعه است، روسپی، سبک‌س و دروغگوی بی‌مغز معرفی کند و زنان طبقه‌ی ثروتمند، چه «نازنین» خانم همسر بصیرالملک و چه دایه‌ی پسر شازده همه برایش الگوی نجابت، اصالت و عطرقت باشند. آنچه شاید بیشتر از همه باعث دلخوری من شد، تعبیری بود که خانم نویسنده از «عشق» تحویل

موج که نه، توی ذوق می‌زد. از این دیدگاه، هر آن کس به طبقه‌ی مرفه جامعه تعلق دارد، مهربان، باشعور، زیبا و انسان‌دوست است و هر که از حال دنیا نصیبی ندارد، لاجرم تبیل، احمق، نامهربان، بی‌وفا و سنگ‌دل است. بی‌اختیار بیاید سریال معروف ژاپنی «اوشین» افتاده بودم که در سال‌های ۶۷-۱۳۶۶ از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شد. شاید این بار قالب تاریخی اجتماعی وقایع را به خود نزدیک‌تر می‌دیدم اما محتوای پی‌مایه و پیش‌پانفاده‌ی داستان یادآور همان خاطره‌ی بد بود.

دردآور است که یک نویسنده‌ی زن ایرانی، هر «زن» دیگری را که از طبقه‌ی پایین جامعه است، روسپی، سبک‌س و دروغگوی بی‌مغز معرفی کند و زنان طبقه‌ی ثروتمند، چه «نازنین» خانم همسر بصیرالملک و چه دایه‌ی پسر شازده همه برایش الگوی نجابت، اصالت و عطرقت باشند. آنچه شاید بیشتر از همه باعث دلخوری من شد، تعبیری بود که خانم نویسنده از «عشق» تحویل

گفته بودند و شنیده بودیم که رمان ۴۳۹ صفحه‌ی «بامداد خمار» نوشته‌ی خانم فتنه حاج‌سیدجوادی به چاپ پنجم، هشتم و نهم رسیده است. گفته بودند و شنیده بودیم که نثری روان، یک‌دست و شیوا، داستانی سرشار از عشق و شور و شیوایی و حدیث بالا و پایین جامعه‌ی روزگار پیشین ایران، به رشته‌ی تحریر درآمده است و به گوش جان شنیده بودیم که جوانان و میانسالان و بزرگسالان خسته از صف و گرانی و بیداد و ... طبعاً همه گریزان از کتاب - این رمان را اما، به جان و دل خوانده‌اند و ستوده‌اند.

آنچه از خواندن این داستان دستگیر من شد آن بود که خانم نویسنده «هیچ» بزرگی را، البته با نثری براستی روان، شفاف و خواندنی در ۴۳۹ صفحه کاغذ نازنین بازگو کرده‌اند.

گرچه کتاب را با شکیبایی (که به‌طور معمول از من بعید است) دوبار از آغاز تا پایان خواندم، اما انجام کار هر بار آمیزه‌ی از تأسف‌انده و سردرد بود. دید فتوادلیستی نویسنده در سطر سطر و واژه‌واژه‌ی داستان

ما یک عصر عظیم

«گفتاری در باره شناخت هویت»

جمشید طاهری پور

بازدارنده و به فقیرا برنده، در موضع ارتجاعي قرار گیرد، به علاوه شخصیت انسان پیچیده است و نمی‌توان انگیزه‌های متنوع، گوناگون و بغرنجی را که انسان برای رشد و تعالی زندگی دارد تماماً با قالب «منافع طبقاتی» منجمد و محصور کرد. حقایق تاریخی نشان می‌دهد که در رهبری سیر پیشرفت و تکامل جامعه مدنی نقش برتر را نه آن دسته از رهبرانی که منافع طبقاتی را اصل تخطی ناپذیر می‌دانستند بلکه رهبرانی بر عهده داشته‌اند که بر محدودیت‌های طبقاتی و منافع و نگرشی طبقاتی نیز آگاهی داشته و چشم اندازهای بازتر و آینده‌نگران‌تری را راهنمای فعالیت‌های خود قرار داده‌اند.

این قبیل ملاحظات مرا به این نتیجه رساند که ما نباید خود را سازمان سیاسی طبقه معینی اعلام داریم. ما یک حزب سوسیالیستی هستیم و باید یک حزب سوسیالیستی باقی بمانیم و از آن جا که به جامعه از موضع پیشرفت و تکامل آن نگاه می‌کنیم و بهتر کردن و انسانی‌تر کردن زندگی مردم را در مد نظر داریم. از این رو خود را به وسیع‌ترین لایه‌های اجتماعی جامعه متکی می‌شناسیم یعنی در سنت‌گیری اجتماعی، خود را جانبدار توده ده‌ها میلیونی مولدین حیات مادی و معنوی جامعه می‌دانیم.

در گذشته معرفت و آگاهی بر موقعیت خود را لنیسم می‌فهمیدیم. لنیسم، بیان ایدئولوژیک معرفت و آگاهی بر موقعیت ما بود. اینک باید درک کنیم اولاً لنیسم آگاهی کاذبی بود و ثانیاً باید بدانیم ایدئولوژیک کردن آگاهی و معرفت یک حزب به موقعیت خود، توهم‌زا و گمراه‌کننده است و سازمان را در شناخت و درک حقایق و حقایق نوظهور صلب و منجمد می‌کند.

از این‌جا غیر ایدئولوژیک شناختن سازمان استنتاج می‌شود. ایدئولوژی چیست؟ ایدئولوژی یک سیستم اندیشه و اعتقاد است که با علایق و منافع یک گروه اجتماعی «یک طبقه معین» مشروط شده‌است. تا زمانی که یک سیستم اندیشه و اعتقاد با علایق و منافع یک گروه‌بندی اجتماعی مشروط نشود، هیچ ایدئولوژی‌ای پس‌پدید نمی‌گردد. ایدئولوژی‌ها شبه ایدئولوژی‌ها این‌گونه پدیدار می‌شوند و هیچ ربطی هم به بزرگی و کوچکی گروه‌بندی‌های اجتماعی ندارند. ایدئولوژی

سوسیالیسم امری منحصرأ مربوط به مسددرات طبقه کارگر نیست، سوسیالیسم امر مربوط به مقدرات همه گروه‌های اجتماعی جامعه مدنی در عالی‌ترین مراحل گسترش و تکامل آن است.

می‌تواند متعلق به یک طبقه و یا یک کاست باشد. می‌تواند به یک گروه کوچک قومی یا مذهبی تعلق داشته باشد. و از آن‌جا که منافع گروهی و در یک مفهوم وسیع‌تر منافع طبقاتی، یک امر پارادوکس است، ایدئولوژی‌ها و شبه ایدئولوژی‌ها هم نیروی ماندی در خود دارند و می‌پورند و بنا به شرایط، کم یا بیش، این نیروی ماند را اعمال می‌کنند. علی‌العموم و به اتکالی تجربه‌ی جهانی که اکنون در دست داریم می‌توان ادعا کرد ایدئولوژی اساساً در سرشت و ماهیت خود یک آگاهی کاذب، خودغرض و ضد دیالکتیک است.

این را مارکس هم می‌گفت ولی سال‌های طوفانی دهه‌ی چهل در قرن نوزدهم به او اجازه نمی‌داد تا درک کند که این اصل در مورد اندیشه‌های او نیز هر آینه که ایدئولوژیک شوند مصداق خواهد داشت. مارکس با تحریر و انتشار «مانیفست» که بنا بر خواست و تصمیم کنگره اتحادیه کمونیست‌ها در نوامبر سال ۱۸۴۷ صورت گرفت، خود نخستین گام را در راه ایدئولوژیک کردن اندیشه‌هایش برداشت. این گام که طوفان انقلاب‌ها ضرورت آن را به میان آورده بود اکنون، در آستانه‌ی سال دوازدهم دیگر نه به آینده بلکه به گذشته تعلق دارد.

هر حزبی و از جمله سازمان ما باید به موقعیت خود معرفت و آگاهی داشته‌باشد. بدون چنین معرفتی، سازمان، لایشر خواهد بود و نمی‌تواند به خود شناسایی داشته و از خود شناسایی به دست دهد. سازمان ما باید اکیداً از ایدئولوژیک کردن معرفت و آگاهی، بر موقعیت خود اجتناب کند. در غلطیدن در سرائیب این راه به معنای آن است که سازمان با دست خود بر چشم‌هایش چشم‌بند گذارد. احراز هویت احزاب و سازمان‌ها به این بر نمی‌گردد که خود را پیرو این یا آن «ایسم» معرفی می‌کنند. یک حزب یا سازمان هویتش از آن‌جاست که پرنسپ‌های هویت برای او شناخته شده است و می‌تواند بر آن پایه خود را به دیگران بشناساند.

پرنسپ‌های هویت کدامند؟ شاید بتوان در فرمول‌های زیر خلاصه کرد:

- آرمان سوسیالیسم
- همبستگی با جنبش سوسیالیستی بین‌المللی
- مبارزه بی‌وقفه در راه توسعه و تکامل جامعه مدنی در ایران و اتساح سم‌گیری انسانی، دموکراتیک و عدالت‌خواهانه در روند آن.
- سمت‌گیری اجتماعی به سود کارگران و کارکنان یدی و فکری و توده ده‌ها میلیونی زحمت‌کشان کشور

بقیه در صفحه ۹

پدیدار می‌سازد. در عصر مابارزه در راستای آرمان سوسیالیستی از رهگذر مبارزه برای گسترش و تکامل جامعه مدنی امکان پذیر می‌گردد. اگر می‌پذیریم که تحقق آرمان سوسیالیسم در مراحل عالی تکامل جامعه مدنی امکان‌پذیر است، آن وقت نمی‌توانیم ادعا کنیم، در کشوری نظیر میهن ما ایران که جامعه مدنی در مراحل نازل خود قرار داشته و با عوامل و نیروهایی دست به‌گیریان است که در راه تکامل آن مانع پدید می‌آورند و یا چنانچه در رابطه با ولایت فقیه می‌بینیم آن را به بند کشیده است مبارزه جز آن‌چه در کادر تکامل جامعه مدنی قابل تبیین است، معنا و مفهوم دیگری داشته‌باشد.

منطق عینی تکامل جامعه مدنی، با قوت مقام بطلان لنیسم را که با نابود کردن جامعه مدنی و درهم شکستن نهادهای آن و امحای قهری بورژوازی و خرده بورژوازی، در صدد ساختن جامعه انسانی «سوسیالیسم» بود، به اثبات می‌رساند. در این زاویه نگاه، بر پایه تجربه‌ی تراژیک اما بسیار غنی فروپاشی سوسیالیسم لنینی، باز هم این استنتاج میسر می‌شود که تنها با مبارزه برای توسعه و تکامل جامعه مدنی است که می‌توان در راستای تحقق آرمان سوسیالیسم به پیش رفت. معنای روشن‌تر این استنتاج عبارت از این است که نقطه عزیمت در فعالیت‌های ما، مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقاتی است.

در اوج بحران در ماه‌های قبل از کنگره اول من ضمن پافشاری روی اصل ایدئولوژیک بودن سازمان در عین حال تأکید داشتیم که این ایدئولوژی نیست که هویت سازمان را تعیین می‌کند بلکه سمت‌گیری اجتماعی سازمان عنصر قاطع در تعیین هویت آن است. در کنگره چهارم اصل ایدئولوژیک بودن سازمان را مردود اعلام داشتیم و نیز تأکید کردیم ما نباید خود را سازمان سیاسی گروه اجتماعی معینی اعلام کنیم اما کماکان تأکید کردیم که سازمان در فعالیت‌های خود باید بر گروه‌های اجتماعی وسیع مردم، یعنی توده ده‌ها میلیونی کارگران و زحمت‌کشان کشور متکی باشد. مدلول این حرف تأکید مجدد بر اهمیت اصل سمت‌گیری اجتماعی در تعیین هویت سازمان است. آیا این تأکید با آن اصلی که می‌گوییم: «مانند خود را سازمان سیاسی گروه اجتماعی معینی اعلام کنیم» در تناقض منطقی قرار ندارد؟ به نظر من، این دو اصل هیچ‌گونه تناقضی با یکدیگر ندارند و از منظر واحدی پیروی می‌کنند، از این منظر پیروی می‌کنند که نقطه عزیمت ما مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقاتی است.

از نگاه مارکسیسم «مبارزه طبقاتی نیروی محرکه‌ی پیشرفت تاریخ است». پیشرفت تاریخ بسیار وسیع و گسترده است و اساساً مارکس در تبیین گذار بشریت از یک فرمایشیون به فرمایشیون دیگر این مطلب را مورد تأکید قرار داده است. مبارزه‌ی طبقاتی یک واقعیت انکارناپذیر و کماکان دارای اهمیت فراوان است. هر اندازه که در یک جامعه تضادهای طبقاتی و تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی فاحش‌تر باشد، مبارزه‌ی طبقاتی وزن و جای بیشتری در جامعه پیدا می‌کند و صورت بدوی‌تر و تکامل نایافته‌تری خواهد داشت. لیکن باید درک کرد هر اندازه جامعه مدنی به مراحل عالی‌تر رشد خود گذر کرده‌است مبارزه‌ی طبقاتی به تلاش هدف‌مند گروه‌های اجتماعی تحول پیدا کرده که در اشکال دموکراتیک فعالیت، خواستار بهترکردن و

ما یک حزب سوسیالیستی هستیم و باید یک حزب سوسیالیستی باقی بمانیم و از آن‌جا که به جامعه از موضع پیشرفت و تکامل آن نگاه می‌کنیم و انسانی‌کردن زندگی مردم را در نظر داریم

انسانی‌تر کردن شرایط اجتماعی در جامعه هستند. نکته دیگر این است که هر اندازه جامعه مدنی تکامل بیشتری یافته‌است، علم و آگاهی و شناخت بشر نقش پررنگ‌تری در سیر تحول تاریخ بر عهده گرفته است. کافی است بر نقش پراهمیت انقلاب‌های علمی و فنی را در سیر پیشرفت جهان در نیمه‌ی دوم قرن بیستم درنگ کنیم. مطالعه در این زمینه نشان می‌دهد که اولاً به سختی می‌توان نیروی محرکه‌ی انقلاب‌های علمی، فنی معاصر را در مفهوم مبارزه طبقاتی خلاصه کرد و دوم این که با دشواری بیشتری می‌توان اثبات کرد که همیشه و در همه حال، کارگران بیش از بورژوازی مشوق و محرک انجام و فرجام این انقلاب‌ها بوده‌اند. این اصل که گورکن سرمایه‌داری طبقه کارگر است و بس، با تغییراتی که ساختار طبقه کارگر دستخوش آن شده و با دگرگونی‌هایی که ترکیب و ساختار طبقاتی جامعه مدنی در روند تکامل خود به عرصه آورده، به میزان زیادی قابل تردید است. این تردید در حالی است که هر گام پیش‌روی جامعه مدنی با در هم شکستن مقاومت آن لایه‌هایی از بورژوازی، جنبش‌مشکل از ترکیب وسیع و گسترده‌ای از مجموع گروه‌های اجتماعی جامعه مدنی بوده است. راست این است که مفهوم مبارزه طبقاتی یک مفهوم متناقض‌نما «Paradoxal» است. زیرا هر طبقه‌ای حامل علایق و منافع متضادی است. هم می‌تواند روند رشد و تکامل تاریخی را نمایندگی کند و هم می‌تواند با نقشی

سوسیالیسم در مراحل عالی تکامل جامعه مدنی مجال تحقق پیدا کند، اما این مراحل عالی مرزش کجاست؟ من نمی‌دانم، منطق عینی چنین حد و مرز تعیین‌کردن‌هایی را بر نمی‌تابد و اتوپیک می‌شناسد و دیگر این که سوسیالیسم امری منحصرأ مربوط به مقدرات طبقه کارگر نیست، سوسیالیسم امر مربوط به مقدرات همه‌ی گروه‌های اجتماعی جامعه مدنی در عالی‌ترین مراحل گسترش و تکامل آن است. تکامل جامعه مدنی از منطق تکثیر و تنوع پیروی می‌کند، به این معنا که در هر کجا آهنگ و مختصات خاص خود را دارد و از خلال خود ویژگی‌های پرشمار و گونه‌گون تاریخ و مردم همان جامعه به ظهور می‌رسد. نظریه مونیستی تاریخ تنها سمت و سوی بسیار، بسیار گلی این تکامل را می‌نمایاند و در عمل اجتماعی و سیاسی نمی‌توان چندان به این مونیسم متکی بود. منظورم این است که به هیچ روی نمی‌توان و نباید در تبیین سیر تکامل یک جامعه مشخص به شیوه‌سازی و الگوبرداری، به ترداد و تکرار متوسل شد. هر جامعه شکل خودیژه و مشخص سیر خود را دارد و همه هنر رهبری سیاسی پیدا کردن آن شکل‌های خودیژه‌ی مناسب با سیر تکامل آن جامعه مشخص است. این واقعیت که جوامع مدنی در جهان معاصر در سطوح گوناگون تکامل قرار دارند و هر یک روند شکل‌گیری و تکامل خود را در اشکال خودیژه‌ای پیموده و می‌پسایند، گواه درستی مدعی ماست.

جامعه مدنی بر بنیاد پلورالیسم گسترش و تکامل می‌یابد. پلورالیسم اجتماعی، پلورالیسم اقتصادی، پلورالیسم سیاسی، پلورالیسم دینی، پلورالیسم ایدئولوژی، پلورالیسم فرهنگی و دیگر شکل‌ها و گونه‌های پلورالیسم. هر چه که جامعه مدنی تکامل یافته‌تر باشد این تنوع و کثرت، در وحدت، همبستگی و هماهنگی عمیق‌تری، در هم‌زیستی دموکراتیک‌تر و در تأثیر متقابل غنی‌تر و سازنده‌تری مجال ظهور می‌یابد و بنوبه خود، این همبستگی اجتماعی و هم‌زیستی دموکراتیک و تأثیر متقابل غنی و سازنده است که تکامل جامعه مدنی را تسریع کرده و آن را به مراحل عالی سوق می‌دهد. یک نمونه عالی چگونگی ظهور ارزش‌های سوسیالیستی در شماری از پیشرفته‌ترین این جوامع است؛ مطالعه و تحقیق اجمالی در این باره نشان می‌دهد علی‌رغم آن‌که نهضت سوسیالیستی نقش قاطع و در مواردی حتی رهبری‌کننده در ظهور و شکل‌گیری این ارزش‌ها بر عهده داشته اما نمی‌توان تنها و تنها نیروهای نهضت سوسیالیستی را در این زمینه دخیل و ذی‌نفع دانست. احزاب، جنبش‌ها، جوانان، زنان و مردان بسیاری که بیرون از نهضت سوسیالیستی قرار داشتند نیز بر این ارزش‌ها تأکید گذاشته و ندیده و در راه شکل‌گیری و ظهور آن مبارزه کرده‌اند.

همکاری و اشتراک مساعی بی‌سارک صدراعظم آلمان لاسال، بنیادگذار حزب سوسیال دموکراسی آلمان تنها یک نمونه‌ی قدیمی‌تر است. بهترین و واقع‌بینانه‌ترین نمایندگان لیبرالیسم در دهه‌های بیست، سی و چهل اهمیت ارزش‌های سوسیالیستی را دریافته و در جهت حفظ و تحکیم همبستگی اجتماعی آن را ضروری دانسته و در آثار خود مورد تأکید و تأکید قرار داده‌اند. در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم، این پدیده به‌طور گسترده‌تر و عام‌تری مشاهده می‌شود. علاوه بر جنبش کارگران، جنبش‌های دهقانان و کارمندان، دانشگامیان، جوانان و زنان نقش چشم‌گیر و پر اهمیت در این زمینه بر عهده داشتند. برآیند مجموعه‌ی این جنبش‌ها و

علایق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف بود که موجبات برآمد دولت‌های تأمین اجتماعی در یک رشته از جوامع پیشرفته‌ی اروپا را فراهم کرد. رهبری این دولت‌ها، تنها در مقاطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده است. از همین اندازه حقایق که قابل تحقیق‌اند استنتاج‌هایی می‌توان به دست داد که برای هر فعال سیاسی جنبش‌چپ از اهمیت فراوان برخوردار است.

این فاکت که نه تنها نیروهای جنبش سوسیالیستی بلکه دیگر نیروهای اجتماعی جامعه مدنی نیز در شکل‌گیری و ظهور ارزش‌های سوسیالیستی دخیل و ذی‌نفع بوده‌اند از منطق عینی تکامل جامعه مدنی ناشی می‌شود. این منطق عینی تکامل جامعه مدنی است که گروه‌های اجتماعی گوناگون و بهترین نمایندگان سیاسی طبقات اجتماعی و از جمله بورژوازی را به چنین ارزش‌هایی شایق می‌کند و آن‌ها را در جهت شکل‌گیری و ظهور این ارزش‌ها سوق می‌دهد. از این‌جاست که به تجربه هم می‌توان صحت یکی از بنیادی‌ترین تزه‌های مارکس «دهمین تز در باره فویرباخ» را مورد تأیید قرار داد. اندیشه مارکس - (بنا به برداشت من) - در این تز ناظر بر اجتماعی کردن انسانیت در جامعه مدنی است. مدلول اندیشه‌ی او عبارت از این است که بر بنیاد توسعه و تکامل جامعه مدنی، جامعه از ارزش‌های سرمایه‌داری روی برمی‌تابد و در مسیر عقلایی کردن مناسبات و نهادهای خود حرکت کرده و جامعه انسانی را

رفیق جمشید طاهری پور چندی پیش به دعوت جمعی از کادرهای سازمان در نشست که در فرانکفورت برگزار شد، شرکت نمود. وی در این نشست، پیرامون محورهای که کم و بیش در محافل و فعالین چپ ایران مطرح و مورد بحث است صحبت کرد. رفیق طاهری پور آن گفتار را در اختیار نشریه کار گذاشته که در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد.

قبل از هر چیز از دعوت رفقا سپاسگزارم. این نوع توجه‌ها کمک می‌کند که احساس مسئولیت اجتماعی در ما پدیدار بماند و تقویت شود.

من در کنگره چهارم سازمان، یک رشته مسائلی را که به نظر من اساسی بود مطرح کردم، که گویا تأمل لازم را بر نیانگیخته است. شاید در خور درنگ و حائز اهمیت دانسته نشده، در حالی که برای من به اندازه‌ی شمر یک عمر اهمیت داشته‌اند و دارند.

آخرین تأکیداتم در کنگره چهارم، این بود که من کماکان آدمی آرمان‌خواه باقی مانده‌ام و خود و همفکرانم را محق می‌شناسم که سوسیالیسم را آرمان خود بشناسیم و در راه ارزش‌های سوسیالیستی مبارزه کنیم. شاید به خاطر همین آرمان‌خواهی سوسیالیستی است که، هیچ‌گاه در خود احساس پشیمانی از انتخابی که داشته‌ام، احساس سرافکنندگی از راهی را که پیموده‌ام نه داشته‌ام و نه دارم. احساس پیوند و همبستگی با نهضت جهان‌گستر سوسیالیستی چه در این سال‌های پر تب و تاب مهاجرت و بحران و چه اکنون که با شما حرف می‌زنم، همیشه در من نیرومند و برایم مایه‌ی الهام بوده است. هر آن که خود را متعلق به نهضتی بشناسد که تاریخاً شکل گرفته و مستقل از او موجودیت، حیات و زندگی دارد، به این معنی است که خود را صاحب تبار می‌شناسد. از نخستین سرچشمه‌های احساس بی‌هویتی، این است که آدم تباری برای خود نشناسد و خود را بی‌تاریخ و تبار احساس کند. چون چنین احساسی هیچ‌گاه با من نبوده است. هیچ‌وقت هم به خاطر ندارم که خود را بی‌هویتی احساس کرده باشم.

در عصر مابارزه در راستای آرمان سوسیالیستی از رهگذر مبارزه برای گسترش و تکامل جامعه مدنی امکان پذیر می‌گردد.

در نزد ما نهضت سوسیالیستی، کمونیسم نامیده می‌شد و شکل معرفت و آگاهی آن را لنیسم می‌فهمیدیم. این یک آگاهی کاذب بود و در ماهیت و سرشت خود، انحراف و کج‌راهی در نهضت سوسیالیستی توصیفش باید کرد. گفتارم و حالا هم تکرار می‌کنم لنیسم را باید کنار گذاشت و با آن برای همیشه وداع کرد. این را نباید به معنی گسست از نهضت سوسیالیستی و گسست از همه‌ی میراث اندیشه‌ی مارکس درک کرد. در همان کنگره چهارم تأکید کردم که هیچ اندیشه‌ی ترقی‌خواهانه در جهان وجود ندارد که به تریبی بر آموزش‌های اساسی مارکس متکی نبوده و یا از آن الهام نگرفته باشد. در پای‌بندی به حفظ و تداوم پیوند و همبستگی با نهضت سوسیالیستی، تردید را هیچ‌گاه جایز ندانسته‌ام.

بی‌شک برای یک سازمان سیاسی اهمیت ماهوی دارد که بدانند در کدام مرحله از رشد اجتماعی و تاریخی جامعه‌ی بشری قرار دارد. تفسیر لنیستی از این مسأله عبارت از آن بود که بشریت در مرحله‌ی تاریخی انکشاف سوسیالیسم به مثابه یک شکل‌بندی اقتصادی-اجتماعی (فرمایشیون) قرار دارد. ادعا می‌شد عصر، عصر انقلابات پروتزی، عصر گذار به جامعه سوسیالیستی است و این را امری منحصرأ مربوط به مقدرات طبقه کارگر می‌شناخت. هم مارکس و هم انگلس خلاف این فکر می‌کردند. ادراک لنین، ادراکی اتوپیک بود و در بیگانگی با آموزش‌های اساسی مارکس قرار داشت. حقیقت جز این بوده و هست. بشریت در مرحله‌ی گسترش و تکامل جامعه مدنی قرار دارد.

از نظر تاریخی آغاز پیدایش جامعه مدنی با شکل‌گیری سرمایه‌داری و پیروزی آن به مثابه یک شکل‌بندی اقتصادی اجتماعی هم‌زمان بوده است. از تشکیل جامعه مدنی نزدیک به ۴۰۰ سال می‌گذرد، اما هنوز در مرحله‌ی نسبتاً جدی توسعه و تکامل خود قرار دارد. مطالعه عینی این تاریخ مؤید این حقیقت است که سیر تحول جامعه مدنی بر بستر نبردهای حاد طبقاتی و بر زمینه‌ی بحران‌ها، جنگ‌ها و انقلاب‌ها صورت گرفته است.

نکته‌ی در خور اهمیت این است که میان جامعه مدنی و نظام سرمایه‌داری نباید علامت تساوی گذاشت. هر اندازه جامعه مدنی بیشتر تکامل می‌یابد، هر اندازه دستاوردهای انقلاب‌های علمی و فنی پرده‌مانندتر در روند تولید و مبادله به کار گرفته می‌شوند، هر چه قدر نهادهای جامعه مدنی شخصیت مستقل‌تر و عمل‌کرد دموکراتیک‌تری می‌یابند، هر اندازه در جامعه مدنی دموکراسی ژرف‌تر و دولت با تأمین اجتماعی خصلت برگشت‌ناپذیرتری پیدا می‌کند، هر اندازه مناسبات میان طبقات و گروه‌بندی‌های اجتماعی در جامعه مدنی به مناسبات دموکراتیک‌تری تحول یافته و آنهاگونیم‌های طبقاتی جای خود را به تجانس نسبی و همبستگی اجتماعی ژرف‌تری می‌دهد، به همان اندازه ارزش‌های سوسیالیستی نهادی‌تر می‌شوند و جامعه مدنی در ماهیت و سرشت خود بیش‌تر و بیش‌تر از سرمایه‌داری فاصله می‌گیرد. می‌توان این تصور را داشت که آرمان

سخنی در باره: «آنانومی قدرت سیاسی»

قسمت اول

مرتضی محیط

این دستگاه جهانی و مخوف، دهها میلیون پرونده از مردم این کشور در مخازن آن سازمان جمع‌آوری کرده، دهها میلیون نامه، تلگراف و تلفن را کنترل، در تمام احزاب سیاسی نفوذ کرده و در صدها هزار مکان دورپینهای مخفی برای ثبت و ضبط جزئیات زندگی شخصی و خصوصی شهروندان آمریکایی به کار می‌اندازد تا جایی که حتی بعضی از رؤسای صنعتی آمریکا (مانند جان اف کندی)، با بدین او شلوار خود را زرد می‌کردند. سازمان سیا و شورای امنیت ملی آمریکا که تشکیل هر دو مغایر با روح و نص قانون اساسی آمریکا است تنها از سال ۱۹۴۷ آغاز به کار می‌کنند، و از آن زمان به بعد است که تدارک هزاران توطئه چنانیکارانه در خارج و داخل خاک آمریکا مانند براندازی، کودتا، قتل، کشتار، انفجارها، اسکن عمومی، خرابی، نفوذ در سندیکارهای کارگری و سازمان‌های دانشجویی و بالاخره آویزان کردن پیکرهای سوراخ سوراخ شده از چوبه‌دار و اسارت ملت‌ها و کشورها می‌شوند.

از آن مهمتر اما آن است که بیستمین در همین ۱۵ سال گذشته و بویژه پس از فروپاشی شوروی (و از پا آمدن «دشمن بزرگ») چه تحولاتی در «آنانومی قدرت سیاسی» آمریکا صورت گرفته و کفه ترازو به نفع کدامین بخش از دو بخش نامبرده در بالا چریده است؟

از زمان روی کار آمدن ریگان تا سال ۱۹۹۱ پنج نفر از ۹ نفر قضات دیوان عالی کشور آمریکا جایجا شدند و بدین ترتیب عناصر دست راستی اکثریت قریب به اتفاق اعضا این بالاترین مرجع قضائی کشور را اشغال کردند. مجموعه قوانینی که از آن زمان تا به امروز به تصویب این دیوان رسیده در اساس چیزی جز لگد مال کردن حقوقی نیست که کارگران و زحمتکشان و به ویژه زنان و اقلیتها (بخصوص سیاهپوستان) طی سی سال مبارزه به دست آورده بودند. در این جا تنها فهرست کوتاه و ناتمامی از این قوانین ذکر می‌کنیم:

۱- قوانین مربوط به آزاد کردن «کار خانگی» که در واقع نوعی بردگی نوین شبیه اوائل قرن نوزدهم است که سندیکارهای کارگری آمریکا سالها برای فسخ آن مبارزه کرده بودند. مجاز شدن «کار خانگی» میلیونها زن و بچه خارجی و آمریکایی را به کار ارزان خانگی کشیده و اثرات عمیقی بر پائین آمدن مزد و مزایای کارگران آمریکایی خواهد داشت.

۲- قوانین مربوط به آزاد گذاشتن کامل کارفرما در اخراج کارگران بدون داشتن هیچگونه بهانه‌ای. مطابق قوانین آمریکا، تأمین شغل یک فرد بسته به اراده کارفرماست، یعنی تعیین حق سرنوشت ۱۲۰ میلیون مزد و حقوق‌بگیر آمریکایی (که با خانواده‌هاشان اکثریت عظیم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند) در دست صاحبان وسائل تولید یعنی سهامداران اصلی شرکت‌های آمریکایی است. در سال ۱۹۳۵ به دلیل بحران بزرگ و خطری که متوجه کل نظام شده بود، هیئت حاکمه با تصویب لایحه واکتر به کارگران این امتیاز را داده که کارفرما بدون دلیل موجه نتواند آنها را اخراج کند. قوانین مصوبه اخیر به معنای حذف لایحه واکتر و باز گذاردن کامل دست کارفرما در اخراج کارگران و استفاده جایگزین با حداقل مزد و بدون مزایاست.

۳- لغو قوانین ضد ترست که پس از بحران ۳۲-۱۹۲۹ به تصویب رسیده بودند.

۴- کوشش در قانونی کردن خواندن دعای صبح در مدارس که حتی به جدائی دین از دولت لطمه می‌زند.

۵- سر سؤال بودن یا لغو قوانین مربوط به آزادی سقط جنین که نتیجه سالها مبارزه زنان در آمریکا بود.

۶- تصویب قانونی بتاریخ ۲۶ مارس ۱۹۹۱ که طبق آن گرفتن اعتراف زیر فشار قانونی شناخته شد و بدین ترتیب دست پلیس و FBI را در شکنجه جسمی و روانی برای گرفتن اعتراف از متهم باز کرد.

۷- از همه مهمتر قانونی است که اصل Habeas Corpus (یعنی نداشتن حق توقیف فرد بدون دست داشتن حکم قانونی از دادگاه) را زیر سؤال می‌برد. این اصل از پایه‌های مهم قانون اساسی انگلیس از ۱۶۸۸ و قانون اساسی آمریکا از ابتدای بنیانگذاری بوده است.

با توجه به چنین شرایطی است که انسان وادار می‌شود از خود بپرسد: آیا باید دم خروس این واقعیات عریان را دید، یا قسم حضرت عباس آقای فرخ نگهدار را باور کرد که می‌گوید: سیر زمان تأثیر و نقش مراکز اعمال قهر را (نسبت به تأثیر و نقش سایر نهادهای بخش عمومی) در عرصه مدیریت اجتماعی کاهش داده و می‌دهد.

از این جهت اتفاقاً باید به آقای نگهدار نشان مخصوص داد چرا که ایشان در پودر و ماتیک مالیدن به چهره نظام سرمایه دست مجیزگویان قسم‌خورده‌ای چون برژنفسکی، هنری کیسینجر و ساموئل هانتینگتن را هم از پشت بسته است زیرا حتی اینان نیز از تغییر کفه ترازو به نفع مراکز اعمال قهر آشکارا اظهار نگرانی می‌کنند، کجا رسد به روزنامه‌های وابسته به جناح لیبرال‌تر مانند نیویورک تایمز و واشینگتن پست که نگرانی‌شان از این جهت از افراد نامبرده نیز بیشتر است.

اشکال کار آقای فرخ نگهدار این است که حتی از ترس متهم شدن به داشتن تمایلات مارکسیستی هر گونه اشاره یا توسل به اصول علمی را کنار گذاشته و در نتیجه در تاریکی کورمال کورمال می‌کنند از این‌رو مجبورند دچار تناقض‌گویی شده و شب را روز و روز را شب جلوه دهند.

بعده‌شان یافت. او پس از تقسیم نظام حاکم به دو بخش، برای تشریح «آنانومی قدرت سیاسی» چنین می‌گوید: «تفاوت آن دو (منظور «حکومت» و «دولت») در جامعه مدرن، در نوع و شیوه اعمال قدرت است. مخصوص این بسیار مهم است که توجه کنیم که سیر پیشرفت و تکامل جامعه صنعتی، گام به گام آن را بیشتر و بیشتر بوروکراتیزه می‌کند، سیری که آشکارا تناسب قدرت میان ارگان‌های اعمال‌کننده قهر و سایر ارگان‌های بخش عمومی را به تدریج به سود دومی تغییر می‌دهد.» (تاکید از ماست).

بدین ترتیب ایشان پس از پذیرش نظریه ماکس وبر در باره «آنانومی قدرت سیاسی» به منظور تأکید بر این مطلب می‌افزاید: «سیر زمان تأثیر و نقش مراکز اعمال قهر را (نسبت به تأثیر و نقش سایر نهادهای بخش عمومی) در عرصه مدیریت اجتماعی کاهش داده و می‌دهد.» (تاکید از ماست).

از آنجا که مایکل پارتی متفکر مترقی و بنام آمریکایی در کتاب خود زیر عنوان «علیه امپراطوری» (Against Empire)، که سال پیش در نیویورک انتشار یافت، تقسیم‌بندی مشابهی از نظام حاکم در آمریکا می‌کند و مقایسه این دو تقسیم‌بندی می‌تواند تا حد زیادی روشنگر باشد، بحث خود را در باره «آنانومی قدرت سیاسی» با نقل قولی از این کتاب آغاز می‌کند. در اینجا می‌خوانیم:

«بهترین راه درک شیوه حکومت (Polity) در ایالات متحده این است که آن را به صورت یک نظام دوگانه ببینیم: از یک سو شاید انتخابات، شخصیت‌های سیاسی، بیانیه‌ها، اعلام مواضع، تصویرسازی و تدبیر سازی از شخصیت‌ها و شمار کوچکی موضوعات پر سر و صدا هستیم که مقامات دولتی برمی‌انگیزند و به طور گذرا مورد توجه دستگاه‌های ارتباط جمعی قرار می‌گیرند؛ این بخش از نظام در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، توسط دانشگاهیان موشکافی می‌شود و نقل محافل دستگاه‌های خبری است؛ از سوی دیگر اما، نظامی مرکب از یک قدرت سرکوبگر وجود دارد که وظیفه‌اش حفاظت از نظام غالب اقتصاد سیاسی و یا به طور مشخص منافع داخلی و بین‌المللی انحصارات آمریکایی است. این بخش اخیر در مدارس تدریس نمی‌شود و معمولاً در دستگاه‌های ارتباط جمعی بحثی از آن نیست؛ اکثریت عظیم دانشگاهیان و مفسرین دستگاه‌های ارتباط جمعی تو گوئی هرگز در باره این بخش از نظام چیزی ننشیده‌اند. این نظام دو گانه، انعکاس کم و بیش تفاوت میان دولت (Government) و قدرت حاکمه - یا حکومت - (State) است.

دولت، سرورکارش بسا مقامات رسمی، قابل رؤیت، سیاست‌های گروه فشار و منافع سیاسی و تقاضاهای عمومی مردم است. این بخش از نظام حاکم پوشش ظاهری حق انتخاب و باقیمانده محتوای آن نظم دموکراتیک را که در اثر مبارزه نسل‌های پر شمار مردم بدست آمده است، نمایندگی می‌کند.

قدرت حاکمه (State) بر عکس یا ارتباطی ناچیز با حاکمیت مردم و برقراری سیاست‌های مردمی دارد و یا هیچ چیزی ارتباطی با آن ندارد. قدرت حاکمه ابزار نهائی سرکوب و فشار قدرت طبقاتی است (تاکید از ماست).

(به نقل از مانتلی ریویو مارس ۱۹۹۵ - ص ۱ و ۲) ملاحظه می‌کنیم که مایکل پارتی (Michael Parenti) از یک سو بخش «دولت» را در واقع پوششی ظاهری به صورت انتخابات و باقیمانده نظم دموکراتیک می‌بیند که سالها برایش مبارزه شده و از دیگر سو قدرت حاکمه را ابزار نهائی سرکوب طبقاتی می‌بیند. در تئوری آقای نگهدار اما، نه تنها کوچکترین اثری از موقلاتی چون طبقه، مبارزه طبقاتی و سرکوب طبقاتی نمی‌بینیم؛ نه تنها چنین موقلاتی از واژه نامتواکسیسی ایشان بکلی محو شده‌اند بلکه از نظر ایشان «حکومت» یا بخش قهرآمیز و سرکوبگر نظام حاکم در حال ضعیف شدن و در عوض بخش «دولت» یا بخش عمومی که در خدمت مردم است در حال گسترش و قدرت گرفتن است.

طبیعتاً برای محک زدن به صحت و سقم این دو دیدگاه که تفاوتشان از زمین تا آسمان است باید به جای توسل به نظریه پردازی به تاریخ و به واقعیات عینی روزگار خودمان مراجعه کنیم. از آنجا که آمریکا قدرتمندترین و بزرگترین جامعه صنعتی مدرن است و سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن اثری عمیق بر دیگر «جوامع صنعتی مدرن» (اصطلاحی که آقای نگهدار از هنری کیسینجر به عاریت گرفته) نیز می‌گذارد، بنابراین برای بررسی «آنانومی قدرت سیاسی» در این جوامع بهتر است وضع این کشور را به عنوان نمونه انتخاب کنیم.

آمریکا تا نزدیک به ۱۰۰ سال پس از اعلام استقلالش (زمانی که حتی مارکس در باره دموکراسی آن داد سخن می‌داد) نه نیازی به یک ارتش منظم، نه یک پلیس مخفی منظم و نه پلیس سیاسی منظم و سازمان یافته‌ای داشت. آمریکا حتی تا سال ۱۹۳۷ و پس از شرکت در یک جنگ عالمگیر هنوز به ازاء هر شهروند خود کمتر از ۱۳۷ دلار در سال مخارج نظامی داشت (این مخارج تا سال ۱۹۹۰ به ۱۰۲۳ دلار در سال به ازاء هر شهروند آمریکایی می‌رسد).

پلیس سیاسی و مخفی آمریکا (FBI) تازه از سال ۱۹۲۴ با کمک جوانی بنام ادگار هوور به صورت یک اداره کوچک آغاز به کار می‌کند. نشان به آن نشان که همین ادگار هوور در ۵۰ سال پس از آن یعنی در دوره فرمانروائی مطلق خود بر

نشریه «کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شماردهای ۱۴۴ و ۱۴۵ خود متن سخنرانی آقای فرخ نگهدار یکی از رهبران اصلی این سازمان را که در میزگرد «تلاشگران جامعه باز»، در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۶ زیر عنوان «سمت وارد آوردن ضربه اصلی» در فرانکفورت ایراد شده چاپ کرده است. سال پیش نیز سخنرانی مشابهی از ایشان در نیویورک شنیدم. و در قسمت پرسش و پاسخ مسائلی در جواب گفته‌هایشان مطرح شد؛ اما از آنجا که این نظرات اکنون به صورت مکتوب در آمده‌اند، لازم است جوابی مکتوب نیز به آنها داده شود.

در سخنرانی فرانکفورت، آقای نگهدار نکات فراوانی در باره «رایبیطه دین و دولت»، «هنر رهبری سیاسی»، «قدرت سیاسی پس از انقلاب بهمین»، «منشاء بحران در رژیم ولایت فقیه» و بالاخره «سمت وارد آوردن ضربه اصلی» وجود دارد که هر یک در جای خود نیاز به بحث و جوابی جداگانه دارند. اما از آنجا که هسته اصلی این سخنرانی در بخش مربوط به «آنانومی قدرت سیاسی» قرار داشته و به اطمینان می‌توان گفت که نظر ایشان در مورد مطالب دیگر مطروحه در این گفتار ناشی از دیدگاه و جهان‌بینی نهفته در این مبحث است، بنابراین در اینجا کوشش خواهیم کرد نظریه ایشان را در باره «آنانومی قدرت سیاسی» بشکافیم تا از این طریق به دیگر نظرات ایشان محک زده شود.

اما از آنجا که بخش آغازین سخنرانی نیز به همین مقوله ارتباط پیدا می‌کند، شایسته است که صحبت ایشان را از آنجا دنبال کنیم. سخنرانی چنین آغاز می‌گردد: «ما در دنیائی زندگی می‌کنیم که در آن آدمکشان طالبان سیاست دگرگونی را همراه با پیکر خون آلوده‌اش دپروز در کابل بیرحمانه به دار آویختند، دنیائی که در آن مشی یلتسین بر مشی گارباچف و راد ناتیایو هر راه اسحاق رابین غلبه کرده است... دنیائی که در آن، اینکه چه چیزی «خوب» و چه چیز «بد» است را حد قدرتی تعیین می‌کند که از زور پول و یا زور دانش تو برخاسته است.» («کار» شماره ۱۴۴ صفحه ۷).

تردیدی نیست که چنین مرثیه‌ای را حتی یک روضه خوان نیز برای به اشک انداختن چشمان جمعیت زیر منبرش می‌تواند بخواند. اگر از این واقعیت تلخ و وحشتناک بگذریم که قهرمانان و نمادهای آقای فرخ نگهدار اکنون عناصری چون اسحاق رابین شده‌اند اما لافل ایشان در همین مرثیه وادار به اذعان این حقیقت شده‌اند که اکنون «زور دنیایی زندگی می‌کنیم» (که در آن) این که چه چیز «خوب» یا چه چیز «بد» است را حد قدرتی تعیین می‌کند که از زور سلاح، زور پول... برخاسته است.

اشکال در اینجاست که ایشان به هیچ‌رو و در هیچ لحظه‌ای از سخنرانی خود جرأت آن را به خود راه نمی‌دهد برای شنودگان خود روشن کند که «زور سلاح» و «زور پول» چه کسانی پیکر سوراخ سوراخ شده دکتر نجیب‌الله را به چوبه دار سپرد؛ اشکال در اینجاست که ایشان با وجودیکه به دلایل متعدد (و از جمله دوستی نزدیک با دکتر نجیب‌الله) از تاریخ افغانستان و به ویژه تاریخ دهه اخیر آن کشور به خوبی آگاهند، در سخنرانی خود حتی کوچکترین اشاراتی به سیاست‌هایی که منجر به نابودی یک کشور، اسارت یک ملت و کشته شدن نزدیک به یک میلیون انسان شد، نمی‌کنند. به جای آن اما، در چند جمله بعد می‌گویند: «در اینجا از ضرورت تحمل و مدارا صحبت می‌شود...»

اینها همه نشانه یک روحیه است، روحیه‌ای که در آن وجه سازش، وجه همکاری، وجه انعطاف و عقب‌نشینی و کوتاه آمدن از خواسته‌ها و وجه عمده و گاه تمام هنر سیاست تلتقی می‌شود... و سپس با ابراز تأسف به گذشته خود ادامه می‌دهند: «این روحیه را مقایسه کنید با فکری که جنگ را ادامه سیاست اما با وسایل دیگری تلقی می‌کرد؛ روحیه‌ای که تمام اصطلاحات و مفاهیم رایج در ارتش را در فرهنگ سیاسی رواج می‌داد، روحیه‌ای را که «سیاست» در آن تماماً «رزم» است، «پیکار» است، رویارویی است، فکری که واژه‌های همکاری، عقب‌نشینی و سازش را معادل خیانت و انحراف و ضعف می‌بیند» (همانجا).

آقای فرخ نگهدار در تمام این نصیحت‌های خود به هیچ‌رو آشکار نمی‌کند که آیا روی سخن و نصیحت‌شان از جهت سازش، همکاری، انعطاف، عقب‌نشینی، کوتاه آمدن از خواسته‌ها و غیره با مردم ایران و مردم افغانستان است یا عاملین کشتار و نابودی این ملت‌ها. ایشان معلوم نمی‌کنند که آیا این تئوردهای مردم‌اند که مسلح‌اند، خشن‌اند، جنگ‌طلب‌اند و صلح و آشتی نمی‌شناسند یا این دشمنان مردم‌اند که تا دندان مسلح‌اند، خشن و آدم‌کش‌اند و خشونت را به مردم تحمیل می‌کنند؟ و لاجرم ایشان نمی‌خواهند بدانند که در طول تاریخ بشری کدامیک از این دو طرف عامل خشونت بوده‌اند.

«آنانومی قدرت سیاسی»

ایشان پس از مقدمات بالا وارد بحث اصلی و «تئوریک» خود یعنی «آنانومی قدرت سیاسی» می‌شوند. در این بخش از سخنرانی است که دقیقاً متوجه می‌شویم روی سخن و نصیحت‌شان متوجه چه کسی است و جهان‌بینی تازه ایشان پایه در کجا دارد.

بحث «آنانومی قدرت سیاسی» از تفاوت میان «حکومت» (State) و «دولت» (Government) آغاز شده و چنین ادامه می‌یابد: «در فارسی ما از واژه «دولت» معنای «دستگاه بوروکراسی» به شمول وزارتخانه‌ها و هیئت دولت را استنباط می‌کنیم و واژه «حکومت» بیشتر به ذهن ما می‌آید. در تئوریک ما قدرت اعمال قهر را در انحصار خود دارند، قدرتی که مسلماً اتکالی آن به ارتش، نیروهای انتظامی، دادگاه‌ها و زندان‌ها و غیره است» (همانجا).

همانگونه که خواهیم دید تا اینجا مطلب تازه‌ای بیان نشده است. اما بحث اصلی آقای نگهدار را باید در جملات

اما بیستمین آیا سکنداران نظام سرمایه به دلیل پریشان فکری دست به چنین اقداماتی می‌زنند؟ اقداماتی که نهایتاً خطرناک بوده و مشروعیت تمامی نظام را به زیر سؤال می‌کشد، یا آن که قوانین گریزناپذیر حرکت سرمایه آنها را وادار به چنین اقداماتی می‌کند؟ برای نشان دادن گوشه‌ای از آنچه که در قدرتمندترین کشور سرمایه‌داری جهان (که در عین حال موتور محرکه آن نیز است) می‌گذرد، بهتر است بعضی جزییات را از زبان یکی دیگر از مجیزگویان این نظام (از جناح لیبرال‌تر) بازگو کنیم. لستر تارو استاد اقتصاد دانشگاه ام - آی - تی در تازه‌ترین کتاب خود زیر عنوان «آینده سرمایه‌داری» می‌نویسد «سرمایه‌داری از نظر سیاسی آنچنان تنها مانده که از اواسط قرن ۱۹ به اینسو سابقه نداشته است. در آن زمان سرمایه‌داری به این دلیل توانست از نظر سیاسی به بقا ادامه دهد که بخشی از کارگران (یعنی مدیران سطح متوسط و پائین و کارگران یقه سفید و یقه آبی ماهر) را به همکاری با خود کشانده و آنها را وادار فکر کنند که بخشی از خانواده نظام سرمایه‌اند... اما با آن و روند اخراج‌های دسته جمعی (Downsizing)، سرمایه‌داری عملاً به بسیاری از پشتیبانان سیاسی پیشین خود، دارد می‌گوید که آنان دیگر بخشی از این خانواده نیستند... او سپس با وحشتی باز هم بیشتر ادامه می‌دهد: «سرمایه‌داری از نظر سیاسی، در کوتاه مدت قادر خواهد بود حتی فشار سیاسی بیشتری - نسبت به زمانی که از سوی سوسیالیسم و کمونیسم، چه از نظر انقلاب داخلی و چه از نظر خارجی مورد تهدید بود - بر کارگران خود وارد کند. اما زمانی فرا خواهد رسید که کسانی سپاخسته و سرمایه‌داری را به مبارزه طلبند. در آن صورت سرمایه‌داری نیاز به پشتیبانان سیاسی بیش از شمار کوچک آنانی که صاحبان واقعی سرمایه هستند خواهد داشت. منشاء چنین پشتیبانی‌ای در کجاست؟ و سپس برای پاسخ دادن به پرسش خود می‌نویسد:

«واقعیت‌ها آشکارند. نابرابری‌های ثروت و درآمد در همه جا در حال افزایش‌اند، دستمزدهای واقعی اکثریت بزرگ مردم در حال کاهش‌اند... قراردادهای اجتماعی میان طبقه متوسط و انحصارات آمریکایی پاره و دور ریخته شده است... او سپس مطلب بسیار مهمی را مطرح کرده و می‌نویسد:

«درمان اصلی نابرابری‌ها در یک صد سال گذشته یعنی دولت رفاه در حال فروکش کردن است» (Lester Thurow: Future of capitalism-William Morrow- 1996-p 14).

لستر تارو به عنوان یکی از تیزهوش‌ترین نظریه‌پردازان نظام سرمایه علامت بیماری را بخوبی تشخیص داده اما به عنوان یک متخصص اقتصاد سیاسی بورژوازی علت بیماری را نمی‌تواند یا نمی‌خواهد تشخیص دهد. مشکل نظام سرمایه نیز عمیق‌تر از آن است که با سفارشات لستر تارو قابل درمان باشد.

این نظام که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۲۰ و تمام دهه ۱۹۳۰ دچار یک بحران عمیق اقتصادی اجتماعی بود، توانست با برپائی جنگ دوم جهانی دوباره به اقتصاد خود سر و سامانی دهد. این ترمیم با نوساناتی توانست نزدیک به سی سال پس از جنگ ادامه یابد. دلیل عمده شوک فانی پس از جنگ نه تنها سرمایه‌گذارهای سرگیسج‌آور زمان جنگ، ترمیم خرابی‌های وحشتناک آن و نوسازی صنایع بلکه جنگ کره، جنگ ویتنام و از همه مهمتر نظامی کردن اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری اصلی (بویژه آمریکا) نیز بود. ریختن دهها تریلیون دلار در گرداب هولناک تولید ابزار و وسائل جنگی عامل اصلی و تعیین‌کننده پیشگیری از دو اشکال اساسی انباشت سرمایه بود: یکی پائین افتادن نرخ سود و دیگری نبود میزان قابل قبولی از تقاضای مؤثر که این دو البته هر یک اثری متقابل بر دیگری دارد.

ابداع این داروی مؤثر اما موقتی برای پیشگیری از بحران‌های عمیق دورهای یکی از ابتکارات بزرگ سرمایه در دوران متأخر است که بهانه و توجیه اصلی آن نیز «مبارزه علیه کمونیسم» بوده. (بی‌جهت نیست که فروپاشی شوروی از یک جهت برای بخشی از هیئت حاکمه تبدیل به یک کابوس بزرگ شده است). در این دوران پس از جنگ با شرایط نامبرده است که نظام سرمایه با داشتن نرخ سودهای بسیار بالا که نه تنها نتیجه رونق اقتصاد داخلی بلکه به دلیل غارت مواد خام «جهان سوم» نیز بود) توانست بخشی از کارگران را در «جامع صنعتی مدرن» جذب سیستم کرده و توزیع درآمد را از طریق بالا نگهداشتن مزدها آن چنان کند که یک طبقه متوسط وسیع بوجود آورده و «سیاست توافق عمومی» (consensus politics) را به پیش برد. در چنین متن و پیش‌زمینه‌ای است که نظام سرمایه قادر می‌شود تا حدی و به طوری حساب شده «بخش‌های عمومی» نظام را گسترش داده و بخش‌های وسیعی از مردم را به شرکت در انتخابات و «بهره‌گیری از مزایای دموکراسی و آزادی» و دیگر مواهب «سرمایه‌داری پیشرفته» راضی کند.

اما از آنجا که هر پدیده‌ای در نظام سرمایه می‌تواند به ضد خود بدل شود، چنین شوک فانی اقتصادی نیز با پایان گرفتن ترمیم و بازسازی خرابی‌های جنگ و بالا گرفتن مقاومت مردم در برابر بودجه‌های سرسام‌آور نظامی در اواسط ۱۹۷۰ به پایان خود رسید. رکود عمیق سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ سر آغاز این دوره جدید بود. «سکنداران نظام سرمایه پس از چند سال گیس‌سری و سراسیمگی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰، دست‌کم در دو کشور اصلی و رهبری کننده یعنی ایالات متحده و انگلیس خود را جمع و جور کرده و دولت‌های افراطی دست راستی روی کار آوردند و یک جنگ تمام عیار علیه طبقه کارگر کشورهای خود آغاز کردند. نبردهای تعیین‌کننده در این جنگ میان کار و سرمایه یکی اعتصاب سال ۱۹۸۴ کارگران انگلیس و دیگری اعتصاب مسئولین کنترل هوائی فرودگاه‌های آمریکا بود.»

ادامه در شماره آینده

گوناگون

زبرده‌ها به درافتاد رازهای نهانی

آلمان در ایران به دنبال چه می‌باشند، پرسشهایی هستند که می‌توان درباره آنها حدس و گمان‌هایی را مطرح کرد اما از زبان دولت آلمان هنوز کلامی در این باره شنیده نشده است. هفته‌نامه اشپیکل که در شماره ۴۸ خود خبر مربوط به تبادل مأموران امنیتی را منتشر کرده درباره چگونگی تداوم فعالیت این مأموران پس از اقامه اتهام دادگاه می‌کونوس علیه خامنه‌ای و رفسنجانی می‌نویسد: «دولت ایران گویی که از تشدید اتهامات علیه خویش باخبر باشد چند هفته پیش از طرح اتهام دادستان آلمان علیه خامنه‌ای و رفسنجانی، مأموران امنیتی خویش را از بن فرا خواند. مأموران آلمانی اما هنوز در ایران به سر می‌برند و بعید نیست که به هنگام خروج از سفارت به عنوان جاسوس دستگیر شوند. در کنار طرح اتهام شرکت آلمان در تجهیز عراق به سلاح‌های شیمیایی و نیز تلاش برای تطمیع اقتصادی آلمان از طریق خرید شرکت ورشکسته SKET در آلمان شرقی سابق، دستگیری سه مأمور امنیتی آلمان در تهران نیز برگی است که احتمالاً جمهوری اسلامی در جهت تعطیل و یا دست‌کم انحراف روند دادگاه می‌کونوس با آن بازی خواهد کرد.

در طول سه سالی که دادگاه می‌کونوس جریان دارد، تحت تاثیر فشار افکار عمومی و افشاکاری‌ها و پیگیری‌های نیروها و شخصیت‌های اپوزیسیون جوانب پوشیده‌ای از روابط جمهوری اسلامی با آلمان پرملا شده که همکاری در زمینه جاسوسی و امنیتی از جمله آن‌هاست. این همکاری‌ها چنان گسترشی یافته که گهگاه ملاقات‌های علنی مقام‌های بلندپایه امنیتی دولت را نیز ضروری می‌کند. دیدار فلاحیان با اشید باوئر در آلمان در سال ۹۴ از جمله این دیدارها بود که تعطیل دادگاه می‌کونوس هم جزء موضوع‌های محوری آن قرار داشت. فلاحیان به سبب حساسیت مطبوعات آلمان و افشاکاری نیروهای اپوزیسیون، نتوانست از دولت آلمان قول مساعدی در این زمینه بگیرد، اما این سبب نشد که در همکاری‌های جاسوسی و امنیتی دو کشور اخلاقی پدید آید. ظاهر در همان دوران دو دولت توافق می‌کنند که هر کشور سه مأمور امنیتی را در پوشش دیپلماتیک به سفارت خود در کشور مقابل بفرستد. این که مأموریت این افراد چیست و جاسوسان ایرانی در آلمان به چه کاری مشغولند و دولت آلمان با توجه به ترور می‌کونوس و ترورهای دیگر چگونه با حضور آنها در خاک خویش موافقت کرده است و یا مأموران امنیتی

جهاد مقدس طالبان در دفاع از کاغذ!

هم آن بود که اوراق این کتاب‌ها و نشریات ممکن است روزی به عنوان کاغذ باطله مورد استفاده‌های نامطلوب و نامشروع قرار گیرد. حالا اما کمی کوتاه آمده‌اند و به اینکه از بزرگان صدر اسلام در فیلم‌ها تصویر و شمایی ارائه نشود رضایت داده‌اند. در سریال امام علی که این روزها در تلویزیون جمهوری اسلامی نمایش داده می‌شود، بینندگان چهره امام علی را نمی‌بینند و تنها صدای او را می‌شنوند! باری، طالبان که روی دست پیش کسوت خود یعنی جمهوری اسلامی بلند شده‌اند در فتوای اخیر خود استفاده از هر گونه پاکت کاغذی برای خرید و یا جمع آوری زباله را کلاً ممنوع کرده و مردم را به استفاده از پاکت‌های نایلونی حکم فتوا داده‌اند. آنها نگران آنچه بر کاغذ نوشته شده نیستند، بلکه استدلالشان این است که کاغذ فی‌نفسه مقدس است چون بخشی از قرآن را در زمان نزول بر کاغذ نوشته‌اند! ظرف مزبور می‌گفت اگر طالبان از اوضاع افغانستان فارغ شوند وارد جهاد با غرب خواهند شد تا مردم آن دیار را به خاطر استفاده نامشروع از کاغذ در اشکال دستمال کاغذی و غیره مجازات و سرکوب کنند.

دون کیشوت! راهت ادامه دارد!

انجام داد تا امروز، که حتی رؤیای اسلامی کردن اروپا در اذهان مطرح شده و انقلاب ایران، اسلام را بلکه مطلق دیانت را وارد عالی‌ترین معاملات قدرت جهانی کرده است. آدم با خواندن این حرف‌ها ناخودآگاه یاد مثل مربوط به موش و سوراخ و جارو می‌افتد. استاد دانشگاه «کیهان هواپی» سپس می‌فرماید: «ما نباید دلمان را به جنبش «پسامدرن» خوش کنیم. نتیجه و هایدگر بر فرانکفورتی‌ها چه وجه تشابهی با ما دارند؟! ... بنده گاهی تعبیر کرده‌ام که «پست مدرنیسم» به مبانی مدرنیته معترض نیست، بلکه به نتایج آن معترض است و پست مدرنیست‌ها گروهی از مدرنیست‌ها هستند که «مقر» آمده‌اند و «اعتراقات» می‌نویسند». فرهنگ اعتراف و اقرارگیری (البته به ضرب داغ و درفش) در جمهوری اسلامی آن چنان «غنی» است که استاد دانشگاه کیهان هوایی نیز در افاضات فلسفی‌اش با همان واژه‌ها سخن می‌گوید. وی در انتها با برشردن نظام اجتماعی مطلوب‌باش می‌گوید: «این جهانی است که ما می‌خواهیم بسازیم و آن را باید به فضل خدای متعال، بر روی خرابه‌های مدرنیته بسازیم». پرت و پلاهای استاد دانشگاه کیهان را شاید بتوان در شعار زیر خلاصه کرد: «دون کیشوت! راهت ادامه دارد!»

گفتن ندارد که گون زیاری را مستهان دیگر تنها نگذاشته‌اند. آنها همگی اعضای خود را در پای پارگراف مزبور کافکا نهندند و آن را تسلیم دادگاه کردند تا «شریک جرم» گون زیاری شناخته شوند. برگرفته از روزنامه آلمانی تاتس

- ۱- حصار بورده‌اتابان پیشگام اصلی جنبش علیه سرکوب اندیشه در استانبول است و از ژوئن ۱۹۹۵ که محاکمه روشنفکران آغاز شد، کارزار کثرت‌مندی علیه این محاکمه را هدایت می‌کند. بورده‌اتابان اکتبر اسال به خاطر ساختن آهنگ برای فیلم مستندی درباره ترور روزنامه‌نگاران کرده به فعالیت‌های تروریستی متهم شد و یک ماهی را در زندان به سر آورد تا اینکه به قید ضمانت آزاد گردید.
- ۲- آزادی اندیشه نام کتابی است که مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و متن‌های متوعه نویسندگان و روشنفکران ترکیه را دربر می‌گیرد. زنده‌یاد عزیز نسین در تهیه و انتشار این کتاب سهم به‌سزایی ایفا کرد.
- ۳- کاتکا نویسنده فنیچک در کتاب «محاکمه» دادگاه مجور و بی‌معنای را شرح و توصیف می‌کند که متهم آن تا آخر هم درمی‌یابد که به چه اتهامی محاکمه می‌شود.

این که طالبان پس از به قدرت رسیدن در کابل چه سیاست و روشی را در برخورد با زنان در پیش گرفته‌اند دیگر بر کمتر کسی پوشیده است، اما شاید بسیاری ندانند که افرادی از این دار و دسته حتی تلفنی هم حاضر نیستند با زنان سخن بگویند. چند هفته پیش زمانی که یکی از خبرنگاران زن بخش فارسی بی بی سی قصد مصاحبه تلفنی با والی ایالت هرات را داشت وی از گفتگو سرباز زد و خواهان گفتگو با یک خبرنگار مرد شد. ظاهر برای طالبان صدای زن غریب از ۵۰۰ کیلومتری هم وسوسه‌انگیز است. چند روزی پیش از این رویداد شبکه‌های تلویزیونی جهان فیلمی را نشان دادند که در آن طالبان با تانک جنگی مشغول نابودی انبوهی شیشه و قوطی حاوی آبجو بودند. ظریفی می‌گفت اگر خبرنگاران تانک را پس از این جهاد بزرگ و مقدس تعقیب می‌کردند می‌دیدند که طالبان آن را به کنار نهر بزرگی برده و مشغول طاهر کردن‌اش هستند.

هفته پیش هم طالبان فتوایی داده‌اند که باز نویس شرعی تر فتاوی رهبران جمهوری اسلامی است. پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در بسیاری از کتاب‌ها و روزنامه‌ها برخی از کلمات مانند الله و... حذف شدند. توجیه راستش کار این ستون لطیفه‌گویی نیست، اما گهگاهی سخنان «جدی» برخی کسان را می‌توان نقل کرده که از لطیفه چیزی کم ندارند. برای مثال کیهان هوایی که در ستایش از تاجر و واپس‌ماندگی و نفی مدرنیته و اندیشه‌های نوین سر از پانسی‌شناسد در شماره ۱۲۰۱ خود سخنان «استاد دانشگاهی» به نام حسن رحیم‌پورازغدی را آورده که با خواندن آن می‌توان دریافت طرف از فرط زرف‌اندیشی به چه کشف و شهوداتی رسیده است! وی در نفی مدرنیته و پسامدرنیته از جمله می‌گوید: «اتفاقاً ظافر درست فهمیده که در کتاب «جسابعایی قدرت» به نظر من در فصل «گلادیاتورها»، توضیح می‌دهد که همه پیش فرض‌های دنیوی و سکولاریستی که از دمکراسی لیبرال صنعتی، پشتیبانی می‌کرد در سراسر جهان، مورد حمله «تیز» امام خمینی قرار گرفته‌اند و پیام واقعی امام در مورد حکم اعدام سلمان رشدی، گرچه فوراً از طریق ماهواره‌ها و مطبوعات به سراسر جهان منعکس شد، اما حکومت‌های جهانی آن را غلط فهمیدند و فکر کردند که فقط صحبت سلمان رشدی و رمان توهم‌آمیز اوست. در حالی که این اعلام پایان معرکه‌داری مفهوم «دولت ملی» و به چالش گرفتن تمام ساختار مدرنیته و قانون بین‌الملل بود و امام خیلی استادانه این کار را

مضحکه محاکمه روشنفکران در ترکیه

جهان قول همکاری و مساعدت داده‌اند. هرکدام از این ۱۴۴ نفر که به استانبول بیاید و در برابر دادستانی به ادای شهادت بپردازد، سر و صدای گسترده‌ای در رسانه‌های جهان پرخواند انگیزت که نه تنها به سود ما خواهد بود، بلکه همه‌ی آنها را که در کشورشان برای آزادی اندیشه و بیان مبارزه می‌کنند تقویت خواهد کرد. فرانتس کافکا یکی از نویسندگانی است که تاکنون به سود ما وارد میدان شده است: هنگامی که ماهر گون‌زیاری، بازیگر تئاتر و یکی از متهمان پاراگرافی از کتاب «محاکمه» کافکا را به عنوان بخشی از دفاعیه‌ی خود قرائت کرد، دادستان با خشم و عتاب وی را به بی‌احترامی به دادگاه متهم نمود و پرونده‌ی جدیدی برای او گشود که دادگاه از ۱۳ اکتبر مشغول بررسی آن است.

صلح کرد. آن را به خویشتن جبهه‌مقابل، عملاً جبهه خود را تهی نمود، بی‌آنکه حتی به نرم کردن طرف مقابل نایل آید. نجیب خواست که مرد زمانه خود باشد، اما با اشتباهات مهلک خود نتوانست ناجی نیروی ترقی در افغانستان باشد. افغانستان، کوبا نبود و کارمل و نجیب هم نمی‌توانستند فیدل کاسترو باشند و کسی نیز چنین انتظاری از آن‌ها نداشت. اما افغانستان می‌توانست سرنوشتی تقریباً مشابه به نیکاراگوئه را داشته باشد. دریغ، که کارمل نخواست دانسیل اورتگای افغانستان باشد و نجیب که نتوانست افغانستان را فدای الزامات هر نوع از

برآورد، اما وقتی شوروی بمرد، او نیز مرد. نجیب مصلحت‌گرا واقعاً درک کرده بود که سیاست قدیمی، سیاسی غلط و بی‌فرجام بود و پی برده بود که افغانستان راه حل نظامی ندارد و از سیاست صلح‌گریز نیست. درست به همان‌گونه که گارباچف فهمیده بود که سیستم شوروی چه اندازه از درون پوک شده و به تحولات اساسی نیاز دارد و جز «علی‌ت و بازسازی» چاره‌ای دیگر نمانده است. اما همان‌گونه که گارباچف در برخورد تسلیم‌طلبانه با قرب مصلحت‌گرای بدی از آب درآمد، نجیب نیز با مصلحت‌گرایسی آمیخته به قدرت‌پرستی، حزب و جبهه ترقی‌خواه افغانستان را فدای الزامات هر نوع از

ما یک عصر عقیم

عوامل ظهور بلشویسم در روسیه نشان می‌دهد، با این که روسیه قرن نوزده متفکران، نویسندگان و هنرمندان بزرگی به جامعه بشری عرضه داشت اما تحول فلسفی در فرهنگ ملی روس «نظیر فرهنگ ملی ما» هیچ‌گاه تحقق پیدا نکرد. تزاریسیم و کلیسای ارتدوکس روس، مانع از تحول بینش فلسفی در جهان‌بینی و فرهنگ انسان روس شدند و لنینیسم بر همین جهان‌بینی و فرهنگ دور نگه‌داشته شده از فلسفه عصر جدید استوار بوده است.

لنینیسم بی‌بهره از آن بستر فلسفی غنی‌ایست که اندیشه‌های مارکس از آن برخوردار است. اتویسم و اراده‌گرایی و غیر عقلایی بودن آن نیز ریشه در همین واقعیت دارد. اندیشه اجتماعی و سیاسی در نزد ما فاقد پشتوانه فلسفی و عقلی است و تا زمانی که ما بر این فقدان غلبه نکرده‌ایم، این به معنای آن است که هنوز ما یک عصر عقیم.

باز شناخت پرسنپ‌های هویت در نسله ما زمانی می‌تواند یک شناسایی پیش‌رو از ما بدست دهد که بر میراث غنی اندیشه فلسفی و عقلی که بشریت در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم از آن برخوردار است مبتنی باشد. خود این واقعیت که همه‌ی ما خود را جویا و علاقه‌مند و درگیر فکری‌های می‌بینیم که نگاه ما را متوجه این نکته ساخته است به اندازه‌ی کافی بیان‌گر ماهیت پیشروی راهی است که می‌باید دست در دست یک‌دیگر تا به فرجام طی کنیم.

ما هنوز متحول نشده‌ایم اما سمت تحول سازمان ما این امید را در نیروهای چپ و دمکراتیک ایران برمی‌انگیزد که در پاسخ‌گویی به مسائل نهضت سوسیالیستی ایران، در راستایی روشنی‌بخش تحول یابیم. ناگزیری این تحول محرک‌های ماست و امید به آن ره‌توشه‌ی ما. این دستاورد را قدر شناسیم و آن را ناچیز نشاریم.

در ورطه‌ی این گسست و انقطاع است که ناکامی‌های ما شکل گرفته و شکل می‌گیرند. تمایل نیرومند به ایدئولوژیک کردن باورها «باورهای دینی، سیاسی و اجتماعی» در جامعه ما از درون ظلمانی این گسست و انقطاع است که سر بر آورده و برمی‌آورد. اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی معاصر بر بستر فلسفه و تفکر جدید به ظهور رسیده‌اند و در متن این بستر فلسفی تکامل یافته و می‌یابند. ایدئولوژی‌های معاصر و ایدئولوژی‌های «لیبرالیسم و مارکسیسم» مدیون همین بستر فلسفی هستند و از متن آن برخاسته‌اند. اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و نیز ایدئولوژی‌های چپ و راست زمانی که از بستر فلسفی خود جدا و دور افتند، ستون شده و توان حیات‌مندی خود را از دست می‌دهند. یک تحقیق اجمالی در علل و

قادر به شناخت حقیقت است و روش کاربرد آن را نیز شک اسلوبی مشاهده و از مومن می‌فهمید، حتی با تشابه و توارد عباراتی که دکارت آن را فرموله و عرضه کرد. آن‌طور که احسان طبری تحقیق کرد و نوشت، پنج قرن زودتر از دکارت به نحوی دیگر توسط غزالی عنوان شده بود. اندیشه‌ی غزالی طی قرن‌های پنجم و ششم هجری بکلی سرکوب شد و خود غزالی نیز از نخستین قربانیان بود که به تصوف پناه برد و عالم الهی شد و حتی به چیرگی اشاعره بر مکتب معتزله «یک مکتب راسیونالیستی در فلسفه و کلام بود» کمک رساند.

این‌ها تاریخ ماست و در این جا یک اشاره کفایت می‌کند. نکته این است که در فرهنگ ملی ما این سیر تفکر جدید طی نشد، تفکری که بر شک اسلوبی، مشاهده، آزمون و تجربه استوار است و با توسل به این اسالیب به ژرفش آگاهی خود در شناخت حقیقت پدیده‌ها نایل می‌آید. گسست فلسفی و انقطاع اندیشه عقلی در فرهنگ ملی ما، تپور روانی - فرهنگی‌ای را که ما باقیم برآورده؛ تپیی که برترین فضیلت در نزد او، یقین به باورهای خود است، اهل شک و نقد و تحقیق و جستجو نیست، از ابداع و ابتکار روی‌گردان است و شیفته‌ی تقلید و اقتدا است، یعنی یا دنبال پیروی است و یا طالب این است که پیرو داشته باشد.

این که ما اهل احترام به اندیشه نیستیم و برای نظر دیگران اعتباری قائل نیستیم، این که شخصیت‌دمکرات و آزاداندیش نداریم، این که تحمل و مدارا در نزد ما جا و حرمت ندارد و مهم‌تر از همه این که برانگیخته‌گی‌های ما نحوه‌ی فکر و عمل ما را تعیین می‌کنند و احساس‌های ماست که بر اندیشه و عمل ما فرمان می‌رانند، ریشه‌ی همه‌ی این ضعف‌های ما در این جاست.

در ورطه‌ی این گسست و انقطاع است که ناکامی‌های ما شکل گرفته و شکل می‌گیرند. تمایل نیرومند به ایدئولوژیک کردن باورها «باورهای دینی، سیاسی و اجتماعی» در جامعه ما از درون ظلمانی این گسست و انقطاع است که سر بر آورده و برمی‌آورد.

اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی معاصر بر بستر فلسفه و تفکر جدید به ظهور رسیده‌اند و در متن این بستر فلسفی تکامل یافته و می‌یابند. ایدئولوژی‌های معاصر و ایدئولوژی‌های «لیبرالیسم و مارکسیسم» مدیون همین بستر فلسفی هستند و از متن آن برخاسته‌اند. اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و نیز ایدئولوژی‌های چپ و راست زمانی که از بستر فلسفی خود جدا و دور افتند، ستون شده و توان حیات‌مندی خود را از دست می‌دهند. یک تحقیق اجمالی در علل و

بقیه از صفحه ۱۱
و ابدیده ولو برکنار از قدرت محروم بماند. او رهبر حزبی بود که بهترین فرزندان افغانستان را در صفوف خود گرد آورده بود، حزبی که مامن هر ترقی‌خواه و عدالت‌خواه افغان بود و هزاران نفر با اعتقاد به آرمان‌های آن، همه زندگی خود را پای آن ریختند. او می‌توانست حزب را به ساحل برساند، هر گاه که می‌خواست تغییر شرایط را درک کند.

اما نجیب همچون هم‌نسل‌های خود در شرایط شیفتگی نسبت به شوروی‌ها رشد کرد و قدرت یافت. برای او، پراتیک فرای هر چیز بود و پراتیک در افغانستان می‌بایست با مصلحت شوروی رقم می‌خورد. نجیب مصلحت‌گرا، مصلحت شوروی‌ها را

بقیه از صفحه ۷

بازسازی از منافع ملی و همبستگی اجتماعی در جامعه ظاهر به نظر می‌رسد که ما بحث هویت را به پایان آورده‌ایم اما ایمن یک توهم است! ارائه فرموله‌ی پرسنپ‌های هویت بی‌اهمیت نیست اما بخش آسان کار است. بخش اصلی کار مربوط به بازشناسی هویت، در جنبش چپ ایران هنوز حتی طرح هم نشده است.

وقتی ما از شناخت و بازشناسی چیزی سخن به میان می‌آوریم، روشن است که عامل این شناخت انسان و ذهنیت اوست. به این ترتیب همه چیز برمی‌گردد به انسان و طرز نگاه او! و چون در این جا سخن از ما فعالین چپ ایران در میان است همه چیز برمی‌گردد به کیفیت نگاه ما به سبب یک روش‌فکر ایرانی! یا به این‌جاست که ما به اهمیت نقش ساختار فرهنگی خود در کیفیت بازشناسی پرسنپ‌های هویت آگاهی می‌یابیم.

من بر این باورم که بدون یک نقد بنیادین از ساختار فرهنگی ما، تحول در جنبش چپ ایران به گونه‌ای که ما در طرز ارزش‌های سال دوهزار اندیشه و عمل کنیم غیر ممکن است.

باز شناخت هویت تنها هنگامی میسر است که ما یک مانع تاریخی فلسفی را پشت سر بگذاریم. صحبت از یک گسست فلسفی و انقطاع اندیشه عقلی در فرهنگ ملی ماست. گسست و انقطاعی که نمی‌گذارد ما اندیشه و عمل خود را عقلایی و واقعی کنیم. امری که در این جوامع، راسیونالیزه کردن و رئالیزه کردن توصیف می‌شود. شکل‌گیری جامعه مدنی با یک تردید و تشکیک در طرز تفکری که بشریت تا قرن هفدهم میلادی داشت، همراه بود. به عبارت صحیح‌تر از مقدمات و الزامات شکل‌گیری جامعه مدنی، شکل‌گیری یک نحوه‌ی تفکر جدید، یک طرز نگاه جدید بوده است.

تا قبل از قرن هفده، تفکر بشریت بر این منطق استوار بود که عقل بشر از شناخت حقیقت قاصر است. می‌گفتند هر دانایی و معرفت و آگاهی در انسان، پرتوی است از عقل الهی، یا مشیت طبیعی. با دکارت و ویکن، آغازگران و بنیادگذاران فلسفه جدید ایده‌ی قادر بودن عقل بشر در شناخت حقیقت به میان آورده شد. این از نتایج غلبه یک نظام تولیدی نوین «سرمایه‌داری» بود، که دینامیک بود. و هستی آن بر تعرض و رخنه در طبیعت و بیرون کشیدن ثروت و نعمت از دل آن استوار بود. که گرایش ناگزیری داشت به جستجو، مشاهده، سنجش، تجربه، ابتکار و ابداع. گرایش ناگزیری داشت به سر درآوردن از هر آن چیزی که می‌توانست به او ثروت و موقعیت مشخص و احترام و اعتبار ببخشد. یک تحقیق اجمالی نشان می‌دهد که در تاریخ ما، این ایده که عقل بشر

گزارش از حرکت‌های اعتراضی

در روز ۷ دسامبر تظاهرات در بن

روز جهانی حقوق بشر، اعتراض خود را مبنی بر نقض حقوق بشر در ایران، دستگیری فرج سرکوهی و ترور مخالفین ایران داشتند. تظاهرات اعتراضی با راهپیمایی بسمت سفارت جمهوری اسلامی ادامه یافت و با اعلام اعتراض سازماندهی فعالیت‌های تروریستی توسط سفارت جمهوری اسلامی پایان گرفت.

شیکاگو

روز شنبه ۷ دسامبر به دعوت کانون ایرانیان دمکرات در شیکاگو تظاهرات علیه سیاست‌های ضد دمکراتیک و تروریستی رژیم جمهوری اسلامی ایران برگزار گردید. این تظاهرات که در همراهی با سایر حرکات اعتراضی در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا و کانادا انجام گرفت در رسانه‌های گروهی انعکاس یافته و با تأیید نیروهای مترقی مواجه گردید.

تورنتو - کانادا

بدعوت کمیته ایرانیان برای دفاع از حقوق بشر و دمکراسی در ایران - تورنتو - کانادا گروهی از مردان و زنان آزادیخواه ایرانی و تعدادی از سایر ملیت‌های دیگر برای اعتراض به نقض حقوق بشر و دمکراسی در ایران توسط جمهوری اسلامی و آزادی فرج سرکوهی و مهدی پیرام روز شنبه ۷ دسامبر ساعت ۱۵ بعدازظهر در مقابل شهرداری در مرکز شهر تورنتو گرد آمدند و به تظاهرات ایستاده پرداختند. این تظاهرات حدود ۲ ساعت و با در دست گرفتن پلاکارد و پخش بیانیه به زبان انگلیسی به عابرین ادامه یافت.

تظاهرات در برلین

تظاهرات اعتراضی در برلین به دلیل اهمیت دادگاه میکونوس بجای روز هفتم دسامبر، در روز ۵ دسامبر هنگام برگزاری دادگاه میکونوس در برابر دادگاه برگزار گردید. در این تظاهرات که بدعوت «جامعه ایرانیان آزادیخواه - برلین» صورت گرفته بود، بیش از ۱۰۰ تن از ایرانیان شرکت داشتند. تظاهر کنندگان تروریسم

فرانکفورت

کانون سیاسی - فرهنگی ایرانیان، فرانکفورت در طی اطلاعیه‌ای همه ایرانیان آزادیخواه را جهت حمایت از خواست‌های نویسندگان و اهل قلم ایران و محکوم کردن سرکوب آنها، حمایت از پناهجویان سیاسی ایران مستقر در پاکستان و ترکیه، حمایت از کیفرخواست دادستان دادگاه میکونوس و پایان دادن به سیاست گفتگوی انتقاد آمیز، به شرکت در آکسیون اعتراضی دعوت نمود.

صفحه ویژه در اینترنت

اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد طی اطلاعیه‌ای با عنوان: «امنیت حرفه ای و جهانی نویسندگان و هنرمندان مستقل در ایران را تضمین کنید!» اعلام نمود که صفحه ویژه‌ای در باره دستگیری فرج سرکوهی روی شبکه اینترنت گذاشته است و تلاش دارد که از این طریق تلاش‌های جهانی برای نجات وی را به اطلاع همه برساند و خواستار ارسال اطلاعات از همه نیروها گردیده است. آدرس: <http://WWW.oden.se/kelk>

واحد‌های محلی احزاب زیر قرار گرفت: سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، نهضت مقاومت ملی ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران، هواداران حزب ملت ایران، سازمان جمهوریخواهان ملی ایران، حزب توده ایران و کانون سوسیال دمکرات‌های ایران.

در بخش‌هایی از این اطلاعیه آمده است: «دستگیری آقای فرج سرکوهی حلقه دیگری از زنجیر یورش رژیم جمهوری اسلامی ایران به فعالین فرهنگی کشورمان می‌باشد. مامورین امنیتی رژیم روز بیست و پنجم شهریور نیز به اجتماع کانون نویسندگان ایران در تهران یورش برده بودند. همچنین افشای توطئه ترور دسته جمعی ۲۱ تن از فرهنگ‌سازان و فعالین مطبوعاتی کشورمان در ماه مهر جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که دولت و مسئولین درجه اول جمهوری اسلامی در صدد خفه کردن هر صدای دگراندیش در ایران هستند.»

فراخوان کانون

نویسندگان ایران (در تبعید)

دریختی از فراخوانی که کانون نویسندگان ایران در (تبعید) انتشار داد، آمده است:

کانون نویسندگان ایران در (تبعید) برای برنامه‌گذاری و اجرای موفقیت‌آمیز یک حرکت وسیع اعتراضی اعلام آمادگی کرده و از طریق اعضایش که در سراسر جهان پراکنده‌اند تلاش می‌کند تا با تماس گرفتن با شخصیت‌های آزاده و وطن‌دوست و فرهنگ‌پرور و نهادهای مستقل فرهنگی و هنری و انجمن‌ها و کانون‌های دمکراتیک ایرانی در خارج از کشور، و شخصیت‌های مترقی و نهادهای دمکراتیک غیر ایرانی در کشورهای میزبان، برنامه‌ای گسترده برای گردهمایی‌ها و راهپیمایی‌های اعتراضی تدارک ببیند.

علیه تروریسم دولتی

و آدم‌ربانی‌های جمهوری اسلامی بپاخیزیم!

... ربه‌ی شدن فرج سرکوهی ادامه سناریوی پلیدی است که رژیم ولایت فقیه در ایران از مدت‌ها پیش برای نویسندگان روزنامه‌نگاران و هنرمندان دگراندیش تهیه دیده است...

پیدا شدن جسم بی‌جان میرعلانی نویسنده و مترجم معروف و همچنین کشف جسد غفار حسینی نویسنده و مترجم و از امضاءکنندگان نامه ۱۳۴ نفری و سپس ربه‌ی شدن فرج سرکوهی حکایت از اجرای طرح وحشتناک رژیم جمهوری اسلامی علیه هنرمندان و فرهنگ‌سازان کشور ما دارد...

روز ۷ دسامبر را به روز نمایش همبستگی ایرانیان و کلیه آزادی‌خواهان جهان علیه تروریسم دولتی و آدم‌ربانی جمهوری اسلامی بدل کنیم...

امضاءکنندگان:

کانون دفاع از دمکراسی در ایران، نیویورک - آمریکا
کانون ایرانیان دمکرات، شیکاگو - آمریکا
جامعه ایرانیان آزادی‌خواه برلین - آلمان
جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی - بلژیک
کانون دفاع از دمکراسی در ایران، مالمو - سوئد
تلاش‌گران جامعه باز، فرانکفورت - آلمان
انجمن ایرانیان مقیم یوله - سوئد
کانون فرهنگی - سیاسی ایرانیان، هامبورگ - آلمان
مرکز فرهنگی ره‌آورد و کانون دفاع از زندانیان سیاسی در ایران، آخن - آلمان
جامعه ایرانیان دمکرات، کلن - آلمان
کمیته ایرانیان برای دفاع از حقوق بشر و دمکراسی در ایران، تورنتو - کانادا

اطلاعیه احزاب و سازمان‌های سیاسی

احزاب و سازمان‌های سیاسی مختلف طی اطلاعیه‌ها و مقالات منتشره در نشریه خود در رابطه با نقض حقوق بشر در ایران، دستگیری فرج سرکوهی و اعمال تروریستی رژیم موضعگیری نموده و ایرانیان را بشرکت در آکسیون‌های اعتراضی دعوت نمودند. برخی از این اطلاعیه‌ها و فراخوان‌ها به قرار زیر است:

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

دعوت به اعتراض و تظاهرات سراسری

در آستانه روز جهانی حقوق بشر، کانون‌ها و انجمن‌های دمکراتیک ایرانیان خارج از کشور، برای اعتراض به پایمال شدن حقوق بشر در ایران توسط جمهوری اسلامی، برای اعتراض به تروریسم رژیم، برای اعتراض به سرکوب و توطئه‌های فزاینده علیه هنرمندان و نویسندگان دگراندیش کشور، برای اعتراض به آدم‌ربانی‌ها که به شیوه اخیر رژیم در سرکوب مخالفان و دگراندیشان مبدل شده و فرج سرکوهی سردبیر ماهنامه آدینه تازه‌ترین قربانی آن می‌باشد، روز شنبه ۷ دسامبر را، روز انجام تظاهرات و اعتراض عمومی اعلام کرده‌اند و همه هموطنان و آزادیخواهان را به شرکت در این اعتراض فراخوانده‌اند. ما از این فراخوان پشتیبانی می‌کنیم.

هموطنان گرامی!

اعضا و هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در خارج از کشور! در هر کشوری و شهری که هستید، در این حرکت‌های اعتراضی شرکت کنید و صدای آزادیخواهان مردم ایران و فریاد اعتراض به جمهوری اسلامی را به گوش جهانیان برسانید.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۲ آذر ۱۳۷۵

۲ دسامبر ۱۹۹۶

اطلاعیه سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در بخشی از اطلاعیه سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران آمده است: «در مقابل موج جدید سرکوب رژیم باید به مقابله‌ای همه‌جانبه برخاست و باید با تمام قوا افکار عمومی جهانیان را متوجه اهداف پلید آزادی‌خواه‌هاست.»

اطلاعیه اتحاد چپ کارگری

در اطلاعیه‌ای که توسط هیات هماهنگی اتحاد چپ کارگری انتشار یافت آمده است: «طبق اطلاعات واصله، هم اکنون وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی فرج سرکوهی را زیر فشار و شکنجه قرار داده است تا وی مجبور گردد در مصاحبه تلویزیونی حاضر شده و نسبت به روابط به اصطلاح مشکوک خود و سایر روشنفکران و مخالفین رژیم با سفارت آلمان اعتراف کند. در این مصاحبه قرار است فرج سرکوهی و آدار شود تا هر آنچه را که ماموران رژیم دیکته می‌کنند، بر زبان آورد.»

در صورت موفقیت نقشه‌های توطئه‌گرانه رژیم، فشار و اختناق در داخل کشور باز هم تشدید خواهد شد. خطر دستگیری‌های وسیع و شکنجه و اعدام مخالفین با شدت بیشتری دوام خواهد داشت. در چنین شرایطی ضرورت اتحاد عمل‌های وسیع و گسترده احزاب، سازمان‌ها، افراد انقلابی و مترقی در خارج کشور به منظور افشای توطئه‌های جمهوری اسلامی در نزد افکار عمومی جهان از یکسو و جلب حمایت احزاب، مجامع، سازمان‌ها، افراد مترقی و بشردوست از مبارزات داخل کشور از سوی دیگر، بیش از پیش احساس می‌شود.

ما به نوبه خود به واحدهای چپ کارگری در همه جا توصیه می‌کنیم تا ضمن افزایش فعالیت‌های مبارزاتی و افشاگرانه خود، در سازماندهی اتحاد عمل‌های گسترده و متنوع با سایر افراد و جریانات انقلابی و مترقی پیشقدم شوند.

کمک‌های مالی

۱۰۰ مارک	شهابنگ
۱۹۰ کرون سوئد	ر - هرمن
۲۰۰ کرون سوئد	ن - بهمن
۵۵۰ مارک	از طرف یکی از دوستداران سازمان در شمال آلمان

فرم درخواست اشتراک «کار»

اشتراک جدید تمدید اشتراک شماره اشتراک: ()
مدت اشتراک: شش ماه یک سال

نام: _____ تاریخ: _____
آدرس: _____
Name: _____
Address: _____

فرم را همراه با بهای اشتراک (چک، حواله بانکی یا تمبر) به آدرس «کار» پست کنید!

بهای اشتراک «کار»

اروپا:
شش ماه - ۴۵ مارک
یک سال - ۹۰ مارک
سایر کشورها:
شش ماه - ۵۲ مارک
یک سال - ۱۰۴ مارک

GER.....3 DM

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، هر دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود.

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Koeln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22442032
کد پانک: 37050198
Stadtparkasse Koeln
Germany

شماره فاکس 0049 - 221 - 3318290 Fax

کارمل نخواست و نجیب نتوانست!

بهباد کریمی

حاکمه را تعقیب می‌کرد. نکته مرکزی در تفسیر بزرگ کارمل از سیاست «مصلحت‌مندی» اما آن بود که حد و مرز این سیاست تا آنجاست که هژمونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در قدرت آسیب نبیند. او سیاست «مصلحت‌مندی» را روندی طولانی می‌پنداشت که مبارزه نظامی از موضع قدرت با مجاهدان باید پشتوانه آن باشند و معتقد بود که جنگ با مخالفانی که از سوی امپریالیسم آمریکا، همه کشورهای غربی و نیز ارتجاع منطقه پشتیبانی می‌شود، جز با تداوم حضور نیروی نظامی شوروی در جبهه‌های جنگ افغانستان برای مدت چند سال میسر نخواهد بود. روشن بود که این تفسیر به هیچ رو به مذاق رهبری جدید شوروی خوش نمی‌آمد. گارباچف به لحاظ تئوریک با «تفسیر لنینی» کارمل از سیاست «مصلحت‌مندی» مخالفت نمی‌کرد، ولی در پراتیک راه آنها نه جدا از هم که در برابر هم بود. همه فکر گارباچف بیرون کشیدن هر چه سریع‌تر نیروی نظامی شوروی از افغانستان بود بی آنکه البته در صداقت وی نسبت به تعهدش مبنی بر حمایت مالی، تسلیحاتی و لجستیکی از حکومت افغانستان تردیدی روا باشد. اگر شش سال قبل از آن، برژنف تحت عنوان دفاع از منافع ملی شوروی در مرزهای جمهوری‌های آسیای میانه، تصمصم به اعزام نیروی نظامی شوروی به افغانستان را گرفت و بعدها همین امر از طریق تئورسین‌هایی چون اولیانفسکی این گونه تفسیر شد که «افغانستان برای شوروی نه یک موضوع بیرونی، که درونی است»، اینک توسط گارباچف یک سیاست خطا کارانه ضد ملی تلقی می‌شد و سیاست ملی شوروی، خروج هر چه سریع‌تر این نیرو از افغانستان معرفی می‌گردید. اما برای کارمل که در عمق وجدان خویش از حضور نیروی شوروی در افغانستان و به ویژه الزامات آن که در مداخلات رو به گسترش مأموران سیاسی و نظامی شوروی در حکومت کابل منعکس بود، رنج می‌برد، در عین حال تداوم حضور این نیرو یک نیاز ملی برای افغانستان تلقی می‌شد.

کارمل، سال‌ها این حضور را با انتزاعی‌نالیسم توضیح داده بود ولی اینک منافع ملی افغانستان را پیش می‌کشید. بدین سان، او حاضر نشده که خود را با سیاست مسکو آنگونه تطبیق دهد که از وی می‌خواستند. و این یک معنی بیشتر نداشت: ستاره آقبال بزرگ کارمل رو به افول است.

این حقیقت داشت که حزب تاریخاً دچار چند دستگی، با بحران تازه‌ای روبرو شده که ناشی از شکاف و تجزیه در یکپارچه‌ترین بخش آن - جناح پرچم - بود، بحرانی که هیچگاه هم زخم آن التیام نیافت و حتی به یک بیماری مزمن در حزب مبدل گردید، اما روندها به گونه‌ای دیگر پیش رفت. روندهای مورد پیش‌بینی چه از سوی کارمل و چه از سوی نجیب و چه از سوی همگان، در شرایط و تحولاتی جریان یافت که هیچکس گمان آن را به مخیله خود نداشت. اصولاً نمی‌توانست راه ندهد. تحولات در افغانستان در پیوند با سیاست‌های عقب‌نشینی گارباچف در برابر آمریکا و غرب و سرانجام با فروپاشی شوروی رقم خورد.

در دورهٔ قاجیم، مشی ضرور و درست ایجاد و تقویت نهادهای قانونی و فقهی به ذات حکومتی به جای حکومت حزبی، به نحوی نادرست و خطرناک به اجرا گذاشته شد. این سیاست، از یکسو مدام از اعتبار حزب کاست و از سوی دیگر همهٔ قدرت حکومتی را در دست دکتر نجیب متمرکز کرد. در سوی جرگه (عالی‌ترین شورای سنتی افغانستان) ۱۳۶۶، قانون اساسی جدید به تصویب رسید که در آن اختیارات فوق‌العاده وسیع کشوری و لشکری به رئیس جمهور داده شد. بر طبق قانون اساسی جدید، رئیس جمهور فقط از طرف لوی جرگه قابل عزل بود و لوی جرگه را هم در عمل تنها رئیس جمهور می‌توانست فرا بخواند. در این نشست بزرگ، دکتر نجیب به مدت ۱۵ سال به ریاست جمهوری برگزیده شد که برای یک دورهٔ مشابه زمانی قابل تکرار بود.

صوف حزب چنین توجیه شد که هژمونی حزب در وجود رئیس جمهوری قدرتمند که دیر کل حزب هم است، در طول روند «مصلحت‌مندی» تثبیت می‌شود. اما در جریان زمان، آنچه که نجیب عمل کرد تنها به عنوان نجیب رئیس جمهور بود و متأسفانه هیچ‌کلی او، بیشتر به درد مهار حزبی‌ها و عملاً از نفس انداختن آن می‌خورد. از این پس، بتدریج هیئت سیاسی حزب اهمیت خود را از دست می‌داد و عملاً به نقش تأیید کنندهٔ تصمیماتی بسنده می‌کرد که رأساً توسط نجیب رئیس جمهور اتخاذ می‌شد. بعدها حتی جلسات نوبتی هیئت سیاسی رو به تعطیلی نهاد، هیئت دیران به هیئت معاونین تبدیل شد و همهٔ امور ریز و درشت در دست او تمرکز یافت.

نیروهای نظامی شوروی مطابق برنامه زمان‌بندی شده، خاک افغانستان را ترک گفتند. لحظه مصاف بزرگ بین حکومت و مجاهدان فرا رسید. جلال آباد به نقطهٔ مصاف بدل شد. حکمتیار که در آن زمان بزرگ‌ترین نیروی مخالف حکومت را در اختیار داشت با پشتیبانی هم‌جانبه پاکستان دست به تعرض زد. اما نجیب نیز فرمان مقاومت تا پای جان را در برابر مهاجمین صادر کرد. نیروی ارتش و حزبی‌های فداکار دست به دفاع جانانه‌ای در برابر نیروی تحت‌الحمايه پاکستان و عربستان زدند و قهرمانانه آنها را به عقب نشاندند. این پیروزی بر دو واقعیت استوار بود: پراکندگی و تخاصم‌های چارده‌ناپذیر در صفوف مجاهدین، و انسجام هنوز قابل اطمینان نیروهای حکومتی. واقعهٔ جلال آباد نشان داد که بزرگ‌ترین نقطهٔ قوت حکومت در آن است که گروه‌های مجاهدین حتی برای به زیر کشیدن حکومت کابل هم نمی‌توانند با یکدیگر متحد شوند. این واقعه نشان داد که اگر حکومت بتواند انسجام خود را حفظ کند و بر پشتوانهٔ ارزشمند قوی‌ترین حزب سیاسی کشور که اکثریت قاطع نیروهای ترقیخواه و عدالتخواه را در صفوف خود دارد تکیه بدهد، فاقد اکثریت‌نویسی است و خواهد توانست روند «مصلحت‌مندی» را پیش ببرد. اما دریفا که اکثر رهبران حکومت و به ویژه شخص نجیب به جای جمع‌بست دقیق و مسئولانه از واقعهٔ جلال آباد، به جان اتحاد با یکدیگر افتادند و از هم دور شدند. پیروزی چشمگیر در جبهه نظامی جلال آباد، نجیب را چنان غرور کرده که خواست خود را قهرمان ملی تخلیه افغانستان از قوای شوروی جلوه دهد و به گونه‌ای مسئولیت حضور نیروهای نظامی شوروی در افغانستان را مستوجه کارمل کند. وی درست بر همان زخمی دست گذاشت که چندی قبل، حزب از آن به شدت رنج برده بود. یعنی دعوی

هنوز دو ماه از اعدام فجیع دکتر نجیب به دست طالبان آدمکش نگذشته بود که بزرگ کارمل نیز در یکی از بیمارستان‌های مسکو درگذشت. در کمتر از دو ماه، افغانستان دو شخصیتی را از دست داد که بیش از هر کس دیگری در تاریخ اخیر افغانستان نقش آفرین بوده‌اند. نجیب در قلب میهنش تیری تلخ را بر قلب خود نشسته یافت و کارمل در غربت و دور از میهن با تلخکامی‌ای که حکایت از نهایت فاجعهٔ شکست داشت، سر بر بالین بگذاشت. ژنرال دوستم قول داده بود که به وصیت کارمل عمل کند و او در مزار شریف افغانستان به خاک سپرده شود. به این قول عمل شد و تشییع جنازهٔ کارمل با شکوه تمام برگزار گردید. کارمل هفتاد ساله و نجیب پنجاه ساله که هر یک عمری را در مبارزه برای افغانستان مترقی سپری کردند اکنون در خاک وطن مصیبت دیدهٔ خود غنوده‌اند؛ با پیوندهای بسیاری که داشتند و با تفاوت‌ها و تخاصم‌هایی که با خویش به گور بردند. نه کارمل هرگز یار جوان دیرین خود را به خاطر سمت‌گیری و اسپین آن بشنید و نه نجیب هیچگاه این اندیشه را از خود و بگذاشت که ضربهٔ مهلک جدایی دوستم از او در آخرین روزهای حکومت وی، کار کارمل بوده است. ولی هیچکس از این دو، در تاریخ افغانستان آنگونه ستایش و نکوهش نخواهند شد که خود می‌خواستند. تاریخ بی‌گمان در پهنه‌ای گسترده و با نگاهی همه‌سویه به همه آنچه که گذشت به داوری خواهد نشست. گر چه با این دریغ، که این دو سینه بر خاک خفته، رازهای بسیار پر بهائی را از خود بیرون ن داده بر خاک شدند.

بزرگ کارمل جزو چهار نفر مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مرکزی‌ترین چهره در میان این چهار نفر بود. او با سابقه‌ترین رهبر حزب و آموزگار بی‌بدیل نسل میانی این حزب به شمار می‌رفت. نسلی که، یکی از برجسته‌ترین نمایندگان آن نجیب بود. در سال‌های نیمهٔ دوم دههٔ چهل شمسی، دانشگاه جوان کابل زیر نفوذ نیرومند فکری و سیاسی حزب تازه تأسیس چپ افغانستان قرار داشت و هر سخنرانی کارمل دلبر عضو مجلس و رهبر فراخ‌عمل حزب در مجلس افغانستان نیمه مشروطه، به برنامه عمل و پلان‌های سیاسی - تبلیغی کادرهای جوان حزب بدل می‌شد. دکتر نجیب که از همان اوان جزو ترکیب کمیتهٔ حزبی دانشگاه و دبیر آن بود، طرفدار سرسخت کارمل به حساب می‌آمد و در همهٔ تحولات بعدی حزب هم با کارمل هم گام ماند. در انشعاب بزرگ حزب و تقسیم آن به دو جناح پرچم به رهبری کارمل و خلق به رهبری نورمحمد تره‌کی، طرف کارمل را گرفت. در جریان وحدت مجدد دو جناح و پیامد آن تحولات ۷ ثور سال ۱۳۵۷ مطابق نظر کارمل عمل کرد. در جریان کودتای خزندهٔ تره‌کی و تداوم آن توطئه‌های فاجعه‌بار حفیظ الله امین، مانند رهبر خود تبعید شد و با بازگشت مجدد کارمل به قدرت، او نیز مسئولیت‌های سنگین حزبی و کشوری بر دوش گرفت. در میان کادرهای جوان جناح پرچم برای برکشیده شدن به سطح هیئت سیاسی حزب، او نخستین انتخاب بزرگ کارمل بود.

از اوایل سال ۱۳۶۴ بود که نخستین کم‌اعتمادی‌های بزرگ کارمل نسبت به یار جوان دیرین خود و متقابلاً اولین جوان‌های تردید شورش گونهٔ نجیب نسبت به رهبر خویش سر برآورد. نجیب بر رأس «خاد» (خدمات اطلاعات دولتی) قرار داشت که به خاطر جدت روزافزون جنگ داخلی در کشور هر روز بر اهمیت آن افزوده می‌شد. دامنهٔ اختیارات آن مدام گسترش می‌یافت، بودجهٔ سری و غیر قابل کنترل آن به سرعت بالا می‌رفت، و به یک قدرت در درون کل قدرت مبدل می‌گردید. در آن سال‌ها، شوروی‌ها هر روز که بیشتر در گرداب جنگ افغانستان فرو می‌رفتند، به اعمال مدیریت مستقیم هر چه بیشتری در همهٔ ارگان‌های حزبی و حکومت حزبی کابل گرایش پیدا می‌کردند. و در این میان خاد البته بیش از هر ارگانی در مرکز توجه مسکو قرار داشت و بر همین بستر هم وزن مناسبات بین رئیس خاد با شوروی‌ها، پیوسته بر وزن رابطهٔ او با رهبرش - کارمل، می‌چربید. به طوری که دیگر بخشی از امورات و حساس‌ترین مسائل در خاد، مستقیماً بر زمینهٔ مناسبات فی‌مابین شوروی‌ها و نجیب به اجرا در می‌آمد. کارمل در این زمان تلاش‌هایی کرده که نجیب را از ریاست خاد برادر، اما کوشش‌های وی راه به جایی نبرد. بر عکس، در اواخر همین دوره، دکتر نجیب به مثابهٔ یک دبیر قدرتمند وارد ترکیب دیران شد که علاوه بر نظارت بر خاد و حتی ارتش، امورات کمیتهٔ مرکزی را نیز زیر نظر و عمل خود گرفت. برای کارمل شاید دشوار بود تا دریابد که نجیب تمرین دیر کالی حزب را آغاز کرده است، ولی می‌دید در سایهٔ توجه شوروی‌ها، ستارهٔ آقبال بر فراز سر وی می‌چرخد.

در چنین اوضاع و احوالی بود که در دستگاه رهبری شوروی کشتیبان را سیاستی دگر آمد و گارباچف، بیرون کشیدن پای نظامی شوروی از بن‌بست افغانستان را هدف قرار داد و به همین منظور هم سیاستی مطلقاً مغایر با سیاست‌های پیشین را در دستور روز گذاشت. اجرای این سیاست در بدو امر از بزرگ کارمل خواسته شد و او هم البته با تفسیر خاص خود از این سیاست، به اجرای آن تن داد. کارمل در زمستان سال ۱۳۶۴ سیاست جدید شوروی‌ها را به نام خود در تزه‌ای ده گانهٔ «مصلحت‌مندی» اعلام کرده که هدف آن اطفاء تدریجی آتش جنگ داخلی در افغانستان بود و مضموناً سهیم ساختن همهٔ جریان‌های چپ ناراضی، ملیون لیبرال و مالا-بشخصی از مجاهدین افغانی در قدرت

که بین خلقها و پرچمی‌ها بر سر دعوت‌کنندهٔ اصلی از شوروی‌ها برای حضور نظامی در افغانستان جریان داشت: امین یا کارمل؟

این البته پرسشی تاریخی است که کدامیک از قدرتمندان در کابل اشتیاق بیشتری برای حضور شوروی‌ها در افغانستان داشتند و با کدام انگیزه؟ پرسشی که هنوز هم پاسخ به آن به تأمل تاریخی نیاز دارد اما یک چیز قطعی است: ورود قوای شوروی به افغانستان و فرودگاه کابل در اواخر دورهٔ امین آغاز شد و پس از واقعهٔ ۶ جدی که کارمل جایگزین امین گردید، سرعت گرفت و بیشتر شد. به دشواری می‌توان تصور کرد که کسی در کادر رهبری افغانستان - اعم از قدیم و جدید - با ورود شوروی‌ها به افغانستان مخالف بوده باشد.

بنابر این پرسش نباید متوجه یافتن موافق‌ها بلکه باید متوجه کشف دشوار مخالف‌ها باشد و نیز پرسش باید این باشد که در آن زمان، شوروی‌ها به چه کسی بیشتر از همه اعتماد مارکسیستی داشتند که مسلماً بزرگ کارمل در پیش شوروی‌ها، در مقایسه با هر کس دیگر از احترام و اعتبار زیادی برخوردار بود. بنابر این اگر مسئولیتی به خاطر «فراخواندن نیروهای شوروی برای کمک انترناسیونالیستی به افغانستان» متوجه رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان باشد که البته هم هست، این مسئولیت متوجه همگان است تنها با این تذکر که هر کس بامش بیش، برفش بیشتر.

دکتر نجیب، با اتخاذ رویه‌هایی از این دست، به بیشتر کردن تفاهت‌ها و تقارها پرداخت و نه تنها طرفداران کارمل را بیشتر از خود دور کرد، بلکه کار درستی را که در آغاز «مصلحت‌مندی» در رابطه با دلجویی از نیروهای خلقی شروع کرده بود به چنان فرجامی رساند که در بقیهٔ همراهان خود این گمان را دامن زد که وی به «خلق»‌ها و پشتون‌پرستی روی آورده است. بدین ترتیب شکاف‌ها در رأس حزب و حکومت مدام بیشتر شد و انسجام نسبی موجود در حزب و حکومت «آرام آرام لرزید و یا گشود و فرو ریخت».

سقف حکومت افغانستان سرانجام آنجا فرو ریخت که شوروی فروپاشید. یلستین با تف کردن نانچیان به تعهدات باقیمانده از گارباچف نسبت به حکومت افغانستان، پشت این حکومت رابه تعاملی خالی کرد، در حالی که جبههٔ مخالف یعنی مجاهدان از همهٔ امکانات پشت جبههٔ خود همچنان برخوردار ماندند. در این لحظه، تنها تدبیر باقیمانده آن بود که چگونه باید عقب‌نشینی ناگزیر را سازمان داد که «حزب وطن» به عنوان یک نیروی فعال و اثرگذار در صحنهٔ سیاست افغانستان باقی بماند. اما دریفا که جز در ظاهر امر، دیگر خبری از اتحاد و اتفاق نبود. در چنین وانفاسی بود که هر فرد و جریانی از حکومت به یاریگری در میان مجاهدان هم‌قوم و هم‌زبان خود روی آورد و تنها حزب فراقومی که خود البته از دیرباز از قوم‌گرایی‌ها در درون خود رنج می‌برد، درست مانند مجاهدین تقسیم شده به اقوام و قبایل، بر اساس زبان و قوم شقه شد. و سرانجام، ضربهٔ مرگبار بر نجیب در نقطهٔ اتکالی وی یعنی نیروی نظامی و به دست ژنرال رشید دوستم وارد آمد. دوستم که مردی خودساخته بود - او در زمان کارمل منزلت ویژه‌ای داشت. در دورهٔ نجیب به عضویت افتخاری کمیتهٔ مرکزی درآمد - در رنجش از نجیب، از حکومت جدا شد و به مجاهد پنجشیر یعنی احمد شاه مسعود نزدیک شد و بدینسان نجیب تنها تنها ماند. کارمل البته رابطهٔ محکمی با دوستم داشت و لذا نجیب تا دم مرگ بر این گمان بود که جدایی دوستم از وی زیر سر کارمل بوده است.

حاصل دولت نهایی دو رهبر قدیم و جدید، فاجعهٔ شکست و اسارت برای نجیب، مصیبت تداوم شکست و درگیری برای کارمل، و تلخکامی چارده‌ناپذیر برای حزب دموکراتیک خلق سابق و حزب وطن بعدی، و مسانده‌ای آسمانی به کام مجاهدین افغانی بود. مجاهدانی که از یک سو هر گروه از آن‌ها ارتجاعی‌ترین و دست‌کم عقب‌مانده‌ترین گرایش‌های فکری و سیاسی را در میان اقوام و قبایل مختلف افغانستان نمایندگی می‌کردند و می‌کنند و از سوی دیگر هر یک از آن‌ها توسط غرب به ویژه آمریکا، ارتجاع‌عرب و پاکستان، جمهوری اسلامی و حتی اسرائیل و ترکیه مورد حمایت قرار داشتند و یا هنوز هم قرار دارند. گروه‌هایی که روند جنگ داخلی در افغانستان را وارد فازی تازه با ابعاد دهشتناک کرده‌اند و اینک هم، ارتجاعی‌ترین، وابسته‌ترین و خونخوارترین آن‌ها یعنی طالبان است که بر کابل حکومت می‌رانند.

اینک هر دو رهبر قدیم و جدید نیروهای ترقیخواه افغانستان رخت از جهان بسته‌اند. نه تلاش‌ها و ارزش‌های هر دوی آن‌ها در راه ایجاد افغانستانی مترقی فراموش‌شدنی است و نه خطاهای ریز و کلان آنان در سطح رهبری. برای من که از نزدیک این دو شخصیت را می‌شناختم، ورود به قضاوت علاوه بر محدودیت‌های اطلاعات، به لحاظ عاطفی نیز دشوار است. هم کارمل و حزب او و هم نجیب و حزب وی برای ما که چند سالی از مهاجرت سیاسی را در افغانستان گذرانده‌ایم، از هیچ یاری باز نایستادند و ما همواره مروهون این یاری و یاری‌ها خواهیم بود. اما در سخن از تاریخ درس آموز باید که مهار عواطف را کشید و از جسارت بهره گرفت.

کارمل صاحب چنان شخصیتی بود که در مصاف عقیده رو در روی گارباچف قدرتمند سال ۱۹۸۶ ایستاد. کارمل که مبارزه را به مثابهٔ مشروطه‌خواهی رادیکال، آزادخواه و میهن‌پرستی پرشور آغاز کرد، در دههٔ ۵۰ میلادی سخت شیفتهٔ دکتر صدیق، نهر، سوکارنو و عبدالناصر بود و در اوج جنگ سرد در نفرت از امپریالیسم به شوروی رو کرد و مبارزه را با عشق به شوروی و سوسیالیسم ادامه داد. او خطای بزرگ وابستگی افغانستان به شوروی را هم از روی عقیده مرتکب شد. ولی او پیش از هر کس دیگر قدرت و استعداد این را داشت که با درک روح زمان، حداقل‌ها را حفظ کند و نگذارد که افغانستان آینده از یک حزب نیرومند بقیه در صفحه ۹

کشورهای صنعتی بر کنفرانس جهانی تجارت مسلط بودند

استثمار کودکان شدت می یابد

رقابت قرار خواهند گرفت. سهم ۴۸ کشورهای فقیر (کشورهای LDC) از تجارت جهانی که در سال ۱۹۹۶، ۱/۴ درصد بود در دهه ۹۰ به ۰/۶ درصد کاهش یافت و در سال ۹۵ فقط ۰/۴ درصد بود.

وزیر تجارت بنگلادش در این مورد می گوید: «این امر نشان می دهد که کشورهای فقیر به طرز وحشتناکی در تجارت جهانی مورد تبعیض قرار می گیرند.»

قطعهنامه پایانی کنفرانس در آمریکا، ژاپن و برخی کشورهای اروپایی از جمله آلمان با استقبال روبرو شد. برای برداشتن موانع گمرکی در مورد محصولات صنعت ارتباطات قرار شد که چنانچه تا ماه آوریل آینده ۹۰ درصد تولیدکنندگان این صنعت به این قرارداد پیوندند. قرارداد مذکور لازم الاجرا شود. تاکنون ۲۹ کشور که ۸۰ درصد تولیدکنندگان آن هستند، این قرارداد را امضا کرده اند.

در مورد حداقل شرایط محیط کار در قطعهنامه ضمن لازم شمردن رعایت این استاندارد از طرف کشورهای عضو، از مجازات کشورهای متخلف که برخی کشورها خواستار آن بودند، نامی برده شد و تاکید شد که سازمان تجارت جهانی در این مورد از سازمان جهانی کار (ILO) حمایت خواهد کرد. در قطعهنامه ذکر شد که وزیران شرکت کننده معتقدند که رشد و تجارت بیشتر منجر به ایجاد شرایط کاری بهتر خواهد شد.

اجزاب سوسیال دمکرات اروپایی از اینکه در قطعهنامه پایانی به شرایط استاندارد کار توجه کافی نشده، گله داشتند. سازمانهای جهانی کمک به کشورهای جهان سوم از اینکه اصولا بازگشایی مرزها به روی کالاها، ردی از کشورهای فقیر دوا کنند، شک داشتند.

سازمان جهانی تجارت با اولین کنفرانس خود در ژانویه ۹۵ در مراکش سایه گذاری شد. از اهداف این سازمان، پیش برد قرارداد گات (معاهده عمومی گمرک و تجارت) ذکر شد که اولین اقدام آن حذف سوسید محصولات کشاورزی و بالارفتن قیمت این محصولات بود، کشورهای آفریقایی از این قرارداد ۲/۶ میلیارد دلار متضرر شدند، در صورتی که در کنفرانس مراکش قول داده شد که به کشورهای آفریقایی از بابت ضرر و زیان ناشی از آن کمک پرداخت شود. هنوز هیچ اقدامی در مورد آن انجام نشده است. در حالی که کشورهای صنعتی به منظور بازگشایی مرزهای کشورهای در حال توسعه به روی محصولات خود می کوشند، مرزهای خود را به روی محصولات این کشورها بسته نگه می دارند. در کنفرانس مراکش قرارداد مبادله آزاد و بدون گمرک محصولات نساجی تصویب شد. اجرای این قرارداد که بنفع کشورهای آسیایی است، ده سال به عقب افتاد. در کنفرانس سنگاپور کشورهای شمال تاکید ویژه بر بازگشایی مرز به روی محصولات صنعت ارتباطات و کامپیوتر داشتند و توافق شده با دست پر از این کنفرانس باز گردند.

بازار این محصولات در دنیا که ۶۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود، به روی کشورهای اروپایی و آمریکا و ژاپن باز شد در حالی که این صنایع که در کشورهای مانند هندوستان و مالزی نوبا هستند، در خطر زیانهای مرگبار ناشی از این

ساعات کار طولانی و استفاده از کار کودکان به تولید محصولات ارزان و قابل رقابت با کشورهای ثروتمند پرداخته اند و توانسته اند نرخ رشد سالانه خود را بالا برده یا ثابت نگه دارند. بطور مثال در حالی که مالزی بازار جهانی کاتوچو و محصولات آن را در اختیار دارد، ۶۰۰ هزار کارگر این صنعت پائین تر از حد فقر بسر می برند. تشکلهای کارگری آن فرمایشی و دولتی است. مالزی حتی عضو سازمان جهانی کار نمی باشد و خود را موظف به اجرای مصوبات این سازمان نمی داند. در صنعت پارچه پائی در بنگلادش، که ۹۰ درصد صادرات این کشور را تشکیل می دهد کودکان با ۶۰ ساعت کار در ۶ یا هفت روز هفته کار می کنند. ولی سوال این است در حالی که حکومتیهای راست اروپایی یورش همه جانبه ای را به حقوق کار در کشورهای خود آغاز کرده اند، آنچه که آنها را به دفاع از حقوق کار در کشورهای در حال توسعه بر می انگیزد مسئله اخلاقی است یا موضوع دیگری پشت آن نهفته است؟

موج وسیع بیکاری فزاینده در چند سال اخیر در کشورهای اروپایی آنها را به این نتیجه گیری رسانده است که علت اصلی آن تولید محصولات ارزان مشابه در کشورهای با دستمزد پائین است و برای حفظ اشتغال در کشورهای شمال بایستی که با شرایط نامساوی تولید (دستمزدهای بالا در کشورهای صنعتی و دستمزدهای پائین در دیگر کشورها) مبارزه کرد و با ایجاد شرایط مساوی تولید، امکان رقابت آزاد را فراهم کرد.

کنفرانس جهانی تجارت (WTO) از نهم دسامبر با شرکت وزیران تجارت ۱۲۸ کشور در سنگاپور شروع بکار کرد و در سیزدهم دسامبر با صدور قطعنامه ۸ صفحه ای به کار خود پایان داد. از نتایج این کنفرانس برداشتن موانع گمرکی و تجاری برای کامپیوتر، نرم افزارها و تولیدات صنعت ارتباطات بود. این کنفرانس عرصه بحث و درگیریهای وسیع بین کشورهای صنعتی پیشرفته از یک سو و کشورهای در حال توسعه از سوی دیگر بود. از موارد اختلاف تعیین عرصه های مورد شمول حذف موانع گمرکی و لزوم رعایت حداقل شرایط کاری برای کارگران کشورهای عضو بود. از تناقضات این کنفرانس این بود در حالی که کشورهای ثروتمند شمال (آمریکا، ژاپن، کانادا و کشورهای عضو بازار مشترک) از لزوم آزادی تشکل، تعیین حداقل مزد، ممنوعیت کار کودکان و شرایط کاری مساوی برای زنان و مردان صحبت می کردند، کشورهای فقیر شدت علیه آن موضع گرفته و با هرگونه درهم آمیزی تجارت با لزوم رعایت استاندارد در محیط کار مخالفت می کردند. گروه ۱۵ کشور جنوب آسیا (G15) در مورد این استاندارد و تعیین مجازات تحریم علیه کشورها در صورت عدم رعایت آن به کشورهای صنعتی هشدار داد.

واقعیت این است که کشورهای جنوب آسیا و برخی دیگر که به کشورهای «مزد نازل» معروف شده اند با بیکاری کارگران در بدترین شرایط کاری و کمترین مزد،

از قبیل، آموزش رایگان کودکان، تدابیر اشتغال ساز برای والدین، ارتقاء کمک کشورهای پیشرفته به کشورهای در حال توسعه تا سطح ۰/۷ تولید ناخالص ملی را به کشورهای پیشرفته، توصیه کرد. کشورهای پیشرفته صنعتی در سال ۱۹۹۲ در کنفرانس جهانی محیط زیست در ریو متعهد شده بودند که رقم فوق را به کمک های اقتصادی به جهان سوم اختصاص دهند. هیچکدام از کشورهای صنعتی و پیشرفته به این تعهد خود پایبند نبودند. از نکات دیگر گزارش یونسف می بایست به استثمار جنسی کودکان توجه کرد. در گزارش یونسف اعلام شده است که بیش از یک میلیون کودک استثمار جنسی می شوند. در برخی از کشورهای در حال توسعه بیش از یک سوم کارکنان بخش کشاورزی کودکانند. یونسف در گزارش خود همچنین به رقم فزاینده کودکان شاغل در کشورهای پیشرفته صنعتی اشاره کرده است. بطور نمونه در انگلیس ۲۶٪ کودکان یازده ساله و دو سوم کودکان یازده ساله شاغل اند.

کنگره ملی فدراسیون (ث. ژ. ت) فرانسه

سی و ششمین کنگره ملی ساختمان (ث. ژ. ت) فرانسه از تاریخ ۴ تا ۷ دسامبر در حومه پاریس برگزار گردید. در این کنگره ۱۵۵ نفر نماینده منتخب، ۳۹ نفر از نمایندگان سندیکایی خارجی شرکت داشتند. در این کنگره نمایندگان از جانب کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران، به مناسبت ششمین سالگرد قتل و عام زندانیان سیاسی ایران برگزار گردید. طی جریان کنگره، جلسه ای به مسائل بین المللی اختصاص داشت. مسئول روابط بین المللی «برنارد» نظریات سازمان خود را در باره چگونگی این روابط و اهمیت و نقش آن بیان کرد و به دنبال آن نمایندگان هیات های میهمان در این کنگره نظریات خود را بیان داشتند.

میلیون نفر از آنها کرد بوده و اکثرا به دلالتی و از جمله ضعف سیاسی و عملی سایر احزاب کرد، از پ. کا. حمایت می کنند. حزب کارگران انقلابی ترکیه بدون حفظ پیوستگی با این نیروی عظیم نمی تواند نفوذ گسترده ای را که از سال ۸۲ در کردستان به دست آورده است، حفظ کند.

تغییرات در سیاست حزب کارگران انقلابی کردستان ترکیه

می تواند هر فردی که به نام حزب کارگران انقلابی موزین قانونی آلمان را نقض کند، بلافاصله به ترکیه بازگرداند. به دستور وزارت کشور آلمان از دوسال پیش هر گونه فعالیت و برگزاری حرکت سیاسی با نام و پرچم پ. کا. در خاک آلمان ممنوع است. در این فاصله اگر چه فعالیت های پراکنده ای با عکس های اوجلان و شعارهای پ. کا. صورت گرفته امامنوعیت فعالیت آن به قوت خود باقی است. در آلمان بیش از ۳ میلیون نفر ترک زندگی می کنند که حدود یک

اوجلان رهبر حزب کارگران انقلابی کردستان ترکیه در مصاحبه با تلویزیون آلمان اعلام کرد که این حزب از دست زدن به هر گونه اقدامی که خلاف موزین قانونی دولت آلمان باشد، خودداری خواهد کرد و از دولت آلمان می خواهد به ممنوعیت فعالیت سیاسی پ. کا. پایان دهد. اوجلان تاکید کرد که پ. کا. کانی خواهد از روند مبارزه نیروهای دمکراتیک جدا شود. وی افزود: این حزب در چهارچوب تمامیت ارضی ترکیه خواهان نظامی دمکراتیک و فدرال می باشد. اوجلان برای نشان دادن «حسن نیت» خود در قبال آلمان اظهار کرد دولت آلمان

فراخوان به تحریم در ترکیه

بهرت کاری در تنش بسر می برند. در قانون کار ترکیه شرکتها و موسسات خصوصی زمانی رسماً موظف اند که با سندیکا به گفتگو بنشینند که سندیکاها بیش از ۵۰ درصد شاغلین را در صفوف خود متحد کرده باشند. در یکسال اخیر کمپانی های نفتی فوق سعی بر آن داشتند که تعداد اعضای سندیکاها به حد نصاب لازم نرسد. روشهایی چون اخراج کارگران عضو سندیکا، افزایش دستمزد با قول خروج از سندیکا از جمله روشهای رایج این شرکتها در مقابله با نفوذ روزافزون سندیکاها در ترکیه اند. پنا به اظهارات سخنگوی کارگران ۱۵۰ هزار نفر از دارندگان

سندیکاها بخش فراورده های نفتی در ترکیه از مردم خواستند که در اعتراض به اقدامات ضد سندیکایی شرکت های نفتی شل، بریتش پترولیوم و سویل فراورده های این شرکتها را تحریم کنند. پس از نشست ۱۸ سسندیکا و سازمانهای محیط زیست در آنکارا سخنگوی این سازمانها اعلام کرد کمپانی های فوق با توسل به فشار و ارعاب سعی دارند که حقوق تضمین شده بین المللی کارگران در این بخش تولیدی را رعایت نکنند. پیش از یکسال است که سندیکاها در ترکیه با شرکت های نفتی فوق پیرامون افزایش دستمزد و شرایط

ببرک کارمل درگذشت



کشور به افغانستان بازگشت. از این زمان تا بهار سال ۱۳۶۵، او رهبر بلامتاز حزب و رئیس دولت در کشور بود. در این سال، وی بر اثر اختلاف نظری که با گارباچف بر سر چگونگی موضوع خروج نیروهای شوروی در افغانستان پیدا کرد، از دبیر کلی حزب کنار گذاشته شد و جای خود را به نجیب داد. او از آن زمان تا پایان مرگش از موضع مخالف نسبت به نجیب قرار داشت. ببرک کارمل سالهای واپسین عمر خود را در شمال افغانستان و منطقه تحت نفوذ ژنرال دوستم گذراند. ببرک کارمل یکی از برجسته ترین شخصیت های سیاسی نیم قرن اخیر افغانستان بود و هیچگاه آرمان ایجاد افغانستانی مسترقی و آزاد را کنار نگذاشت. فقدان کارمل، ضایعهای دیگر برای کشور همسایه و مصیبت زده افغانستان است.

دو هفته پیش، ببرک کارمل در سن ۶۷ سالگی بر اثر سرطان پروستات در مسکو درگذشت. ببرک کارمل وصیت کرده بود که جسد او در خاک کشورش دفن شود. طبق همین وصیت و به همت ژنرال رشید دوستم، روز یکشنبه هشتم ماه دسامبر جنازه کارمل از مسکو به مزار شریف انتقال یافت و به خاک سپرده شد. در جریان این تشییع جنازه بسیار باشکوه، علاوه بر خانواده و یاران کارمل، هزاران نفر از اهالی محلی به همراه گارد احترام ژنرال دوستم شرکت داشتند و مراسم وداع با ببرک کارمل با تشریفات رسمی برگزار گردید. مراسم تشییع جنازه کارمل، ضمن آنکه نشانه احترام بزرگ به این چهره تاریخی در افغانستان بود، در عین حال یک اقدام سیاسی علیه طالبان بود که حکومت خود پر کابل را با جنایت ناجوانمردانه و فجیع در حق دکتر نجیب و انتقام گیری از حزب دمکراتیک خلق افغانستان آغاز کردند. ببرک کارمل، چندین دهه در صحنه مبارزات سیاسی افغانستان حضور داشت و در سی سال گذشته یکی از مطرح ترین و نقش آفرین ترین چهره های سیاسی کشورش بود. او از عنوان جوانی به عنوان دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه کابل وارد سیاست شد و با رژیم نیمه استبدادی پادشاهی درافتاد. کارمل در سال ۱۳۳۳ دستگیر و به مدت سال در زندان ماند. کارمل در سال ۱۳۴۴ به همراه سه نفر دیگر - بدخشانی، تره کی و خیبر -